

## مردم

(۱۱ بهمن ۱۳۲۰ - ۱۷ آذر ۱۳۲۱)

کوششی برای تکنگاری از ۱۳۰ شماره یک روزنامه نامتعارف و نامعمول

این نوشته را هم باز "بد نیست با این یادآوری شروع کنیم که مردم و نامه مردم نامهای دو روزنامه متفاوت و مختلف است. نخستین، روزنامه ای است که به صاحب امتیازی صفر نوعی از ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ انتشار می‌یابد و تا ۱۷ آذر ۱۳۲۱ منتشر می‌شود و دومی روزنامه‌ای است به صاحب امتیازی دکتر رضا رادمنش که امتیاز آن در ۱۳۲۲ گرفته شده است و از روزنامه‌های منتشر شده به وسیله حزب توده ایران است و از دی ۱۳۲۵ هم به جانشینی رهبر، به روزنامه ارگان آن حزب تبدیل شده است" (از همین قلم، "نوشته‌ها و نوشته‌های هدایت در روزنامه مردم"، باران، ۱، ۱۳۸۲). پس این تکنگاری درباره مردم است. در نوشته‌ای که ذکرش رفت به اختصار و تا آنجا که در خور موضوع آن مقاله بود، اشاراتی به روزنامه و پیدایش آن و صاحب امتیاز آن شده بود؛ درینجا هدف ارائه تکنگاری مفصلتری است.

مصطفی فاتح می‌نویسد که "پس از شهریور ۱۳۲۰" به همراه چند تن "از کسانی ... که با اصول حکومت هیتلر و موسولینی سخت مخالف بوده و هواخواه حکومت‌های دموکراسی بودند به فکر این" افتادیم که برای "هدایت" افکار عمومی ... به سوی دموکراسی حقیقی" و مبارزه "با کسانی که طرفدار حکومت‌های فاشیستی بودند" "روزنامه‌ای به اسم مردم تأسیس" کنیم. وی سپس می‌افزاید که "برای اینکه روزنامه تحت فشار یک فرد بخصوصی نباشد شرکتی به نام شرکت سهامی چاپ روزنامه" با سرمایه معینی که تکافوی خرج روزنامه را برای چند ماه اولیه بنماید تشکیل دادیم و

"یکنفر ... هم به عنوان کارمند شرکت مزبور استخدام [شد] که نام او صفر نوعی [بود] و امتیاز روزنامه هم به اسم او گرفته شد. این روزنامه چند ماهی دوام کرد و رویه آن، به شهادت مندرجاتش، ترویج اصول آزادی و دموکراسی و مخالفت با زورگویی و فساد بود و همینکه دچار محظورات مالی شد روزنامه مردم تعطیل [گردید] و متأسفانه چندی بعد صاحب امتیاز آن هم فوت کرد...

... روزنامه مردم که... فقط چند ماهی منتشر گشت به هیچ وجه با حزب توده مربوط نبود و هر کس به شماره‌های آن رجوع کند خواهد دید که یک روزنامه آزادیخواه و طرفدار اصول حکومت مردم بر مردم بود و اگر باز کسی بخواهد کنجکاوتر باشد می‌تواند به اداره ثبت شرکتها در اداره ثبت اسناد مراجعه کرده و شرکتنامه شرکت سهامی چاپ روزنامه، که در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۶ به شماره ۱۳۸۱ به ثبت رسیده [را] مطالعه نماید و آگاه گردد که پس از چندی هم شرکت مزبور منحل گردید" (مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت، چاپ دوم، تهران، کاوش، بی تاریخ [۱۳۵۷]، ص. ۳۵۳، حاشیه ۵).

روایت فاتح از چگونگی ایجاد مردم، روایتی مستند است که از شکل و صورت قانونی کار سخن می‌گوید و بنابراین روایت حقوقی از تأسیس مردم است که برای انتشار آن، ۵ روز پس از چاپ نخستین شماره، شرکت شماره ۱۳۸۱ در اداره ثبت شرکتها به ثبت رسیده است. در آنچه فاتح نوشته است نادرستی به چشم نمی‌خورد. اما مردم تنها این نبود، "چیز دیگری" هم بود: این روزنامه را باید از جمله نخستین فعالیتهای مطبوعاتی رهبران حزب توده

ایران دانست. تأسیس این روزنامه خاصه یک اقدام پرمعنی و مهم سیاسی هم بود؛ فعالیتی که بحثها بر انگیزت و موضوع کشمکشهای فراوان شد.

## ۱- تشکیل حزب توده ایران

پس، باید به پایه‌گذاری حزب توده نظری انداخت تا ازین "چیز دیگر" هم اطلاعی یافت. ازین "چیز دیگر" روایت رسمی هم در دست است و روایت رسمی ازین "چیز دیگر" را قلم عبدالصمد کامبخش به تحریر آورده است که آنچه او در زمینه تاریخ حزب توده ایران نوشته است در واقع "روایت رسمی" ازین تاریخ است. کامبخش می‌نویسد که در سالهای پایانی دوران رضا شاه، "گرایش به سوی آلمان" شدت یافته بود و

موضوع مهمتر رخنه معنوی آلمان فاشیست در ایران بود... در ایران یک تمایل و خوش بینی سنتی نسبت به آلمان به طور کلی به وجود آمد که فاشیستها نیز از آن بهره برداری می‌نمودند. عده زیادی از جوانان و روشنفکران تحت تأثیر این خوش بینی و تمایل قرار داشتند...

... فعالیت [برای افشای ماهیت فاشیسم] بخصوص پس از تشکیل حزب توده ایران ... گسترش یافت. برای این منظور حزب ما، همزمان با تشکیل خود روزنامه ضدفاشیستی ویژه ای به نام روزنامه 'مردم' تأسیس نمود. روزنامه 'مردم' دست به تجهیز نیروهای ضدفاشیست زد و در حقیقت درگیر مبارزه مستقیم با 'ستون پنجم' آلمان هیتلری بود و نویسندگان حتی بارها در معرض تهدید امحاء جسمی قرار گرفتند (عبدالصمد کامبخش، "انعکاس اندیشه های کنگره هفتم کمینترن در فعالیت حزب طبقه کارگران"، دنیا، پائیز ۱۳۴۴، شماره ۳، به نقل از حزب توده ایران، "چهل سالگی. اسناد و دیدگاهها. حزب توده ایران از آغاز پیدایش تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷"، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۶۰، ص. ۳۴-۳۳).

بنا برین روایت، مردم را حزب توده "همزمان با تشکیل خود" تأسیس کرد تا نیروهای ضدفاشیست را تجهیز کند. و ازینکه از آن پس چنین روزنامه ای چه شد هم درینجا سخنی به میان نیامده است.

سرگذشت مردم با آغاز فعالیتهای حزب توده در ارتباط است اما آنچنان که خواهیم دید ابتکار این عمل و فکر ایجاد چنین روزنامه ای با مصطفی فاتح است که حتی به گفته آرداشس آوانسیان نام روزنامه را هم او انتخاب کرده است (آرداشس آوانسیان، *خاطرات سیاسی*، تهران، ثاقب، ص. ۲۴۴).

شماره نخست مردم در روز شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ منتشر می‌شود یعنی پنج روزی پیش از ثبت "شرکت سهامی چاپ روزنامه" و پنج ماهی پس از اشغال ایران به وسیله ارتشهای شوروی و انگلستان در شهریور همانسال. می‌دانیم که در ۲۵ شهریور، رضا شاه به نفع فرزندش از سلطنت کناره گیری می‌کند و درین هنگام است که محمدعلی فروغی، نخست وزیر اسبق و مغضوب را به نخست وزیری می‌خواند. او که این سالهای مغضوبیت را از جمله به تکمیل و اتمام "سیر حکمت در اروپا" گذرانده بود، اکنون می‌آمد که استعفاى شله و به تخت نشینی نشینی فرزندش را سامان دهد. پادشاه جدید در ۲۶ شهریور "فرمان عفو عمومی" زندانیان سیاسی و غیر سیاسی را صادر می‌کند. بر اساس این فرمان، آن گروه از زندانیان سیاسی را که سه چهارم مدت محکومیت خود را گذرانده بودند آزاد می‌کنند که ازین جمله‌اند ایرج اسکندری، رضا رادمنش، دکتر یزدی، علینقی حکمی و محمد رضا قدوه که در اردیبهشت ۱۳۱۶ دستگیر شده بودند و همه محکومیتی ۵ ساله داشتند و در ۲۸ شهریور آزاد می‌شوند (برای توصیفی از وضع زندان قصر در آن روزهای شهریور ۲۰ و شرحی از جریان آزادی زندانیان سیاسی، نگ: انورخامه ای، پنجاه نفر و سه نفر، چاپ اول، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۲، ص. ۲۴۰-۲۳۲).

یرج اسکندری می‌نویسد که همینکه آزاد شدم (۲۸ شهریور) از سویی به فعالیت برای آزادی دیگرانی که هنوز در زندان بودند (از جمله بزرگ علوی، دکتر بهرامی، انور خامه‌ای، عبدالصمد کامبخش و ...) پرداختم و از سویی دیگر در اندیشه پایه ریزی و سازماندهی یک سازمان سیاسی بودم. با وزیر دادگستری، مجید آهی، تماس گرفتم که عفو عمومی واقعی بدهند و "او هم قول مساعد داد. یکی دو روز پس ازین مذاکرات، در سرچشمه با نوشین قدم می‌زدیم، نوشین ناگهان گفت بیا پیش مسئول روابط بازرگانی شوروی برویم [در پامنا، نزدیک سرچشمه] و ازو

بخواهیم که در کار آزادی رفقا مداخله کند. در زمان می روند و آن هم بدون قرار قبلی. رئیس اداره بازگانی آنها را می پذیرد و به ایشان می گوید از طریق دادگستری خودتان اقدام کنید و "اگر تا یک هفته دیگر خبری نشد اینجا بیایید، من یک افسر و یک سرباز به شما می دهم، همراه آنها بروید رفقایتان را از زندان بیرون بیاورید." که این را می گویند وابسته بازگانی درست و حسابی! اسکندری خبر را به زندانیان می دهد. "البته پیش از یک هفته، عفو عمومی داده می شود و رفقای ما همه آزاد می شوند. ظاهراً شورویها در همان موقع به دولت وقت فشارهای لازم را آورده بودند" ( "پای حرفهای ایرج" [گفته های ایرج اسکندری در آبان ۱۳۶۳ در پاریس به باقر مؤمنی]، در: ایرج اسکندری، "یادمانده ها و یادداشتهای پراکنده"، آلمان، انتشارات مردامروز، ۱۷ دی ۱۳۶۵، ص. ۲۳۸. تأکید ازین نگارنده).

روایت ایرج اسکندری در خاطرات خود هم کمی متفاوت است و هم کمی روشنتر. در باره تماس با سفارت شوروی، اینجا می گوید که فکر مراجعه به مقامات شوروی از من بود: "من گفتم شاید از طریق شورویها که اکنون ارتششان در ایران است" [شود کاری کرد] "برویم پیش آنها و ماجرا را بگوییم... اما ما ارتباطی با آنها نداریم". آن وقت است که نوشین می گوید "به نمایندگی تجارتي شان مراجعه کنیم...". چرا "نماینده تجارتي"؟ و چرا نه یک مقام سیاسی؟ معلوم نیست! ایرج اسکندری اضافه می کند که در نمایندگی تجارتي، "با کسی که ملاقات کردیم ... بلاچاپکین [املائی صحیح: بلاچاپکین، Bloshapkin] بود" بی آن که از مقام و منصب او حرفی بزند. به او می گویند "عده ای از ما را هفت هشت روز است که از زندان مرخص کرده اند". بنابراین باتوجه به اینکه گروه اول زندانیان را در روز جمعه ۲۸ شهریور آزاد کرده اند، این ملاقات باید حول و حوش شنبه ۵ مهر صورت گرفته باشد.

ایرج اسکندری در گفت و گو با باقر مؤمنی و ضمن صحبت از ملاقات در نمایندگی تجارتي، تصریح می کند که "هنوز یک هفته از [این] ملاقات نگذشته بود که قانون به تصویب رسید" ("پای حرفهای ایرج"، یاد شده). و چون قانون عفو و بخشودگی را مجلس در روز پنجشنبه ۲۴ مهر ۱۳۲۰ به تصویب رسانده است می توان چنین نتیجه گرفت که ملاقات در نمایندگی بازگانی شوروی در حوالی شنبه ۱۹ مهر صورت گرفته باشد اما درست تر این است که بگوییم که دیدار در پامنا، زودتر ازینها و در همان روزهای نخست مهر ماه صورت گرفته است: چرا که همچنان که خواهیم دید نخستین جلسه "هواداران" سلیمان میرزا در چهار بعداز ظهر ۸ مهر تشکیل می شود که این همان جلسه ای است که در ادبیات حزب توده به عنوان جلسه بنیانگذاری حزب توده از آن یاد می شود و رضا روستا هم از شرکت کنندگان است. سلیمان میرزا در ۱۹ مهر با کلنل اطلاعاتی شوروی از دومین جلسه پایه گذاران حزب در روز پیشین صحبت می کند رضا روستا را هم از جمله شرکت کنندگان در این جلسه نام می برد که با مباحث به روابط خاص خود با مقامات سفارت، مشکل هم می آفریند (نگ: پس/زین). ایرج اسکندری هم وقتی از فعالیت خود و شور و مشورتهايش برای شروع یک فعالیت سیاسی و احیاناً تشکیل یک حزب سخن می گوید به تشکیل یک جلسه "مقدماتی" اشاره می کند که "رسمیتی نداشت" و رضا روستا هم از شرکت کنندگان در آن بود (خاطرات سیاسی ایرج/ اسکندری، ج. اول، ص. ۹). به گفته او این جلسه مقدماتی در روزهای آغازین مهر برگزار شده است. حاضران در جلسه عبارتند از "دو سه نفر" از زندانیانی که آزاد شده بودند "به علاوه نوشین و روستا" (پیشین، ص. ۱۲). ایرج اسکندری در پاسخ به پرسشهایی درباره نقش مقامات شوروی در تشکیل حزب توده است که این اطلاعات را به دست می دهد اما خود تأکید هم می کند که "البته توجه شود این چیزهایی که من می گویم از لحاظ تاریخی در تقدم و تأخر آنها ممکنست اشتباه شود و من در ذهنم نباشد" (همانجا). درست هم می گوید چرا که اگر رضا روستا در روزهای آغازین مهر در تهران بوده است پس دیدار در پامنا هم می باید در نخستین روزهای آزادی، یعنی پس از ۲۸ شهریور و در همان یکی دو روزه نخست مهر ماه صورت گرفته باشد. و چنین دیداری، و آنهم به این سرعت، بعید است که حاصل عبوری اتفاقی از نزدیکیهای سرچشمه و پامنا (مقر نمایندگی تجارتي سفارت شوروی) باشد و نه نتیجه تصمیمی اندیشیده از پیش!

ایرج اسکندری در خاطراتش از آن دیدار با بلاچاپکین که می گوید، می نویسد که دیپلمات کشور شوراها به سخنان ایشان گوش می دهد و قول همراهی و یاری هم می دهد ولی خاصه احوال رضا روستا را می پرسد که به گفته

اسکندری که در زندان با او آشنا شده بود، در زمان رضا شاه به جرم جاسوسی به سود شوروی محاکمه و محکوم و زندانی شده بود. بلاچاپکین "پرسید: شما روستا را می‌شناسید؟" گفتم، "بلی... پرسید: 'حالا او کجاست؟' گفتم: 'او را تبعید کرده اند و الان در ساوه است.' گفتم: 'اگر بگویید روستا اینجا باید خوب می‌شود' ... وقتی ما از اطاق ایشان بیرون آمدیم، بلافاصله رفیقی را گیر آوردیم که شوهر بود. به او گفتم: 'برو ساوه و رضا روستا را پیدا کرده و با خودت به تهران بیاور...' او رفت و فردا دیدیم به همراه روستا مراجعه کرد. روستا به دیدار بلاچاپکین می‌رود و آن وقت است که "آنها هم مطمئن شدند ما جریان سالمی هستیم و دروغ نگفته‌ایم. منتها آنها اطمینانشان به روستا بود و ما را اصلاً نمی‌شناختند..." (پیشین، ص. ۷-۸). سالی دیگر که آرداشس آوانسیان، عضو رابط حزب توده ایران با کمینترن، به این سازمان فعالیتهای نخستین سال حزب را گزارش می‌کند می‌نویسد که روستا که از گذشته بلاچاپکین را می‌شناخت از طریق او تماس حزب را با سفارت شوروی برقرار کرد (به نقل از :

Cosroe Chaqueri: "Did the Soviets play a role in founding the Tudeh party in Iran?". *Cahiers du Monde russe* 40 / 3, 1999, p. 522).

آقای شاکری در مقاله یاد شده خود (پیشین، ص. ۵۲۸ - ۴۹۷) برای نخستین بار به کمک اسناد بایگانی کمینترن نشان می‌دهد که از همان روزهای نخستین مهر ۱۳۲۰، مأموران اداره اطلاعات ارتش سرخ در تماس مستقیم با سلیمان میرزا اسکندری بوده‌اند و او را به تشکیل حزبی با خواسته‌های دموکراتیک تشویق و ترغیب می‌کرده‌اند. در آن روزهاست که پتروف، مستشار سفارت شوروی در تهران، کلنل سلیوکوف، رئیس بخش دوم دفتر سوم اداره اطلاعات ارتش سرخ را به سلیمان میرزا معرفی می‌کند. کلنل در ساعت ۶ بعدازظهر ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱ / ۷ مهر ۱۳۲۰ به دیدار سلیمان میرزا می‌رود و این دیدارهای محرمانه را تا چند زمانی دنبال می‌کند و گزارشی از مذاکرات خود را هم برای مقامات مافوق خود می‌فرستد. این چنین است که در دومین دیدار (ظهر ۳۰ سپتامبر / ۸ مهر)، سلیمان میرزا به او اطلاع می‌دهد که قرار است "هوادارانش" ساعت چهار بعد از ظهر همان روز در منزل او جلسه ای داشته باشند و درباره "تشکیل یک حزب" مذاکراتی بکنند. کلنل هم از او می‌خواهد که برای ملاقات بعدی گزارشی کتبی از مذاکرات جلسه ۸ مهر و برنامه حزب تدوین کند (پیشین، ص. ۵۰۴). همچنانکه گفتیم این همان جلسه ای است که در ادبیات حزب توده و در خاطرات رهبرانش و از جمله ایرج اسکندری (یاد شده، ص. ۹ و پس از آن) به عنوان جلسه تأسیس حزب توده ایران از آن یاد می‌شود و رضا روستا هم از شرکت کنندگان در آن بوده‌است. در یکی از دیدارهای بعدی (۱۱ اکتبر / ۱۹ مهر)، سلیمان میرزا به کلنل اطلاع می‌دهد که روز گذشته پانزده نفر به عنوان کمیته مرکزی انتخاب شده‌اند و برنامه حزب را هم به روزنامه‌ها فرستاده‌اند ولی هیچ روزنامه‌ای آن را چاپ نکرده است. سلیمان میرزا از تندرویهای رضا روستا هم شکوه دارد که خود را نماینده و فرستاده سفارت شوروی معرفی می‌کند و این امر موجب بحث و اختلاف است (خسرو شاکری، یاد شده، ص. ۵۰۵).

ایرج اسکندری که از تماسهای عمومی بزرگش، سلیمان میرزا، با مأموران اطلاعاتی شوروی چیزی نمی‌داند (و یا به گفته آن دوست، شاید هم می‌داند و نمی‌گوید) و عقیده دارد که اگر شوروی دخالتی در تشکیل حزب داشت، "سلیمان میرزا در [آن] شرکت نمی‌کرد چون او یک فرد ملی بود..." (ایرج اسکندری، *خاطرات سیاسی*، یاد شده، ص. ۲۳)، می‌نویسد که وقتی تصمیم گرفتیم که حزب درست کنیم "من پیشنهاد کردم برای اینکه حزب ما یک حزب دموکراتیک و ملی تلقی شود بهتر است که سلیمان میرزا را که آدم وجیه‌المله ای است، ملاقات کرده و با وی صحبت بکنیم که ... ریاست حزب را به عهده بگیرد... این فکر را ... رفقا پذیرفتند" (پیشین، ص. ۱۳). با سلیمان میرزا دیداری می‌کنند و او هم می‌پذیرد. پس از این موافقت است که جلسه‌ای با حضور ۲۱ نفر در منزل سلیمان میرزا برگزار می‌شود و ۵ نفر را به عنوان "هیئت موقت" انتخاب می‌کنند. منابع حزب توده تاریخ این جلسه را ۷ مهر ذکر کرده‌اند و دیدیم که در گزارش مأمور اطلاعاتی ارتش سرخ از جلسه ۸ مهر صحبت می‌شود.

شایان ذکر است که این گروه بنیانگذاران یکدست و یکپارچه نیست و از دو دسته متمایز تشکیل شده است: گروهی مرکب از رادمش و نوشین و اسکندری و روستا و بهرامی که در واقع همه کمونیستهایی هستند معتقد و

اردوگاهی و به استثنای نوشین، از زندانیان سیاسی دوران پهلوی اول و گروه دیگر شخصیتها و افراد مترقی و "خوشنام" چون سلیمان میرزا اسکندری.

در هر حال نکته مهم اینکه از همان نخستین روزهای اشغال ایران، رفقای شوروی سخت در اندیشه سازماندهی به هواداران و پیروان خود هستند تا صحنه سیاسی در انحصار عاملان و دوستان سفارت فخریه نماند و منافع و مصالح میهن بزرگ پرولتاریا هم محافظان و مدافعانی داشته باشد و چه بهتر اگر که اینان که در اعمال قدرت دولتی نیز سهم و شرکت فعال داشته باشند که زمین خالی از حجت نماند. اینچنین است که سفیر شوروی در لندن به آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلستان، می گوید که نیروهای حاضر در صحنه سیاسی ایران از سه بخش ترکیب شده اند: بخش "ارتجاعی" متشکل از ملاکان و نظامیان" به نمایندگی کسانی چون محمدعلی فروغی، نخست وزیر، و علی سهیلی، وزیر امور خارجه؛ بخش دیگری که "در مجموع هوادار اصلاحات" است و مرکب از بازرگانان و روشنفکران (شامل کسانی چون مشرف نفیسی، وزیر دارائی) و بالاخره بخش سومی که حزب توده باشد متشکل "از روشنفکرانی که در رژیم سابق جور و ستم کشیده اند" و از "هدف و آرمان دموکراسیهای غربی دفاع می کنند و جانب همکاری با متفقین را گرفته اند". به نظر سفیر کبیر شوروی "شاید بهترین حکومت ایران حاصل ترکیب و تلفیقی باشد از دو بخش دوم و سوم یعنی بازرگانان و روشنفکران و حزب توده جدیدالتأسیس (به نقل از:

Azimi, F., *Iran: the crisis of democracy 1941-1953*, London, I. B. Tauris, 1989, p. 40-41).

آنتونی ایدن این سخنان را در گزارش مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۱ خود نقل می کند یعنی در ۲۹ مهرماه ۱۳۲۰، سه هفته ای پس از آن جلسه هفتم یا هشتم مهر در خانه سلیمان میرزا در تهران! پس، این "سازماندهی" در تهران برای رفقای شوروی بیش از آن اهمیت داشته است که فقط از گردشهای سرچشمه - پامناری اسکندری- نوشین ناشی شده باشد، چرا که به تشکل، حضور فعال، سهمگیری و نقشیبایی شوروی خواهان در صحنه سیاسی ایران می انجامیده است و مصالح و منافع همسایه شمالی را از مدافعان مؤمن و صدیقی برخوردار می کرده است. همچنانکه کرد.

در ۲۴ مهر ماه که قانون عفو و بخشودگی زندانیان سیاسی به تصویب مجلس می رسد دیگر زندانیان هم آزاد می شوند و تبعیدیان هم می توانند به خانه و کاشانه خود باز گردند. در میان ایشان، آرداشس آوانسیان هم هست که از زندان بندر عباس آزاد می شود و در ۲۱ - ۲۰ آبان به تهران می رسد (آرداشس آوانسیان، خاطرات سیاسی، یاد شده، ص. ۴۰). وقتی که او به تهران می رسد "حزب" تشکیل شده است. او که به تشکیل حزب طبقه کارگر عقیده دارد با چنین حزبی مخالف است:

"معلوم نیست این رفقا چه حزبی می خواستند تشکیل دهند. از وضع چنین بر می آمد که آنها خواسته بودند حزب دو جناحی به وجود بیاورند یعنی هم حزب مارکسیستها و هم حزب ملیون باشد. پس می شود چنین نتیجه گرفت که اولاً حزب عبارت از دو گروه بوده است یکی گروه مارکسیستی و دیگری گروه ملی... دوم اینکه آنها به طور مخفی، خارج از حزب توده، مرکز کمونیستی به وجود آورده بودند که این مرکز بایستی هم کمیته مرکزی و هم حزب را اداره کند. اعضای این مرکز عبارت بودند از رفقا روستا، رادمنش، ایرج اسکندری، بهرامی، دکتر یزدی و من که غیباً در این مرکز انتخاب کرده بودند" (پیشین، ص. ۵۸).

آنچه آرداشس در خاطرات خود می نویسد کاملاً مطابقت دارد با گزارشی که در همان زمان، فی تین، یکی از مأموران سازمان امنیت شوروی درباره تشکیل حزب توده ایران خطاب به دیمیتروف، دبیر کمینترن، نوشته است: او در ۱۴ آبان ۱۳۲۰ / ۵ نوامبر ۱۹۴۱ می نویسد که شش کمونیست یک "هسته رهبری" تشکیل داده اند تا در زیر پوشش حزب توده سلیمان میرزا فعالیت کند (به نقل از خسرو شاکری، یاد شده، ص. ۵۱۱ - ۵۱۰). و اینان همان شش تنی هستند که نامشان را آرداشس ذکر می کند. ایرج اسکندری هم به زبان خودش همین نکته را تأیید می کند که حزب توده "یک جریان دموکراتیک است که کمونیستها در آن رهبری دارند" (ایرج اسکندری، خاطرات...، یاد شده، ص. ۲۰).

آرداشس می نویسد که آن هسته پنهان کمونیستی در نخستین جلسات خود نامه ای هم به دیمیتروف، رئیس کمیترن، می نویسد و تقاضای عضویت کمیترن را می کند. این نامه پیش از رسیدن آرداشس به تهران (۲۱ - ۲۰ آبان) و پس، در غیاب او نوشته شده است. فیتین، مأمور ک.گ.ب. در ایران در گزارش خود به دیمیتروف در ۵ نوامبر ۱۹۴۱ / ۱۴ آبان ۱۳۲۰، می نویسد که "هسته کمونیستی" آرداشس را به عنوان نماینده و رابط خود با کمیترن انتخاب کرده است. (به نقل از خسرو شاکری، یاد شده، ص. ۵۱۱). و در هر حال در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۱ / ۲۴ آذر ۱۳۲۰ است که دیمیتروف به نامه آرداشس پاسخ می دهد تا رهنمودهای کمیترن را به اطلاع هسته کمونیستی برساند: کمونیستها باید در حزب توده سلیمان میرزا فعالیت کنند. وظیفه ایشان مبارزه برای دموکراتیک کردن ایران، دفاع از منافع کارگران ایرانی، تقویت روابط دوستانه میان ایران و اتحاد شوروی و ریشه کنی کامل تبلیغات عمال فاشیسم در ایران و خنثی کردن تبلیغات ضدشوروی است. "در مرحله کنونی ما نباید شعارهای سوسیالیستی و شورایی (سوویتی) عنوان کنیم. ما نباید چهارچوب پلاتفورم دموکراتیک را ترک کنیم...". برقراری و حفظ دوستانه ترین روابط با سلیمان میرزا ضرورتی مطلق دارد (به نقل از خسرو شاکری، یاد شده، ص. ۵۱۶ - ۵۱۵). در پرتو این مکاتبات کمیترنی به خوبی دیده می شود که تماس با کمیترن و تشکیل هسته کمونیستی، از آغاز کوشش برای تشکیل حزب توده از جمله مساعی مشترک اعضای "هسته کمونیستی" بوده است و نه نتیجه اقدامات "چپ روانه" کسانی چون رضا روستا. "هسته کمونیستی" که در هر حال کمیته مرکزی حزب توده نیست، آرداشس را، غایبانه و پیش از رسیدنش به تهران (۲۱ - ۲۰ آبان)، به عنوان عضو رابط و نماینده حزب توده به کمیترن معرفی می کند و کمیترن هم چنین نمایندگی را می پذیرد! و پس "ارتباط برقرار می شود. این ارتباط تا سال ۱۹۴۶ که اردشیر از ایران خارج می شود از طریق او ادامه داشته است" (از خاطرات شفاهی آرداشس که بابک امیر خسروی در زیرنویس خود بر خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، یاد شده، نقل می کند، ص. ۲۲ - ۲۱).

ازین پس همه چیز آماده است. حزبی است "دموکراتیک" که رفقای دستگاه امنیت نظامی شوروی سلیمان میرزا اسکندری را به ایجاد آن برانگیخته اند و سلیمان میرزا هم کسانی را به عنوان پایه گذاری و تأسیس گردآورده است بی آنکه از تماسها و مذاکرات خود با کسی سخنی بگوید. از آن سو هم در روزهای نخستین مهر ماه، ایرج اسکندری (از همراهان ارانی و از اعضای گروه ۵۳ نفر) و عبدالحسین نوشین نزد مقامات سفارت به گفتگو و حمایت طلبی رفته اند و این چنین است که مقامات هم از آنها خواسته اند که رضا روستا (که به گفته خودش در دوران بیست ساله به جرم جاسوسی برای همسایه شمالی محاکمه و محکوم و محبوس شده بود و اکنون در تبعیدگاه ساوه است) را به سفارت بفرستند که از "اعتماد کامل" ایشان برخوردار دارد. و ازین طریق هم روستا رابط مستقیمی می شود مبشر وحی و مؤزع کاغذ و چه بسا چیزهای دیگر. اینکه آیا آن امنیتی های نظامی طرف مذاکره با سلیمان میرزا در جریان این تماسها بوده اند یا نه معلوم نیست ولی معلوم است که برخی از اعضای کمیته مرکزی خود را بیشتر از دیگران عضو می دانند که بی اطلاع دیگران، دور هم می نشینند و "هسته کمونیستی" تشکیل می دهند تا "حزب دموکراتیک" را در عمل اداره کنند. ازین شش تن "هسته کمونیستی"، یکی مردم را اداره خواهد کرد و دیگری هم که در ارتباط مستقیم با سفارت است و یکی از اعضای دیگر هم، آرداشس اوانسیان، که غایبانه انتخاب شده است مأمور ارتباط با کمیترن است و حتی نامه ای هم به مقامات مربوط می نویسد که اجازه بخواهد برای شرکت در دفاع از میهن سوسیالیسم و جنگ با فاشیسم به جبهه برود.

همانطور که دیدیم آرداشس به هنگام نخستین فعالیتها برای بنیانگذاری حزب در تهران نبوده است و وقتی به تهران می رسد و از ترکیب کمیته مرکزی خبردار می شود به سختی ابراز نارضایتی می کند و بعدها در خاطرات خود هم به تلخی و تندی از اعضای آن کمیته مرکزی سخن می گوید که "شتر گاو پلنگ عجیبی بود": یکی "حقه باز، وزیرمآب، شارلاتان و اصلاً آدم [غیر] اجتماعی"، دیگری که "اصلاً مرد حزبی نبود" و بعد هم آن سومی که "کارمند معمولی یکی از ادارات دولتی و آدم دزدی" بود و بالاخره "آدم بی دست و پا"، "بیچاره و ساده ای... [که] همه او را مسخره می کردند... [و] عقل درست حسابی نداشت". "توی اینها، تنها" استثناء سلیمان میرزا اسکندری است: "با اینکه کمونیست هم نبود در آن شرایط ضرر نداشت در حزب ما باشد. معتقدم ما از او استفاده کافی نکردیم و به

موقع او را وارد کارها نمودیم. اما روستا می‌گفت که سلیمان میرزا در بدو امر حاضر نبوده وارد این حزب بشود بعد گویا رفقا زیاد کوشش به خرج داده او را راضی می‌کنند وارد حزب بشود“ (خاطرات سیاسی، یادشده، ص. ۵۹-۵۸). مثل اینکه رفقای هسته کمونیستی نمی‌دانسته‌اند که سلیمان میرزا درست و حسابی و به موقع “وارد کارها” بوده‌است! آرداشس اضافه هم می‌کند که “من به یگانه کسی که حضرت والا می‌گفتم همانا سلیمان میرزا بود، آن هم نه از آن لحاظ که او شاهزاده بود، چون من شاهزاده و غیره سرم نمی‌شد: بلکه برای احترام به خود سلیمان اسکندری به عنوان یک آزادیخواه قدیمی“ (پیشین، ص. ۶۵).

## ۲- ایجاد روزنامه مردم

حالا که حزب راه افتاده است می‌بایست در صحنه سیاسی حضور پیدا می‌کرد و برای این منظور، می‌بایست هم محل و مکانی داشته باشد برای گردهم‌آئیها و نشستها و هم روزنامه و بلکه روزنامه‌هایی تا حرف و سخنش به گوش مردمان برسد. فیتین، مأمور کا. گ. ب.، در گزارش مورخ ۱۴ آبان ۱۳۲۰ خود درباره فعالیت‌های حزب توده (به نقل از خسرو شاکری، یاد شده، ص. ۵۱۱) می‌نویسد که “مأموران ما در ایران... به ایشان کمک مادی مهمی اعطاء کرده‌اند“. همو می‌نویسد که انگلیسها هم از طریق هواداران خود و خاصه به وسیله مصطفی فاتح و حزب همراهانش کوشش کرده اند که با چهره های شناخته شده‌ای از کمونیستها تماس بگیرند و ایشان را استعانت مالی و مادی کنند و یا به استخدام خود درآورند. در آن زمان دولت وقت از صدور امتیاز برای انتشار روزنامه‌های جدید امتناع داشت. سلیمان میرزا که در ۲۰ آبان به دیدار نخست‌وزیر، محمدعلی فروغی، رفته است از او می‌پرسد که چرا دولت آزادی مطبوعات را برقرار نمی‌کند و پاسخ می‌شود که در وضع کنونی آزادی مطبوعات زبان آور است چرا که هر وزیری در اندیشه روزنامه‌ای می‌افتد و به این ترتیب دویست روزنامه درخواهد آمد. با این حال، فروغی در پاسخ سلیمان میرزا که امتیاز روزنامه‌ای را می‌خواهد می‌گوید که درین باره تأمل می‌کنم و تا یک ماه دیگر جواب می‌دهم (پیشین، ص. ۵۰۸).

ایرج اسکندری چگونگی ایجاد “مردم” را چنین بیان می‌کند:

”در اولین جلساتی که داشتیم موضوع روزنامه ضد فاشیستی مطرح شد. برای اینکه این موضوع در دستور کنفرانس بود و می‌بایستی به مرحله عمل در می‌آمد... چون [فاشیستها] دیگر داشتند می‌آمدند، از استالینگراد می‌آمدند سرحد ایران، اصلاً دو اسبه می‌تاختند، خیلی سریع. به این جهت بود که ما می‌بایستی دست به عمل می‌زدیم و ضمناً روی معتقدات خودمان هم تکیه داشتیم... به غیر از دو سه نفر بقیه رفقا همه معتقد به مارکسیسم بودند. به این دلیل ما آمدیم گفتیم روزنامه ضدفاشیستی داشته باشیم... و انجام این مقصود مستلزم تحصیل امتیاز بود و ما آن را نداشتیم.“ و دولت هم امتیاز نمی‌داد. “پس از انتشار اعلامیه حزب [۷ یا ۸ مهر ۱۳۲۰] و تشکیل کنفرانس، مصطفی فاتح درین حیص و بیص با ما تماسی پیدا کرد. در آن موقع فاتح با علوی و طبری ارتباط داشت و آنها را می‌شناخت، در قسمت تبلیغات سفارت انگلیس برای آنها به عنوان ترجمه و غیره کاری درست کرده بود که از آنجا حقوق می‌گرفتند. طبری و علوی نزد میس لمبتون در یک دفتر تبلیغاتی که داشتند [کار می‌کردند]... گمان می‌کنم از طریق آنها، فاتح خواست با من ارتباطی بگیرد. یک وقتی از من گرفت و ملاقاتی بین فاتح و من به عمل آمد. در آن موقع ما ابا و امتناعی از ملاقات با آنها نداشتیم زیرا آنها جزو متفقین و بنابراین از نیروهای ضدفاشیستی بودند. در این ملاقات فاتح اظهار داشت چرا شما یک روزنامه ضدفاشیستی منتشر نمی‌کنید؟ ... به او گفتم ما امتیاز نداریم. گفت اگر شما، یعنی حزب توده، حاضر شود اتحادی بر ضدفاشیسم به وجود آورد، من هم در آن شرکت می‌کنم و امتیاز روزنامه را هم برای شما می‌گیرم. به او گفتم من باید مسئله را در کمیته مرکزی حزب مطرح کنم...“ (ایرج اسکندری، خاطرات...، یاد شده، ص. ۳۹-۳۸).

این سخنان اسکندری تأییدی است بر این نکته که ابتکار نخستین و فکر ایجاد روزنامه از فاتح بوده است (و چه بسا پس از عبور از چراغ سبز وابسته فرهنگی سفارت انگلیس؟). شاید چندان بیهوده نباشد اگر بیفزائیم که

آنچه را او "کمیته مرکزی حزب" می‌نامد در واقع همان "هسته کمونیستی" شش نفره ای است که آرداشس هم در آن عضویت دارد. آرداشس با پیشنهاد فاتح مخالفت می‌کند که "هر چه باشد این فاتح است، شرکت نفت جنوب است... و صحیح نیست..." و پس از مباحثاتی، بالاخره رفقا به اسکندری می‌گویند دوباره صحبت کنید و پیشنهاد دقیقتری بیاورید.

"من بار دیگر با فاتح ملاقات و صحبت کردم. او گفت اولاً شما یک نفر را از حزب خودتان معرفی کنید که من امتیاز روزنامه را به نام او بگیرم. ثانیاً برای روزنامه یک هیئت تحریریه‌ای مرکب از پنج نفر تشکیل می‌دهیم. چهار نفر را کمیته مرکزی شما معلوم و تعیین بکنند، یکی هم من باشم به عنوان نفر پنجم هیئت تحریریه... گفتم که ما هیچگونه وسائلی در اختیار نداریم. این کار احتیاج به دفتری، اداره‌ای، لوازمی دارد. گفت من آن را متقبل می‌شوم. جا و محل را فراهم و میز و صندلی و وسائل را تهیه می‌کنم. تلفن را هم برای شما می‌گیرم. خلاصه تمام این کارهای فنی را ... انجام می‌دهم" (پیشین، ص. ۴۰).

اسکندری این سخنان را به اطلاع "هسته کمونیستی" می‌رساند. اکنون دیگر رضا روستا و آرداشس نظر مقامات شوروی را درباره این همکاری پرسیده‌اند. "البته رفقا یعنی اردشیر و اینها مسئله را ظاهراً برده بودند با شورویها صحبت کرده بودند... این بار اظهار داشتند کار خوبی است. این کار را انجام دهید" (و اسکندری اضافه می‌کند: "از همین موقع است که چیزی شروع می‌شود" و روشن نمی‌کند که آن "چیز" چیست؟ به فرموده برادر بزرگ رفتار کردن؟). "در حالی که به هیچ کس امتیاز نمی‌دادند، فاتح رفت و در ظرف یک هفته امتیاز روزنامه مردم را گرفت" و اسکندری می‌گوید که "این اسم را ما معین کردیم" اما همچنانکه دیدیم آرداشس با چنین قولی موافقت ندارد و می‌گوید که این نام هم از فاتح است. کمیته مرکزی / هسته کمونیستی هیئت تحریریه‌ای هم معرفی می‌کند مرکب از پنج نفر: "چهار نفر از طرف ما و نفر پنجمی فاتح... چهار نفر عبارت بودند از دکتر یزدی، عباس نراقی، علوی و من که قرار شد تحت نظر من باشد. فاتح هم به این هیئت ملحق شد و کار روزنامه شروع شد" (پیشین، ص. ۴۱-۴۲). به عنوان صاحب امتیاز هم "فاتح گفته بود که تقاضاکننده از اشخاص سرشناس حزب نباشد. چیزی در این حدود" (همان، ص. ۴۱). "اردشیر و روستا و اینها" صفر نوعی را معرفی می‌کنند "که یک کارگر قدیمی بود و از زندان مرخص شده بود و بی پول و وضع خیلی بدی داشت". فاتح امتیاز روزنامه را به نام او می‌گیرد: "قرار شد ماهی صد تومان به او حقوق بدهند که زندگیش هم تأمین بشود" (همانجا). اینجا هم آرداشس حرف اسکندری را تصحیح می‌کند که صفر نوعی را رضا روستا معرفی کرد و نه من! احتمالاً درست هم می‌گوید چرا که همچنان که دیدیم در آن زمان رضا روستا مأمور تماس و رابط با مقامات شوروی است.

درباره مردم و اینکه چه بود و چه کرد و چه شد، انور خامه‌ای که خود از اعضای گروه ۵۳ نفر است و از جمله زندانیانی است که پس از تصویب طرح "عفو و بخشودگی از محکومیت‌های سیاسی" در ۲۴ مهر ۱۳۲۰ آزادی خود را باز می‌یابند، می‌نویسد که در جست و جوی شغلی است و "در تلاش معاش" که "در این میان صحبت از انتشار روزنامه مردم ضدفاشیسم به میان آمد و به من هم پیشنهاد کردند که در آنجا کار کنم و من هم با کمال میل پذیرفتم". به توصیف خامه‌ای، روزنامه برای مقابله با "موج گسترده هیتلرپرستی در ایران" تأسیس شده بود و "با همکاری شورویها و انگلیسها انتشار می‌یافت ولی ظاهراً مستقل بود" و همو سپس می‌افزاید: "چنانکه خواهیم دید سرانجام نه مطابق میل انگلیسها کار کرد و نه موافق طبع شورویها". "از طرف شورویها ایرج اسکندری، بزرگ علوی و عباس نراقی و از جانب انگلیسها مصطفی فاتح به‌عنوان هیئت تحریریه این روزنامه معین شدند" و چون "به دلایل مختلف هیچ کدام از اعضای هیئت تحریریه یا وابستگان آنها نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند دارنده امتیاز چنین روزنامه‌ای باشند" [تأکید ازین نگارنده] رضا روستا، صفر نوعی را که "از کمونیستهای قدیمی" بود و "اصلاً آذربایجانی" معرفی می‌کند: "آدم ساده و بی‌پیرایه‌ای" که "سواد او در حدود کلاس ۶ ابتدائی بود". "درست همان کسی بود که اینها دنبال آن می‌گشتند". مصطفی فاتح امتیاز روزنامه را به نام صفر نوعی می‌گیرد (انور خامه‌ای، خاطرات، یادشده، ص. ۳۵).



### ۳- "پول از انگلیسها و کاغذ از شورویها"

شروع کار روزنامه مخارج دارد "شورویها کاغذ و مخارج چاپ آن را قبول کردند [و] انگلیسها نیز پشتیبانی معنوی از آن را به عهده گرفتند" (همانجا) که البته این سخن به حقیقت واقع نزدیکتر می‌شود اگر پرداخت اجاره دفتر روزنامه و تأمین تجهیزات و وسائل کار، از میز و صندلی گرفته تا برق و تلفن، و بعد هم پرداخت هزینه‌های روزنامه و مزد و حقوق همان چند نفر کارمندان را هم از جمله این "پشتیبانی معنوی" بدانیم! درهرحال اگر توضیحات اسکندری را بپذیریم، مثل اینکه در تقسیم کار بین متفقین، تأمین مخارج چاپ هم به عهده دوستان بریتانیایی است. او می‌نویسد مسئله تأمین مخارج و تهیه کاغذ که مطرح می‌شود موضوع را در هسته کمونیستی / کمیته مرکزی مطرح می‌کند. رضا روستا می‌گوید "که مسئله موکول شود به جلسه دیگر تا یک فکری برای این کار بکنیم" (ایرج اسکندری، خاطرات، یادشده، ص. ۴۲). ایرج اسکندری نمی‌گوید که رضا روستا چه فکری برای این کار می‌کند اما می‌گوید:

"مسئله کاغذ مطرح بود تا آنکه چندی بعد تلفنی به روزنامه شد از طرف شخصی، اسمش را فراموش کرده‌ام، همان کسی که در زمان استالین گرفته و حبسش کردند، الان در شوروی است، در انستیتوی خاورشناسی آنجا کار می‌کند، فارسی را هم خیلی خوب می‌داند... تلفن کرد و گفت اسمم فلان است و می‌خواستم با شما ملاقات کنم."

یادمان باشد که این "خاطرات" در واقع حاصل گفت‌وگوی فریدون آذر نور و بابک امیرخسروی با ایرج اسکندری در دسامبر ۱۹۸۳ است. و به این ترتیب است که در اینجا یکی از مصاحبه‌کنندگان از مصاحبه‌شونده می‌پرسد: "گفت از کجا تلفن می‌کند؟" و اسکندری که به تأکید می‌گوید "بله، بله"، نمی‌گوید که آن شخص از کجا تلفن می‌کند و به دنبال آن تأکید فقط اضافه می‌کند که

"گفت: 'من از مخبرین جراید شوروی هستم و مایل به گفتگوی با شما هستم'. گفتم 'بفرمائید'. و آمد. گفت: 'خیلی به شما تبریک می‌گویم که چنین روزنامه خوبی تهیه کرده‌اید... من آمده‌ام اینجا که اگر شما چیزی لازم داشته باشید از قبیل کاغذ و غیره به شما کمک کنم. برای اینکه مبارزه شما ضدفاشیستی است و ما هم در آن سهیم و شریک هستیم و می‌توانیم کاغذ و چیزی در اختیارتان بگذاریم. معلوم شد رفقا [چرا رفقا؟] پیش ازین روستا گفته بود که فکری برای مسئله کاغذ می‌کند! قبلاً مطلب را گفته‌اند. گفتم: 'حقیقت آن است که احتیاج البته داریم'. گفت: 'بسیار خوب، ما مقداری کاغذ در اختیار شما می‌گذاریم ولی آقای فاتح هم به نوبه خود بایستی کمک کند'. گفتم: 'آن را من نمی‌دانم ولی تاکنون این مقدار کمک کرده...'"

بالاخره قرار می‌شود که اسکندری ترتیب جلسه ای را با فاتح بدهد:

"وقتی را معین کردیم که آمدند و هر سه نفر با هم بودیم و صحبت کاغذ و این حرفها شد و بالاخره فاتح اظهار داشت که 'من کاره‌ای نیستم. این مسئله را بایستی با میس لمبتون در میان بگذاریم، چون او رئیس کل تبلیغات سفارت انگلیس است و از نظر تبلیغات ضدفاشیستی صلاحیت و بصیرت دارد'. [فاتح] گفت: 'خوب شما با همدیگر صحبت کنید'. من گفتم: 'آقا، شما دو نفر، هر دو مربوط به تبلیغات دو کشور متفق هستید. بهتر نیست که مسئله را بین خودتان حل کنید. ما که در این باره نقشی نمی‌توانیم داشته باشیم'. خلاصه آمدند [یعنی خانم لمبتون که در آن زمان وابسته فرهنگی سفارت انگلیس در تهران بود و از نفوذ فراوانی برخوردار و آن "روزنامه نگار شوروی" که حالا منطقاً باید نتیجه گرفت که او هم از مسئولان مهم سفارت شوروی در تهران بوده است] و پس از گفتگو و تبادل نظر قرار شد مقداری کاغذ بدهند و مسائل مالی را هم نمی‌دانم چگونه با هم حل کردند و آخر الامر مقداری کاغذ در اختیار روزنامه مردم قرار گرفت و روزنامه یواش یواش راه افتاد."

یکی از مصاحبه‌کنندگان می‌پرسد: "پول از کجا تأمین می‌شد؟" دیگری اضافه می‌کند: "پول از انگلیسها و کاغذ از شورویها" و اسکندری توضیح می‌دهد: "پول برای پرداخت حقوق و غیره، پولی که فاتح و اینها می‌آوردند. ما

که خودمان پولی نداشتیم. از فروش روزنامه هم مبلغی عاید می‌شد ولی مقدار آن خیلی کم بود...“ (پیشین، ص. ۴۴-۴۲).

این “کاغذ از شورویها” در واقع نقش مهمی در سرنوشت حزب توده بازی می‌کند چرا که مرحمتی “حزب برادر” نه تنها مصرف کاغذ نشریات حزبی را تأمین می‌کرد بلکه منبع درآمد مهمی هم بود. اسکندری چگونگی کمکهای کاغذی را چنین شرح می‌دهد:

“کاغذ را به وسیله نمایندگی تجارتي می‌دادند. روستا واسطه آن بود و آن را می‌گرفت و تحت نظر یک کمیسیون مالی که امیرخیزی هم جزو آن بود، مصرف می‌شد، یعنی آن را به روزنامه می‌دادند. ما آن وقت چیز [روزنامه؟] دیگری نداشتیم. همین روزنامه [سیاست یا رهبر؟] بود که ما امتیازش را گرفته بودیم، دیگر “نامه مردم” بود و بعد هم “ظفر” و روزنامه اتحادیه درآمد که آنها هم به نوبه خود مصرف کاغذ داشتند. کمکی که به ما می‌کردند همین بود. البته از کاغذهایی که به ما می‌دادند، ما حق داشتیم چنانچه مازادی بر مصرف داشت آن را بفروشیم و از محل فروش آن درآمد بالنسبه قابل توجهی به دست ما می‌آمد که می‌توانستیم آن را صرف دیگر کارهای روزنامه بکنیم...“ (پیشین، ص. ۵۰. تأکید ازین نگارنده).

ازین داستان کاغذ، آرداشس به دقت بیشتری سخن می‌گوید ضمن آن که این بار آن “درآمد بالنسبه قابل توجه” به “چند تومانی” که “می‌ماند” تبدیل می‌شود. در هر حال و البته “هر چه از دوست می‌رسد نیکوست”. داستان “شرکت سهامی کاغذ” ازین قرار است:

“حزب ما آهی در بساط نداشت. آمدند نشستند و به این فکر افتادند که یک شرکت کاغذ با سرمایه معینی برای خرید و فروش کاغذ دایر بکنیم و از عایدات این کار، روزنامه ما هم اداره شود. طبیعی است آن روزها فقط شوروی بود که می‌توانست کاغذ بفروشد. کاغذ از اروپا نمی‌آمد، اگر هم می‌آمد به قیمت خیلی گرانی تمام می‌شد. به علاوه کشورهای سرمایه‌داری هم که به ما کاغذ نمی‌فروختند. آمدند و برای این کار شرکتی درست کردند. به خاطر ندارم این سهام شرکت قیمتش چند بود. گوئی بهای سهام پنجاه ریال بود. سلیمان میرزا مسئول مالی این شرکت بود ... فروش سهام به کندی پیش می‌رفت... سلیمان میرزا [متوفی ۱۷ دی ۱۳۲۲] رئیس این شرکت سهامی و روستا انباردار آن بود. کاغذ از شورویها می‌خریدند و می‌فروختند و چند تومانی می‌ماند و با این پول روزنامه ما اداره می‌شد. سلیمان میرزا با روستا به اداره تجارتي شوروی می‌رفت و معامله می‌کرد...“ (آرداشس آوانسیان، یادشده، ص. ۸۵).

#### ۴- کارکرد روزنامه

روزنامه راه می‌افتد و شماره اول آن در روز شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ منتشر می‌شود. در آنچه گذشت توصیف و تصویر مردم را به کلام چند تن از گردانندگان و دست اندرکاران اصلی آن دیدیم. فاتح از روزنامه‌ای برای دفاع از آرمانهای آزادیخواهانه و مبارزه با فاشیسم صحبت می‌کند. اسکندری از روزنامه‌ای می‌گوید که حاصل توافق همسایه شمالی و همسایه جنوبی است و نتیجه آن هم همکاری کوتاه مدتی است (نه بیشتر از ۶ ماه) با فاتح که البته هیچ‌کاره بود چرا که همه کارها دست خودمان بود. اما به نظر آرداشس، قضیه عبارت بود از همکاری با انگلیس و شرکت نفت و هیچ چیز هم این لکه ننگ را توجیه نمی‌کند.

نگاهی به “آنچه روزنامه می‌نوشت” شاید بتواند پاسخ به اینکه “روزنامه چه بود” را آسانتر کند.

آنچه مبنای کار این نگارنده قرار گرفته است میکروفیلمی است که از دوره این روزنامه در کتابخانه مجلس شورای ملی در تهران تهیه شده است. متأسفانه مجموعه این کتابخانه کامل نیست و شماره های ۱ و ۵ و ۴۳ و ۵۷ را ندارد و با شماره ۱۳۰ (۱۲ مرداد ۱۳۲۱) هم تمام می‌شود (ازین روزنامه مجموعه‌ای هم در کتابخانه ملی تهران وجود دارد که شماره اول را که در روز شنبه ۱۱ بهمن انتشار یافته است، ندارد و با شماره ۲ (۱۲ بهمن) آغاز می‌شود و به شماره ۲۲۷ (۱۱ آذر ۱۳۲۱) ختم می‌شود در حالی که می‌دانیم که مردم تا ۱۷ آذر ۱۳۲۱ منتشر شده است). نگاهی به این شماره ها روشن می‌کند که آنچه ایرج اسکندری به زبانی و آرداشس به زبانی دیگر درباره

تنشهای داخلی و جنگ و دعوای میان کمونیستهای مخالف با فاشیسم و لیبرالهای مخالف با فاشیسم می نویسند تا آن زمان (۱۲ مرداد ۱۳۲۱)، هنوز جلوه ای در روزنامه پیدا نکرده است (پس ازین خواهیم دید که همه قرائن چنین حکم می کند که همکاری تا پس از کنفرانس ایالتی حزب توده ایران، ۲۱ مهر ۱۳۲۱، و تا میانه های آبان ماه و نزدیکیهای توقیف روزنامه ها در ۱۷ آذر دوام یافته است).

مردم "روزنامه یومیۀ ظهر" است در چهار صفحه. قیمت تکفروشی: ۵۰ دینار یعنی ده شاهی یا نیم ریال. محل اداره، میدان بهارستان: "درست روبروی درب مجلس، یعنی در گوشۀ میان این میدان و خیابان سرچشمه، در طبقۀ دوم واقع بود. سالنی که من و کارمندان دیگر این روزنامه در آن کار می کردیم هم بر مجلس و هم بر میدان مسلط بود و به سوی آنها چشم انداز داشت. رویهمرفته برای یک روزنامه جای بسیار مناسبی بود" (انور خامه ای، خاطرات، ج. ۱، یادشده، ص. ۳۶). روزنامه ای "اجتماعی - سیاسی". صاحب امتیاز: صفر نوعی، مدیر مسئول و سردبیر: عباس نراقی.

از شماره ۶، و تا چند شماره ای، فقط نام عباس نراقی (از اعضای گروه ۵۳ نفر که سردبیر روزنامه بود و در آن ماجرا، همچنانکه خواهیم دید، بالاخره جانب همزنجیران دیروز خود را گذاشت و جانب مصطفی فاتح را گرفت) به عنوان سردبیر آمده است. درباره نراقی و چگونگی سردبیری او، انورخامه ای می نویسد که

"عباس نراقی سردبیر روزنامه مردم بود. خوب، اینها اسم صفر نوعی را به عنوان صاحب امتیاز گذاشته بودند ولی اسم سردبیر را هم باید می گذاشتند. اسم هرکس را خواستند بگذارند، رد کرد: علوی رد کرد، اسکندری رد کرد، مصطفی فاتح رد کرد. تنها کسی را که پیدا کردند که می توانستند اسمش را بگذارند و شرایط سردبیری را هم داشت، یعنی لیسانس حقوق بود، همین عباس نراقی بود و خودش هم به این مسئله اهمیتی نمی داد و شاید هم فکر می کرد ذکر اسم و عنوان خود مقدمه ای است برای ترقی در این قضا" (انور خامه ای، خاطرات روزنامه نگار، با همکاری و ویرایش محمدعلی شهرستانی، تهران، نشر دیگر، ۱۳۸۰، ص. ۸۱).

اگر به آنچه همکاران روزنامه می نویسند باور داشته باشیم درست معلوم نیست که با همه آنچه در حول و حوش همکاری در چهارچوب "ضد فاشیستی" می گذشته است، آن سردبیر هم، در عمل، چقدر می توانسته است سردبیری کند؟ در هر حال از شماره ۲۶ (۱۳۲۰/۱۲/۷)، دیگر ذکری از نام سردبیر نیست و فقط نام صاحب امتیاز، صفر نوعی، ذکر شده است.

خامه ای می نویسد که سردبیری روزنامه "رسماً به عهده عباس نراقی واگذار شد ولی سرمقاله های آن را معمولاً ایرج اسکندری می نوشت. اگر او نمی توانست علوی یا نراقی می نوشتند. گاهی هم که هیچکس نبود به عهده من می گذاشتند. ولی به خاطر ندارم که هیچوقت فاتح نوشته باشد" (انور خامه ای، خاطرات، ج. ۲، یادشده، ص. ۳۶). ایرج اسکندری می نویسد که سرمقاله های روزنامه ازوست و بازهم می نویسد که "کار روزنامه در درجه اول اهمیت قرار داشت... بدین جهت من همه روزه کارم را ول می کردم و به دفتر روزنامه می رفتم و در آنجا می نشستم و به کارهای مختلف از قبیل فرم روزنامه و مطالبی که باید نوشته شود و غیره می پرداختم. فاتح هم آنجا می آمد. در ابتدای کار در هیئت تحریریه هرچه من می گفتم مورد قبول او واقع می شد" (ایرج اسکندری، خاطرات، یادشده، ص. ۴۲) و تأکید می کند که روزنامه را من و دوستانم اداره می کردیم و فاتح در آن تأثیر و نفوذی نداشت: "یکی دو مقاله نوشته بود که من آن [ها] را واقعاً زیر میکروسکوپ گذاشته و جمله به جمله و کلمه به کلمه را دقت و واری می کردیم، چون او خیلی حرامزاده بود" (پیشین، ص. ۴۵).

البته که عباس نراقی و مصطفی فاتح هم در روزنامه نقش و اثر خود را دارند: هم اسکندری و هم آرداشس به مقالاتی اشاره می کنند که از فاتح می رسید: به قلم خود او یا تهیه شده برای او و فرستاده از سوی او! احسان طبری می نویسد که "فاتح مقاله خود را برای چاپ به روزنامه می داد و عباس نراقی با دقت تمام چاپ مقاله... را تحت مراقبت می گرفت تا در اولین فرصت چاپ شود" (احسان طبری: کژراهه، به نقل از: آرداشس آوانسیان، یادشده، ص. ۴۲۱).

شاید این "منشآت فاتحیه" همان مقالات دوستونی و البته بی‌امضائی باشد که بیشتر در صفحه اول چاپ می‌شود و معمولاً به تحلیل و تفسیر جنگ می‌پردازد. اگر چنین باشد می‌بایست مقالاتی چون "در پیرامون نطق چرچیل" (۱۸، ۲۹ بهمن ۱۳۲۰) و یا "نظری به صحنه‌های مختلف جنگ" (۱۳۰، ۱۲ مرداد ۱۳۲۱) از آن جمله باشد. و البته نمونه‌های مکرری ازین "فاتحیات" در سراسر شماره‌هایی که در اختیار ماست به چشم می‌خورد (برای نمونه نگ: شماره‌های ۱۹، ۲۸، ۳۶، ۴۷-۴۸، ۱۱۶-۱۱۳، ۱۳۰-۱۲۳). خامه ای هم از همکاری فعالانۀ فاتح می‌نویسد: "البته او مرتباً در هیئت تحریریه شرکت می‌کرد و نظرهای خود را ابراز می‌داشت. یادم می‌آید یک روز که کار پیچیدن و پست کردن روزنامه دیر شده بود و ازینرو من هم به کمک کارمندان دیگر آمده و مشغول پیچیدن روزنامه‌ها بودیم فاتح هم به کمک ما آمد و چند دقیقه‌ای همکاری کرد. یکی از بچه‌ها به شوخی گفت: 'ببینید روزنامه ما چقدر مهم شده است که آقای فاتح هم در پیچیدن آن شرکت می‌کند!' فاتح گوشه‌ای به من زد و گفت: 'روزنامه مردم آنقدر مهم است که آقای خامه‌ای پیچیدن آن را بر استخدام در شرکت نفت ترجیح می‌دهد!...' (انور خامه‌ای، یادشده، ص. ۳۶).

بزرگ علوی هم یکی دیگر از اعضای هیئت تحریریه است و از آنجا که مقالات روزنامه معمولاً امضاء ندارد تشخیص اینکه چه مقالاتی نوشته اوست کار آسانی نیست. درهرحال، آرداشس می‌گوید که "از آن روزی که ما در مردم کار کردیم [یعنی از اوائل آبان] دیگر بزرگ علوی برای مردم مقاله نوشت و ما هم به او هرگز پیشنهاد نوشتن مقاله نکردیم" (نگ: یادشده، ص. ۵۲).

از همکاران دیگر می‌باید احسان طبری را نام برد که در کثرت، خود را در کنار انور خامه‌ای، عبدالحسین نوشین و صادق هدایت "جزء نویسندگان این روزنامه" می‌داند (نگ: احسان طبری، یادشده، ص. ۴۲۱). علی متقی و امان‌الله قریشی و انور خامه‌ای هم از همکاران موظف روزنامه هستند. آن نفر اول به صورت نیمه وقت و این دو تن دیگر به صورت تمام وقت. خامه‌ای درباره امور دفتری و سازمان اداری و امور تحریری روزنامه و همکاران آن می‌نویسد که

"غیر از من دو نفر دیگر از زندانیان سیاسی، یعنی علی متقی و امان‌الله قریشی، نیز در این روزنامه کار می‌کردند. قریشی، غیر از روزنامه در شرکتی به نام پرچام نیز کار می‌کرد ولی من و متقی شغل دیگری نداشتیم. حقوق همه ما برابر و ماهی ۱۲۰ تومان بود. متقی مسئول حسابداری و امور اداری بود. نگارش و ترجمه و تصحیح مقالات و نامه‌های رسیده و تنظیم صفحات، خلاصه تمام امور تحریریۀ روزنامه به‌عهده من و قریشی بود... غیر از ما یعنی اسکندری، علوی، نراقی، قریشی و من، چند تن از نویسندگان مبرز نیز با این روزنامه همکاری می‌کردند و به جرئت میتوانم بگویم که دوره دوسالۀ این روزنامه یکی از غنیترین روزنامه‌هایی است که من تاکنون به فارسی دیده‌ام" (انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۳۶-۳۷، تأکید ازین نگارنده). از دیگر کسانی که از جمله همکاران مردم بوده‌اند صادق هدایت است (پس از اسفند ۱۳۲۰) و حسن شهیدنورائی؛ که از نخستین داستانهای کوتاه و یا ترجمه‌هایی در روزنامه به چاپ رسیده‌است و از دومی چند "داستان روز" و احیاناً مقاله‌های دیگر (درین زمینه، نگ: مقاله یادشده ازین قلم). انور خامه‌ای می‌نویسد که صادق هدایت "چند تا از نوولهای خودش را... برای چاپ به این روزنامه داد و چاپ شد و این از نوادر است چون هدایت هیچوقت نوشته‌های خودش را به روزنامه‌ها و مجلات نمی‌داد" (پیشین، ص. ۳۷، تأکید ازین نگارنده) و سپس از همکاران دیگری نام می‌برد: "زنده‌یاد دکتر حسن شهیدنورائی و مرحوم صبحی مهتدی و علی جواهرکلام و باغچه‌بان 'پدر' و آزاد مراغه‌ای که از پیشقدمان تغییر خط فارسی بود و محمدعلی افراشته، شاعر معروف" (همانجا) و در پایان می‌افزاید که "همچنین تا آنجا که به خاطر ام است یکبار نیما یوشیج به دفتر این روزنامه آمد و ضمن تشویق و ترغیب ما احتمالاً مقاله‌ای به من داد که گویا در روزنامه چاپ شد" (پیشین، ص. ۳۸-۳۷).

مقاله‌های روزنامه معمولاً امضاء ندارد. در مواردی، حروف اول نام نویسندگان در بالا یا پایین مقاله آمده است. در برخی شماره‌ها، مقالاتی هم با نام مستعار و یا به ندرت با نام حقیقی (علی جواهرکلام، محمد حسین تمدن، تقی مکی نژاد، ناصر وثوقی، قازار سیمونیان ...) به چاپ رسیده است. دکتر غلامحسین فروتن می‌نویسد که

به خواهش دوستانم دکتر رضا رادمنش "یکی دو مقاله در روزنامه مردم ضدفاشیست درباره واهی بودن تئوری برتری نژاد نوشتیم" (غلامحسین فروتن، یادهایی از گذشته، بخش اول: حزب توده در صحنه، بی جا [آلمان؟]، بی تا [۱۹۹۳؟]، ص. ۱۲۷). شاید اشاره فروتن از جمله به مقاله "تئوری نژاد" باشد که در شماره ۳۳ مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۲۰ چاپ شده است. خواهیم دید که آرداشس هم مقالاتی را برای روزنامه به احسان طبری تقدیر می کرده است و طبری هم تأیید می کند که "سلیمان محسن اسکندری و اردشیر نوشته های خود را برای اصلاح انشائی به هیئت تحریریه می دادند و چاپ می شد" (احسان طبری، یادشده، ص. ۴۲۱). باید اشاره کرد که طبری تنها کسی است که ازین همکاری قلمی سلیمان میرزا با مردم صحبت می کند؛ حتماً دیگرانی که روزی به شرح احوالات بنیانگذار حزب توده می پردازند ازین همکاری هم سخن خواهند گفت و نشان خواهند داد که زائیده حافظه ای گرفته در گرد و غبار زمانه نیست.

از همان آغاز، در زیر عنوان در بالای صفحه اول، گاهی جملاتی آمده است که حکایت از خط مشی و سیاست و هدف روزنامه دارد و البته اغلب با تکرار در چندین شماره. بدین ترتیب است که در شماره ۶ (۱۷ بهمن) می خوانیم که روزنامه از زحمتکشان یدی و فکری پشتیبانی می کند: "این روزنامه پشتیبان کسانی است که با فکر یا بازوی خود کار کرده و از حاصل دسترنج خود نان می خورند." این شعار تا پیش از تعطیل یکماهه روزنامه (نگ: پس ازین)، یعنی تا شماره ۳۳ (۱۴ اسفند ۱۳۲۰) همچنان هر روزه هست؛ پس از آن، همچنان که خواهیم دید، دیگر زمان منزل پرداختن است به شعارهایی دموکراتیک و یا ضدفاشیستی که در سرلوحه صفحه نخست جای می یابند.

روزنامه از هم اکنون چند تایی هم آگهی دولتی دارد و یک آگهی هم از "شرکت نفت میهن" که مردمان را به مصرف مواد و محصولات نفتی تشویق کرده است که "با نفت، آشپزی جالبتر است". شاید هم راست بگوید و هنوز قحطی نفت شروع نشده است. در هر حال درین ۱۳۰ شماره ای که در دست ماست، روزنامه همچنان با سخاوتمندی از نعمت آگهیهای دولتی و غیر دولتی برخوردار می ماند. آگهی غیردولتی از شرکت نفت انگلیس و ایران می آید که بیشتر پر و پیمان هم در صفحات جلوه می کند و در تبلیغ و ستایش فرآورده های نفتی شرکت نفت که "آنچه مسلم است همواره خوب و مرغوب بوده..." (از جمله در شماره های ۳۶ و ۴۳). کم نیستند شماره هایی با یک صفحه (از جمله در شماره های ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۶۸، ۷۲، ۱۱۰) و یا با بیش از نصف یا سه چهارم صفحه آگهی در روزنامه ای چهار صفحه ای؛ با آگهیهایی از بنگاه راه آهن دولتی ایران و اداره کل مالیاتهای مستقیم و وزارت بهداشتی و شهرداری تهران و البته "آخرین و نه کمترین"، شرکت نفت انگلیس و ایران که چه بنگاه خیریه ای است و الله اکبر، که چه فرآورده هایی دارد هر چند که دیگر کمتر و کمتر به چراغ لامپای اولاد داریوش می رسد و این چنین است که عنقریب قحطی "پیت نفتی" هم به قحطیهای دیگر و پایدار آن چهارمین کشور بزرگ تولیدکننده نفت آن روزگاران افزوده می شود!

#### ۵- شماره ۲: دو نامه وارده و یک آگهی مجلس یادبود.

شماره دوم روزنامه در یکشنبه ۱۲ بهمن منتشر شده است. "دلان مرگ" عنوان سرمقاله این شماره است که از بالارفتن قیمت ارزاق و نارضایتی مردم صحبت می کند و بر نقش دلان و تاجرانی انگشت می گذارد که کالاها و ارزاق مورد احتیاج عموم "که از چند قلم تجاوز نمی کند (نان، برنج، قماش، دارو و قند و چای)" را احتکار کرده اند. روزنامه خواستار اقدامات شدید دولت علیه این "دلان مرگ" است.

در همین صفحه، ترجمه سرمقاله ای را می خوانیم که روزنامه *پراود* با عنوان "راجع به اتحاد سه دولت"، به مناسبت عقد پیمان میان سه دولت شوروی، انگلستان و ایران به چاپ رسانده است (مردم هم سرمقاله شماره ۴ خود را به همین موضوع اختصاص می دهد تا از عقد چنین قراردادی ابراز خوشحالی کند و خاصه یادآور شود که دولتین انگلستان و شوروی تعهد کرده اند که "حاکم ۶ ماه پس از ختم مخاصمات خاک ایران را" ترک کنند).

روزنامه بهمین زودی، نامه هایی هم از خوانندگان دریافت کرده است و در همین شماره، در ستون "نامه‌های رسیده"، در صفحه چهارم این دو نامه را منتشر کرده است:

"کوپن قند.

آقای مدیر روزنامه مردم، ما دو هفته است قند نداریم. علت آن به شرح ذیل است: در اوقاتی که اوراق پرسشنامه پخش می شد، یکی هم به منزل ما دادند. بعد از چند روز کسی آمد و ورقه را گرفت و برد. بعد ما هرچه منتظر شدیم دیگر خبری نشد تا این که موقع پخش کوپنها رسید و به ما چیزی ندادند. حالا که رفتیم و تحقیق کردیم معلوم شده است که کس دیگری آمده ورقه ما را گرفته و امضاء کرده است. در هر صورت جریان آن را نمی دانم ولی حقیقت موضوع اینست که ما قند به دست نیاوردیم. جنابعالی بفرمایید تکلیف ما چیست؟

علوی

"اصلاحات اساسی

آقای مدیر محترم روزنامه مردم، اگر حکومت سابق واقعاً دلسوز بود به جای هزاران اقدام بی مورد و غیرلازم، یک رشته اصلاحات اساسی را عملی می کرد. همسایه شمالی ما بیست سال است وارد مرحله فعالیت شده است و به ترقیات شگفت انگیزی در صنعت و معارف نائل گردیده است. ما هم بیست سال به قول اغراق گویان راههای صد ساله را یکشنبه طی کرده ایم، هنوز آب لوله کشی نداریم و قانون تعلیم اجباری را اجرا نکردیم و تازه برای مبارزه با شیر و تریاک جنبشی به خود داده ایم.

اگر مصلحین سابق و لاحق راست می گویند اول برای آنانی که امراض تناسلی را به عمد منتقل می کنند مجازات قائل شوند و برای مبارزه با این دو مرض خانمانسوز که 'نشانه مردی' جوانان ما است مبارزه نمایند. اگر راست می گویند خط پر از معایب فارسی را اصلاح و راه تعلیم اجباری را بدین طریق باز کنند. اگر راست می گویند به اوضاع رقت بار دهها توجهی مبذول دارند.

ترقی 'فرهنگ، بهداشت، کشاورزی' باید شعار هر دولت ملت دوست و وطن پرست می باشد. البته قبل از آنکه به ما بگویند عجله نکنید، ما خود صبر و شکیبایی را پیشه کرده ایم ولی مقصد [مقصود؟] اینست که باز اصلاح از ساختمان و باشگاه بانوان و باشگاه هواپیمایی کشوری شروع نشود. اگر اینها اصلاحاتی باشد خوب است آخر از همه بیاید.

طبری

نام کوچک نویسندگان این دو نامه ذکر نشده است و پس به ضرس قاطع نمی توان گفت که نامه‌ها نوشته دو تن از همکاران روزنامه، بزرگ علوی و احسان طبری، است یا نه؟ هرچند که چه بسا که چنین هم باشد! در هر حال نامه‌های عبرت انگیزی است، خصوصاً آن پیشنهادها برای "اصلاحات اساسی" با مقایسه‌ای میان عملکرد بیست ساله دو حکومت در این سو و آن سوی ارس و هم تکیه بر ضرورت مبارزه با کسانی که امراض تناسلی را به عمد منتقل می کنند و هم بر ضرورت تغییر خط و هم بر توجه بر اوضاع رقتبار دهات و روستاها! شوخی یا جدی؟ و شاید هم شوخی و جدی! و خاصه ترفندی برای باز کردن راه بر نقد و انتقاد از حکومت و سیاست و زدن حرفهای دیگر خارج از محدوده "جبهه واحد ضدفاشیست" و خاصه با توجه به مقررات حکومت نظامی!

در همین شماره می خوانیم که روزنامه به کمک نیازمند است و "از همه آنهایی که با راه و روش آن موافقت دارند" می خواهد که "برای آن که همراهی با مالیه روزنامه بشود و معاونتی به پیشرفت مسلک و عقیده خود کرده" باشند "از خرید اوراق اعانه پنجاه ریالی ... خودداری فرمائید".

بالاخره، این آگهی هم در صفحه سوم همین شماره دیده می شود:

"مجلس یادبود. به مناسبت دومین سال مرگ دکتر تقی ارانی، مجلس یادبود در امامزاده عبدالله روز ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ از ساعت دو بعد از ظهر برپا خواهد بود.

خانواده دکتر ارانی.

## ۶- دومین سالروز مرگ دکتر ارانی.

شماره سوم در روز سه شنبه ۱۴ بهمن منتشر شده است. سراسر صفحه اول مقاله‌ای از ایرج اسکندری است با عنوان "یک قربانی تاریخی" درباره دکتر تقی ارانی به مناسبت دومین سالروز مرگ او در زندان رضاشاهی. شاید که این نخستین بزرگداشت از یکی از قربانیان استبداد بیست ساله در صفحات روزنامه‌های آن زمان باشد. و در هر حال نخستین بزرگداشت است از نخستین پایه‌گذار اندیشه مستقل مارکسیستی در ایران. برای خواننده امروزی به سختی تصورپذیر است که نویسنده‌ای در سالگرد مرگ دکتر تقی ارانی از "یک قربانی تاریخی" سخن بگوید و بنویسد که با مرگ ارانی در زندان "همه دانستند که دست ارتجاع یکی از فجعترین جنایات تاریخ این کشور را مرتکب شد" و از ارتباط این مرگ در زندان و خفقان و سرکوب و استبداد رضاشاهی هیچ نگویید (مردم ۳، ۱۳۲۰/۱۱/۱۴). همین سکوت را در مقاله دیگری که به همین مناسبت در شماره بعدی به چاپ رسیده است می‌بینیم و در ضمن "اخبار کشور" هم می‌خوانیم که

"روز گذشته به مناسبت پایان دومین سال مرگ دکتر تقی ارانی از ساعت ۲ بعدازظهر عده زیادی از دوستان و آشنایان آن مرحوم و همچنین عده‌ای از طبقات مختلفه بر سر قبرش گردآمده و از طرف چند نفر از دوستان آن مرحوم تذکراتی راجع به شرح زندگی و شهادت و شجاعت آن مرحوم داده شد. مجلس یادبود تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر ادامه داشت" (مردم ۴، ۱۳۲۰/۱۱/۱۴).

نه از سخنرانان نامی برده می‌شود و نه بیش ازین از چگونگی برگزاری مراسم یادبود سخنی گفته می‌شود. بعدها، عبدالصمد کامبخش، رسمی‌نویس حزب توده ایران، شملره شرکت کنندگان درین مراسم را "چندین هزار نفر" می‌نویسد (عبدالصمد کامبخش، "نظری به جنبش کارگری ایران"، ص. ۵۱، به نقل از انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۴۵) و انور خامه‌ای در تصحیح این سخن می‌افزاید که کامبخش "که در آن هنگام در شوروی می‌زیست"، در مراسم شرکت نداشت و پس "شاید خاطره ۱۴ بهمن ۱۳۲۲ را که به راستی یک میتینگ چندین هزار نفری بود با دوسال پیش از آن اشتباه کرده است": "در آن روز کسانی که می‌خواستند یادبود این مرد مبارز را برپا دارند و من هم یکی از آنها بودم (نه کامبخش) صد و چند نفر بیشتر نبودند که پلیس هم آنها را متفرق کرد" (همانجا).

آرداشس آوانسیان در خاطرات خود ازین مراسم ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ با تفصیل بیشتری یاد می‌کند و این چنین است که می‌دانیم که دولت با برگزاری چنین مراسمی موافقت نداشته است و بالاخره هم به این شرط موافقت می‌کند که "در سر قبر هیچگونه صحبتی نشود... شاید در حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر سر قبر جمع شده بودند". فاتح هم هست. رئیس شهربانی هم هست. آرداشس که مخالف رویه مسالمت‌جویانه ایرج اسکندری و دوستان اوست، با عده‌ای تصمیم دارند که در مراسم کسانی سخنی بگویند که "یاد آر ز شمع مرده، یاد آر!" با سلیمان میرزا در میان می‌گذارند که می‌پذیرد و سخن می‌گوید. جز او، امیرخیزی و "کسان دیگری" هم صحبت می‌کنند. "پس از ایراد نطقها، ما یک عده مارش معروف تشییع جنازه را، بدون شعر فقط با آهنگ آن، سر قبر خواندیم که خیلی جلب توجه کرد..." (آرداشس، خاطرات، یادشده، ص. ۶۴-۶۵).

پس چه بسا که آن خبر کوتاه حاصل آن سفارشهای دولتی است. و چه بسا چنین خاموشی ملاحظه‌آمیزی از قید و بندهایی حکایت می‌کند که روزنامه می‌بایست در کار خود مراعات می‌کرد. این چنین سخن گفتن می‌بایست از "شرط و شروط" زبان گشودن و روزنامه نوشتن در آن ایران هنوز و همچنان در اختیار رضاشاهیان و در حکومت نظامی ایشان بوده باشد. که در آن زمانه، سخن گفتن با نگفتن آغاز می‌شود. و آنهم به این امید که این نگفتن، بستر گفتن و گفتنهای دیگر و فردا شود!

## ۷- اخبار داخله و "تصادم اتوموبیل در خیابان فردوسی".

از آغاز کار، اخبار داخلی مقام وجایگاه چندانی در روزنامه ندارد. و این هم مشتت از خروار: مجلس سیزدهم که افتتاح می‌شود همچنانکه مرسوم بود دولت فروغی استعفای خود را به مجلس جدید تقدیم می‌کند. روزنامه در شماره ۲۷ خود (۸ اسفند ۱۳۲۰) در دو سطر و نیم خبر "استعفای وزیران" را می‌دهد که کابینه استعفا داد و در

همان ستون ۱۲ سطر درباره "سانسور در کستاریکا" می‌نویسد که طبق اطلاعات واصله، در آن کشور سانسور برقرار است و آنهم در مورد تلگرافات که یا باید به زبان انگلیسی باشند و یا به ایتالیایی! و عجب جهنم دره‌ای است این ممالک محروسه کستاریکا! و در چه عزائی نشسته‌اند کستاریکیان ایران و ایرانیان کستاریکا! زبان بریده و به کنجی نشسته صم بکم! خوشبختانه که مردم‌نویسانی هستند که همبستگی جهانی را پشت گوش نمی‌اندازند!

از مطالب شگفتی‌آور در یکی از نخستین شماره‌های روزنامه (۷، ۱۸ بهمن ۱۳۲۰)، یکی خبر اعتصاب کارگران ساختمان در دست‌اتمام وزارت دارائی است و دیگری خبر "تصادم اتوموبیل در خیابان فردوسی" در این شماره ۷ هم مطابق معمول ستون خبرهای داخلی کوتاه و مختصر است و از ۵ خبر تشکیل شده است: "غذای مجانی برای فقرا" به شکرانه امضای قرارداد اتحاد سه دولت شوروی و انگلستان و ایران (۱۱ سطر)، "عزیمت به کانادا" که "طبق اطلاع واصله اعلیحضرت پادشاه سابق ایران با خانواده خود" از جزیره موریس به کانادا خواهند رفت (۴ سطر)، "احضار وزیر مختار ایران از فرانسه مارشال پتن (۴ سطر)، "روزنامه نسیم شمال" که هفته آینده منتشر می‌شود (۵ سطر) و بالاخره آن خبر "تصادم اتوموبیل در خیابان فردوسی" در ۳۴ سطر! طولانیترین خبر در ستون "خبرهای کشور" در شماره ۷. و آن واقعه مهمی است در آن دنیای در جنگ و ایران در اشغال، که چنین بوده است: "ساعت ۵ و ۲۰ دقیقه بعد از ظهر روز گذشته صدای یک نوع انفجار خفیفی مرا متوجه خیابان

ساخت. پس از کمی دقت دریافتم که در سه‌راه سوم اسفند و فردوسی یک اتوموبیل شکاری که گویا در نظر داشته پس از دخول به خیابان فردوسی، به طرف بالا روان گردد با اتوموبیل دیگری تصادم سختی کرده است. بیدرنگ برای اطلاع از حقیقت امر به محل حادثه رفتم. اتوموبیل شماره ۳۷۷۷ شکاری تهران که راننده آن نصرالله امیراژ اسم داشت در حالی که به سرعت پیش می‌آمد با اتوموبیل ۳۱۱۵ تهران که راننده آن آقای دکتر کشاورز بوده سخت تصادم کرده در نتیجه قسمت جلوی اتوموبیل شکاری بکلی خراب شده بود و گویا صدای انفجار خفیف در نتیجه ضربت دیدن قسمت موتور اتوموبیل بوده است. البته اتوموبیل آقای دکتر کشاورز نیز ازین آسیب سخت مصون نمانده بود. پیش از رخ دادن چنین حادثه‌ای، خیابان فردوسی خیلی خلوت بود ولی به محض اینکه دو اتوموبیل به هم دیگر خوردند عده بسیاری پیرامون آنها را گرفته و راه را بر سایر اتوموبیلها و وسائط نقلیه نیز می‌بستند حتی کارکنان و خواهران پرستار بیمارستان فردوسی نیز بالین بیماران خود را ترک گفته در این معرکه شرکت کرده بودند. از همه شگفت‌انگیزتر و تأسف‌آورتر این که چند نفر که از چگونگی حادثه اطلاع نداشتند و نمی‌دانستند این دو اتوموبیل در نتیجه چه کیفیتی به هم برخوردده‌اند و خیلی دیرتر از همه در معرکه حضور یافته بودند قضاوت کرده و گاهی آقای نصرالله امیراژ و زمانی آقای دکتر کشاورز را مقصر قلمداد می‌کردند ولی طولی نکشید که پاسبانها و مأمورین فرمانداری پیدا شده و به رسیدگی شروع و بیکاران را از محل حادثه دور ساختند."

در بیش از یک صفحه و نیم "اخبار تلگرافی خارجه" هم که سراسر درباره جنگ جهانی است، فقط دو خبر از شوروی در جنگ، یکی "دلاوران سرخ" درباره "عملیات قهرمانی دو جوان دلاور شوروی" و دیگری "شهادت جنگجویان غیرنظامی شوروی"، از نظر طول و تفصیل بر خبر "تصادم" پیشی می‌گیرند (به ترتیب ۳۶ و ۴۸ سطر). خواسته و یا ناخواسته، راننده آن اتوموبیل شکاری هم وارد تاریخ شده است! "خواهران پرستار بیمارستان فردوسی" را چه می‌گویید؟ و حافظان و مدافعان نظم عمومی، "پاسبانها و مأمورین فرمانداری" نظامی را که پیدا شده و به رسیدگی شروع و بیکاران را از محل حادثه دور ساختند! اهمیت آن تصادم عصر ۱۷ بهمن ۱۳۲۰ در سه‌راه سوم اسفند چیست؟ تأکید بر اهمیت اصل "حق تقدم با راست"؟ یا اینکه راننده یکی از اتوموبیلها کسی است که در نخستین کنگره حزب (رهبر، ۱۳۲۳/۲/۱۵) "رفیق آقای دکتر کشاورز" خطاب خواهد شد؟ مطلبی برگزیده و اندیشیده و یا نوشته شده در هول و ولای روزنامه‌نگارانه و تب و تاب جبران کمبود مطالب؟ خبری حاصل خاصه‌خرجی یا از سر ناشیگری؟



## ۸- «اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی».

البته که خبر نامتعارف دوم اهمیت دیگری دارد که از «اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی» خبر می‌دهد که می‌بایست نخستین اعتصاب پس از شهریور ۲۰ باشد. در شماره پیشین (جمعه ۱۷ بهمن) و زیر همان عنوان، روزنامه خبر داده است که «۱۳۰۰ نفر کارگران ساختمان وزارت دارائی در نتیجه کمی مزد و طول مدت کار و خشونت سرکاران [سرکارگران؟] دست از کار کشیده‌اند. رئیس ساختمان وعده داد که تا بامداد شنبه به تقاضای کارگران پاسخ قانع‌کننده بدهد. درخواستهای کارگران به قرار ذیل است:

۱- کار کارگران از روزی ۹/۵ ساعت به ۸ ساعت تقلیل داده شود.

۲- بر مقدار مزد افزوده شود.

۳- از توهین و آزار کارگران خودداری شود».

و روزنامه می‌افزاید: «نظر دولت را به ارضاء خاطر این عده جلب می‌کنیم.» و حالا که شماره شنبه رسیده‌است، روزنامه مفصلتر به «اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی» می‌پردازد، در خبری با همین عنوان و این چنین: «یکی از مواد برجسته برنامه دولت فروغی اصلاح وضع کارگران بوده. بدبختانه تاکنون در این خصوص قدمی برداشته نشده[ه]. به طوری که اطلاع حاصل کرده‌ایم بیش از ۱۳۰۰ تن کارگران ساختمان وزارت دارائی که کار را تعطیل کرده‌اند گرفتار وضع رقتباری هستند. با وجودی که مطابق مقررات بین‌المللی کارگران نباید بیش از ۸ ساعت در روز کار کنند، این کارگران در روز ۹ الی ۱۰ ساعت مشغول کارند و در مقابل مزد ناچیزی دریافت می‌دارند که حتی تکافوی تهیه قوت لایموت آنها را نمی‌کند. بنگاه ساختمان بهساز مدعی است که به واسطه طولی شدن روز باید بر مدت کار افزود ولی کارگران تقاضا دارند که برای آنها در روز ۸ ساعت کار تعیین شود و همچنین درخواست می‌کنند که به کارگران صدی ۲۵ اضافه مزد داده شود.

در وضعیت فعلی کارگران روزهای بارانی مزد دریافت نمی‌کنند و ابدأ تعطیل و مرخصی ندارند. در روزهای اخیر چند نفر از بالای ساختمان به زمین افتاده زخمی و یا تلف شده‌اند و کسی درصدد حمایت از آنها و خانواده‌های بی‌سرپرستشان بر نیامد.

نسبت به این کارگران بدبخت از هرگونه توهین و بی‌احترامی خودداری نمی‌شود و اگر نیمساعت در روز غیبت کنند به اندازه حقوق نصف روز به عنوان جریمه از مزد آنها کسر گذاشته می‌شود. اغلب کارگران را با [بی؟] هیچ قید و شرطی از کار اخراج می‌نمایند».

روزنامه در ادامه و به تصریح پوشیده در آمیزه‌ای از همدلی و فاصله‌گیری می‌افزاید که «آنچه در فوق نوشته شده اطلاعاتی است که به این اداره واصل گردیده. و اینک از دولت تقاضا داریم که در صورت صحت اخبار فوق مطابق برنامه خویش، جواب مثبت و قانع‌کننده به مطالبات کارگران بدهد».

در روز بعد (۸، یکشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۲۰)، مردم خبر می‌دهد که «امروز کارگران وزارت دارائی برای ابلاغ شکایت خود به طرف مجلس حرکت کردند ولی در نزدیکی مجلس، پلیس از آنها جلوگیری نمود. در نتیجه کارگران چند نفر نماینده معین کردند که با شرکت بهساز راجع به تقاضای آنها مذاکره نمایند» و در همین شماره در ستون «نامه‌های رسیده»، متن مفصلی به قلم یکی از اعتصابیان، محمد حسنی، زیر عنوان «ما چه می‌گوئیم؟» به چاپ رسیده است که از شرایط طاقت‌فرسای کار و مزد ناچیز و بدرفتاری و خشونت کارفرما سخن می‌گوید:

«کمیتر کسی خبر دارد که بر ما ۱۳۰۰ تن کارگران وزارت دارائی چه می‌گذرد ... آنچه ما را به اعتصاب وادار کرده تحمیلات شدیدی است که از طرف کارفرما به ما می‌شود. این تحمیلات از حد طاقت بشری خارج است و حیات ما را به خطر انداخته... اغلب ما جز ۸ ریال به عنوان مزد روزانه دریافت نمی‌کنیم... حد اقل زندگی و قوت لایموتی که یک عمده باید برای ... خود و زن و فرزند فراهم سازد روزی ۱۲ ریال خرج [بر می‌دارد] لذا ... در روز ۴ ریال و در ماه ۱۲۰ ریال هم کسر دارد. قسمتی از این کارگران کودکانی هستند تقریباً ده ساله که با مزدی بسیار کم در حقیقت با جان خود بازی می‌کنند». در قسمتهای بعدی نویسنده نمونه‌هایی از رفتار خودسرانه و اجحافات کارفرما را ذکر می‌کند و بالاخره خواسته‌های اعتصابیان را می‌نویسد: «ما اضافه حقوق

مشروع خود را می‌خواهیم... ما ۸ ساعت کار روزانه می‌خواهیم، ما احترام می‌خواهیم، ما می‌خواهیم که دیگر لفظ زننده و توهین‌آمیز ... فحش ایتالیائی ... که شب و روز به ما می‌گویند دیگر تکرار نشود زیرا انسانیم...". نخستین فریادها در دفاع از حیثیت انسانی در آن ماههای نخست دوران "دموکراسی".

روز بعد (دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۲۰)، روزنامه باز هم از اعتصاب می‌نویسد که "دیروز... کارگران ساختمان وزارت دارائی پس از اجتماع در مقابل مجلس، نمایندگانی از طرف خود انتخاب نمودند که راجع به مواد درخواستی آنها با مقامات مربوطه مذاکره نمایند. از فرار معلوم نمایندگان مزبور با وزارت دارائی و شرکت ساختمانی بهساز گفتگو کرده و پیشنهادات خود را تسلیم نموده‌اند." و روزنامه می‌افزاید: "ما منتظریم که هرچه زودتر وسیله ارضای خاطر این دسته کارگران بینوا که حقیقتاً از لحاظ کمی مزد و طول مدت کار در مضیقه هستند فراهم گشته و بیش ازین آنها را در این وضعیت غیرقابل تحمل نگه ندارند".

فردا (سه‌شنبه، ۲۱ بهمن ۱۳۲۰) در ستون "خبرهای کشور" تحت عنوان "قبول تقاضای کارگران" می‌خوانیم که "در نتیجه مذاکرات بین نمایندگان کارگران و اولیای شرکت بهساز، مقاطعه‌کار ساختمان وزارت دارائی، موافقت حاصل شده است و کارگران از دیروز مشغول به کار شده‌اند." به نوشته روزنامه "شرایطی که با آن موافقت حاصل شده" چنین است: ۹ ساعت کار روزانه، ۲۰٪ افزایش مزد کارگران ساده و ۱۰ تا ۱۵٪ افزایش مزد کارگران ماهر پرداخت مزد یک روز از روزهای اعتصاب، بیمه حوادث برای همه کارگران با پرداخت نصف حق بیمه از طرف شرکت مقاطعه‌کار بهساز.

پیروزی بزرگی است. اعتصاب که می‌بایست از پنجشنبه ۱۶ بهمن آغاز شده باشد، پس از چهار روز، در روز دوشنبه به نتیجه می‌رسد. نشانه‌ای از بحرانی که اقتصاد و جامعه را فرا گرفته است. اما شگفتا که این پیروزی، تبعید و زندان را هم به همراه دارد: روز چهارشنبه (۲۲ بهمن)، تحت عنوان "قابل توجه فرمانداری نظامی" می‌خوانیم که

"به طوری که به ما اطلاع رسیده پس از آن که بر حسب پیشنهاد اداره شهربانی، کارگران ساختمان وزارت دارائی (شرکت بهساز)... نمایندگان خود را برای مذاکره تعیین و قضایا ... با توجه به حقانیت و مشروعیت تقاضاهای کارگران به طریق خوبی خاتمه یافت و کارها از نو شروع گردید، دیروز اداره شهربانی و فرمانداری نظامی اقدام به بازداشت ۱۲ نفر نماینده انتخابی کارگران نموده‌اند." روزنامه می‌افزاید که "این اقدام فرمانداری نظامی به نظر ما، بی‌اندازه تأسف‌آور است زیرا قطع نظر از اینکه اعتصاب به موجب قوانین ایران جرم نیست، توقیف اشخاصی که منافع مشروع خود را با کمال ادب و انسانیت تقاضا کرده‌اند و مورد تصدیق اولیای امور نیز واقع گردیده بر خلاف نص صریح قانون اساسی و حکومت مشروطه و آزادی فردی است." این خبر چنین پایان می‌گیرد: "نظر دولت و فرمانداری نظامی را به این نکته جلب کرده و از لحاظ صلاح کشور [او] توده ملت ایران انتظار داریم بزودی رفع توقیف ازین بیگناهان بشود."

اما البته که نمی‌شود! دو روز بعد در سرمقاله‌ای با عنوان "آزادی در خطر است"، روزنامه اعلام خطر می‌کند که به آزادی فردی تجاوز می‌شود: هنوز عده‌ای پابند رفتارهای گذشته هستند، متهمینی که باید به قید و کیل آزاد شوند را آزاد نمی‌کنند "و یا مثلاً عده‌ای از کارگران که برای احقاق حق خود متفقاً اقدام کرده‌اند و حقانیت و مشروعیت تقاضاهای آنها در مراجع دولتی به ثبوت رسیده مورد بازداشت قرار می‌گیرند. دولت کنونی که طرفداری از حقوق فردی و آزادی اشخاص را شعار خود دانسته ... باید بیش ازین دقت به خرج دهد و نگذارد که بعضی عناصر نفع شخصی را به نفع عمومی ترجیح داده رضایت مردم ایران را در مخاطره اندازند ...". روزنامه ازین عناصر نامی نمی‌برد و بعدها خواهیم دید که یکی از سرچشمه‌های اختلاف میان فاتح و اسکندری، انتقادات روزنامه از مُشرف نفیسی است که تا اسفند وزیر دارائی کابینه فروغی بوده است. نگاهی به روزنامه از آن انتقادات نشانی نمی‌دهد. شاید که حمایت روزنامه از اعتصاب کارگران ساختمان در دست اتمام وزارت دارائی باشد که خشم وزیر را برانگیخته باشد؟ شاید هم چنین نباشد؟

در هر حال چند روزی بعد (۱۶، ۲۷ بهمن)، روزنامه خبر از اعتصاب دیگری می‌دهد: این بار کارمندان فنی شرکت تلفن هستند که به اعتصاب برخاسته‌اند چرا که "چندی پیش که به‌علت کمی حقوق دست از کار کشیده بودند"، شرکت وعدهٔ مساعد داده بود ولی اکنون از آن وعده هیچ خبری نیست و "گویا به تقاضاهای کارگران اعتنایی نشده... به این جهت کارگران پریروز و دیروز دست از کار کشیده و در نتیجه دستگاه بزرگ مرکزی از کار افتاد و مخابرات شهری متوقف شد." آن روز دوشنبه، پیش از ظهر، وزیر پست و تلگراف همراه یکی دو تن از مسئولان به شرکت می‌رود و با خواستهای اعتصابیان موافقت می‌کند؛ اما "با وجود موافقت اولیای امور هنوز هم عده‌ای مشغول کار نشده قرار است این موضوع به‌طرز قانع‌کننده‌ای مورد مطالعه واقع شود." از دنبالهٔ جریان نشانی در روزنامه نیامده است، اما در این میان مثل اینکه کسانی را هم پس از پایان پیروزمندانۀ اعتصاب ساختمان دارائی دستگیر و شاید هم تبعید کرده‌اند و کسی هم اطلاعی از سرنوشت ایشان ندارد!

در ستون "نامه‌های وارده" در شمارهٔ ۲۲ مورخ ۳ اسفند ۱۳۲۰، "نامهٔ یک مادر رنج کشیده" را که مادر آرداشس آوانسیان است خطاب به "آقای مدیر محترم روزنامهٔ مردم" می‌خوانیم:

"مدت ۱۲ سال بود که فرزند من، اردشیر آوانسیان، زیر چنگال ظلم و استبداد در زندان قصر اسیر مختاری بود. پس از ۱۲ سال که شب و روز با آه و اشک گذراندم در شهریور که مژدهٔ دمیدن صبح آزادی داده شد دل خوش کردم که فرزندم را از زندانهای مخوف مرکز و جنوب رها خواهند کرد و به من باز خواهند داد. مسرور بودم که ازین پس در جوار او به تلافی شبهای هجران، روزهای سعادت‌مندی را به سر خواهیم آورد ولی بار دیگر درین دوران حریت و دموکراسی فرزند بیچاره‌ام معلوم نیست به چه مناسبت باز گرفتار ظلم و ارتجاع شد؛ اکنون ۲۰ روز است که فرزندم گم شده و ازو خبری ندارم. درکجاست؟ برای چه او را از من دور کرده‌اند؟ اگر مقصر است پس به حکم قوانین چرا دادگاهی تشکیل نشد، حکمی برای چه صادر نگردیده؟

من از هیئت محترم دولت تقاضا دارم که به پیروی و ناتوانی من رحم آورده فرزندم را به من باز دهند زیرا تحمل مصائب دیگری را ندارم. مادر اردشیر، نونیا آوانسیان."

اما این روزها که دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی آغاز به کار کرده‌است دولت فروغی می‌بایست استعفا دهد و بار دیگر از مجلس تقاضای رأی اعتماد کند. مجلس هم آنچنان که فروغی می‌خواهد با اکثریت عظیمی از دولت او پشتیبانی نمی‌کند و پس صحبت از ماندن و یا رفتن دولت و آمدن دولت دیگری است. بالاخره فروغی در تصمیم خود پایدار می‌ماند و نمی‌آید. و این رفتن، فرصتی است برای مردم که در سرمقاله‌ای "خبطهای ایشان" را برشمرد و از آن جمله: "۷- یکی از اقدامات آقای فروغی که واقعاً شایستهٔ ایشان که خود را مردی آزادیخواه و قانونی می‌دانند نبود تبعید عده‌ای است که بدون بازرسی و محاکمه به جنوب اعزام شده‌اند و این عمل ایشان برخلاف نص صریح قانون اساسی بوده و یک صفحهٔ تاریک از عملیات نخست‌وزیر خیرخواه و قانون‌پرست ما می‌باشد" (۳۲، ۱۳۲۰/۱۲/۱۳).

پس آرداشس هم همراه گروهی از اعتصابیان ساختمانِ وزرات دارائی به تبعید فرستاده شده است. او در خاطرات خود ازین اعتصاب هم می‌نویسد هرچند که آن را از سرِ سهو به "کارگران کاخ دادگستری" نسبت می‌دهد (یادشده، ص. ۶۸-۶۹). وی می‌نویسد که از تبعید رضاشاهی در بوشهر که به تهران بازگشتم (۲۰ یا ۲۱ آبان ۱۳۲۰) متشکل کردن طبقهٔ کارگر از طریق ایجاد اتحادیه‌های کارگری و کوشش برای تشدید مبارزهٔ طبقاتی را اهم وظایف روز می‌دانستم؛ و درین هر دو جهت به فعالیت پرداختم و به سخنان رفقای که درین کار من نشانه‌هایی از چپ‌روی می‌دیدند توجهی نداشتم. در میان کارگران ساختمان دارائی هم اتحادیه‌ای به وجود می‌آید:

"مخفی یا نیمه مخفی... تعداد نفرات اتحادیه یادم نیست... اکثر کارگران [ساختمان دارائی] ترک‌زبان بودند. عده‌ای فارس، آشوری و ارمنی نیز کار می‌کردند... در مؤسسه‌ای که ساختمان کاخ به عهده‌اش بود، عده‌ای از وزرا و مسئولین دولت نیز شریک بودند از آن جمله خود رئیس‌الوزراء. نام شرکت ساختمانی 'بهباد' [کذا فی‌الاصول] بود. قبل از شهریور، درین مؤسسه عده‌ای مهندس خارجی مشغول کار بودند، از آن جمله عده‌ای

مهندس ایتالیائی که روحیه فاشیستی داشتند. این عده مهندس فاشیست که رؤسای امور این ساختمان بودند با رفقای ما و با کارگران سخت طرفیت می‌کردند ... حقوق کارگران برای زندگی آنها کفاف نمی‌داد و ... این فاشیستها با ... اعضای فعال اتحادیه دشمنی می‌کردند... کارگران این مؤسسه سخت در هیجان و مبارزه بودند... تا کار به جایی باریک کشید. رؤسا کارگران را به حدی عصبانی کردند که آنها دست به اعتصاب زدند. من خوب به خاطر دارم روزی صبح زود زولون [حسین نوری، یکی از کارگران فعال اتحادیه] با عده‌ای از کارگران آمدند در منزل ما و گفتند 'زود بیا برویم که کارگراها اعتصاب کرده‌اند.' من رفتم دیدم اعتصاب شروع شده و صحبت از رفتن به مجلس است... من با پیشنهاد کارگران موافقت کردم. روحیه مبارزه و عصبانیت در کارگران حکمفرما بود. اینان تحمل آن را نداشتند که ارتش شوروی در تهران باشد و فاشیستهای ایتالیائی ... قدرتنمایی نموده با کارگران سرسختانه مبارزه کنند. یکهزار و پانصد نفر به طرف مجلس حرکت کردند. و نتیجه آن بهبود وضع کارگراها شد" (خاطرات... یادشده، ص. ۶۸-۶۹).

ساختن کاخ وزارت دارائی را به مقاطعه به شرکت مقاطعه کار "بهساز" داده بودند و یکی از شرکای این شرکت هم مجید آهی، وزیر دادگستری وقت بود (انور خامه‌ای، یادشده، ج. ۲، ص. ۵۵). همانطور که دیدیم اعتصاب با پیروزی به پایان می‌رسد اما فرمانداری نظامی آرداشس را همراه نمایندگان کارگران توقیف و زندانی می‌کند و پس از چندی هم همه را به بوشهر به تبعید می‌فرستد. "در حدود دو ماه در زندان بوشهر به سر بردیم. اعلام گرسنگی کردیم... ما را به برازجان تبعید کردند..." (پیشین، ص. ۳۵۴-۳۵۳).

تبعید در جنوب می‌بایست تا اردیبهشت ۲۱ هم ادامه یافته باشد. در هر حال آرداشس که به تهران باز می‌گردد، دیگر در سرلوحه صفحه نخست روزنامه، بر جای آن جمله در پشتیبانی از منافع زحمتکشان یدی و فکری جملات دیگری نشسته‌اند: شعارهایی در محکومیت فاشیسم و یا در دادخواهی برای قربانیان عصرطلائی. مردم می‌خواهد "ضدفاشیست" باشد و "آرامش پشت جبهه" را پاسداری کند.

در میان رهبران حزب توده از همان زمان وحدت نظری درباره "اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی" وجود نداشت. برخی چون ایرج اسکندری و دوستانش فعالیتهای آرداشس را در میان کارگران چپ‌روی می‌دانستند و خاصه مغایر "آرامش پشت جبهه":

"هر قدر ما می‌گفتیم که اکنون بحبوحه جنگ است و کارگران برای جبهه کار می‌کنند، به هر ترتیبی که هست بایستی جلوی اعتصاب کارگران را گرفت تا لطمه‌ای به این امر مهم حیاتی وارد نشود. ولی اردشیر... اعتصابی به راه انداخت و این عمل باعث شد که همان موقع دولت سهیلی دستور داد او را توقیف و به جنوب تبعید نمایند" (ایرج اسکندری، خاطرات سیاسی، یادشده، ص. ۳۱-۳۰).

در پاسخ اینکه کی و کدام اعتصاب، اسکندری می‌گوید: "اعتصاب کارگران راه" و سپس می‌افزاید که "درست یادم نیست، یک چنین اعتصابی راه انداخت" و تأیید و تکیه می‌کند که اعتصابی فقط برای خاطر اعتصاب! درست روشن نیست که اسکندری به کدام اعتصابی اشاره دارد؟ در روزنامه مردم آن ایام، هیچ اشاره‌ای به "اعتصاب کارگران راه" یافت نمی‌شود و تنها از اعتصاب کارگران ساختمان دارائی سخن رفته است و از خواستهای این کارگران اعتصابی پشتیبانی شده است! آرداشس که نقش فعالی در اعتصاب "کارگران ساختمان دارائی" داشته است، هم با آن سیاست "آرامش پشت جبهه" موافقت دارد و نمونه‌هایی از کوششهای موفقیت‌آمیز خود را برای جلوگیری از اعتصاب کارگران این و آن کارگاه و کارخانه ذکر می‌کند:

"در تبریز، پل سفید و زنجان اعتصاباتی به ضرر جبهه ضدفاشیستی داده بودند. با فعالیت خود، ما جلو این اعتصابات را گرفتیم. یعنی رفتیم به کارگران فهماندیم که مثلاً اعتصاب در کارخانه پشمینه تبریز به ضرر شوروی است (چرا که پارچه و پتوی پشمی برای سربازان شوروی در جبهه می‌دادند. اعتصاب در راه‌آهن پل سفید به ضرر جبهه ضدفاشیستی در شوروی بود. رفتم و اعتصاب را خواباندم...". اما "اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی" ازین مقوله نبود: "این اعتصاب در درجه اول علیه مهندسین فاشیست ایتالیا بوده‌است. حالا این کجا به ضرر جبهه شوروی بود؟ پس به چه وسیله ما می‌توانستیم حقوق زحمتکشان را

حفظ کنیم... مگر با حرف می شود زحمتکششان را متشکل کرد؟“ (آرداشس، خاطرات...، یادشده، ص. ۳۵۶، تکیه /زین نگارنده).

پرسشهای ساده‌ای که در آن دستگاه کمینترنی پاسخی نمی یابد.

#### ۹- جنگ در جبهه‌ها و "آرامش در پشت جبهه".

مردم در آن ماهها، روزنامه همزیستی مسالمت‌آمیز متفقدینی است که در جنگ با فاشیسم هستند و البته که برای روزنامه هم بیش از پیش همه چیز در برابر حفظ "آرامش پشت جبهه" رنگ می‌بازد. گویی که هیچ مسئله و موضوعی که تکدر خاطر دولت و دولتیان را موجب شود در روزنامه راهی و جایی ندارد.

روال کلی روزنامه پرداختن به اخبار جنگ است و افشای فاشیسم هیتلری و جنایاتش. اخبار جنگ همواره حداقل یکی دو صفحه از مطالب روزنامه را تشکیل می‌دهد. منبع اصلی اخبار گزارشهای تلگرافی خبرگزاریها است: در شماره‌های نخستین منبع اصلی خبرگزاری پارس است و بعدها بیشتر خبرگزاریهای خارجی، یعنی خاصه خبرگزاریهای انگلیسی و آمریکایی درباره جنگ در جبهه‌های اروپای غربی، مدیترانه، شمال آفریقا و خاور دور و بعد هم خبرگزاری تاس درباره چگونگی جنگ در جبهه شوروی. به این ترتیب و بالاجبار بخش مهمی از اخبار به جنگ در جبهه‌هایی که ارتش سرخ در آنها حضور و شرکت ندارد، اختصاص می‌یابد یعنی به جنگ میان نیروهای نظامی انگلیسی و یا آمریکایی با نیروهای آلمانی و ایتالیایی و یا ژاپنی. پس اینکه اخبار جنگی بیشتر از ارتشهای امپراطوری انگلیس و ایالات متحد خبر می‌دهد چندان غیرعادی نیست و آنقدرها هم نباید تنها از توطئه‌های مصطفی فاتح سرچشمه گرفته باشد!

روزنامه معمولاً منبع اخبار جنگی خود را ذکر می‌کند و در نتیجه می‌توان دید که در این و یا آن شماره چه اندازه از مطالب، از هر یک از خبرگزاریها گرفته شده‌است و یا به جنگ در هر یک از جبهه‌ها اختصاص داده شده‌است. به این ترتیب است که می‌بینیم که در سه شماره ۲۶ تا ۲۸، از یک صفحه اخبار جنگ، حدود ربع تا نصف صفحه را مطالب مربوط به جبهه شرق اروپا به خود تخصیص داده‌است. البته که این نسبت همواره ثابت نمانده است و در هر حال آنچه با گذشت شماره‌ها محسوس‌تر می‌شود، شور و شوقی است که در تنظیم و تدوین اخبار جنگاوران سرخ به کار برده می‌شود. در زیر این و آن عکس از صحنه جنگ (شماره ۱۰۵، ۱۲ تیر ۱۳۲۱)، از "ارتش نیرومند سرخ" سخن گفته می‌شود و از "ارتش بریتانیا". به این ترتیب، آن دیگر ارتشها، همچنان نیرو و سرباز می‌مانند و از شور حماسی و گرمای غنایی نگارندگان بهره‌ای نمی‌برند: "مبارزین دلور سرخ در دریا و هوا و زمین دشمن منفور خود را نابود می‌کنند" در زمانی که "شکست نیروی انگلیس در لیبی به امریکائیها فهماند که جبهه خاورمیانه را تقویت کنند" (شماره ۹۶) و یا "بخوانید و ببینید که مدافعین غیور ورنژ [شوروی] چگونه از شرافت و استقلال و آزادی خود دفاع می‌کنند" در حالی که در عنوان خبری دیگر فقط از "شدیدترین حملات هوایی بر 'مرسی مطروح'. فعالیت قرین به موفقیت در مصر" صحبت می‌شود (شماره ۱۲۲)، هرچند که این حمله‌ای بوده است بر "مرکز عمده مهمات و خواربار و غیره" دشمن در آن ناحیه. اما چه می‌شود کرد حاصل حمله نیروهای دریائی و هوائی ارتش سرخ با عنوان "عملیات مشعشع هوائی و دریائی" به چاپ می‌رسد و بمباران مناطق اشغالی فرانسه توسط نیروی هوائی انگلستان در زیر عنوان فرعی "عملیات هوائی انگلستان در باختر اروپا"، البته آن یکی با حروفی درشت و این یکی با حروفی ریز (شماره ۱۲۰).

اگر باز هم به یاد بیاوریم که آن ماهها، و تا پیروزی استالینگراد (۱۳ بهمن ۱۳۲۱ / ۲ فوریه ۱۹۴۳)، بیشتر دوران پیشروی ارتش نازی در خاک شوروی بود بهتر می‌توانیم تجسم کنیم که شوروی‌طلبان مردم‌نویس چه مشقاتی را بر خود هموار می‌کردند تا تصویری پیروز و فاتح از ارتشی هر چند سرخ، اما منهزم و نه غالب، در صفحات روزنامه‌ای ارائه دهند که همچنان در چهارچوب مصالح جبهه‌ای به حیات خود ادامه می‌دهد. به این ترتیب است که مردم در ستونهای خود، علاوه بر کاریکاتورهای تبلیغاتی و عکس و تصویرهای دستگاههای تبلیغاتی متفقدین و خاصه انگلستان، مصاحبه‌ها و سخنان این یا آن مقام رسمی انگلستان و یا شوروی را به چاپ می‌رساند. از آن جمله

است مصاحبه با آقای لیتلتون، عضو هیئت وزیران انگلستان و نماینده نخست وزیر انگلستان در خاورمیانه (شماره ۱۲، ۲۲ بهمن ۱۳۲۰) و باز هم "مصاحبه مخصوص با آقای لیتلتون" (۱۵، ۲۶ بهمن ۱۳۲۰) و یا متن دو سخنرانی میس لمبتون، وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس، نخستین در شماره ۷۵ (۸ خرداد ۱۳۲۱) و دومین در شماره ۱۱۳ (۲۲ تیر ۱۳۲۱). و بالاخره چاپ مطلبی با عنوان "حقایق گفتنی" به نقل از "تفسیر خبرهای جهان"، از انتشارات سفارت انگلیس در تهران که می‌گوید که انگلیسیها در ایران نیت سوئی ندارند و خواهان سعادت ایرانند (۱۰۹، ۱۷ تیر ۱۳۲۱). ازین گذشته روزنامه خوانندگان خود را بی‌خبر نمی‌گذارد (۱۲۴، ۴ مرداد ۱۳۲۱) که به مناسبت مراجعت وزیر مختار انگلستان از مرخصی در "خانه پیروزی" [نام باشگاهی وابسته به سفارت انگلستان و کم و بیش محل فعالیتهای فرهنگی آن سفارتخانه] مراسمی برگزار شد در حضور سفیران و وزیران و روزنامه‌نگاران با نمایش دو فیلم! و چه بسا در میان غلیانی از احساسات ضدفاشیستی! البته که پیش ازین هم روزنامه از چاپ گزارش جریان پذیرائی و نمایش فیلم در "خانه پیروزی" غافل نمانده است (نگ: شماره‌های ۴۴، مورخ ۱۳۲۱/۱/۲۲ و ۵۲، مورخ ۱۳۲۱/۱/۳۰).

در شماره ۱۱۶ (۱۷ تیر ۱۳۲۱) هم متن نطق کمیساروف، وابسته مطبوعاتی شوروی در ایران را می‌خوانیم به هنگام افتتاح نمایشگاهی از عکسها و کاریکاتورهای شوروی در جنگ. از کجا که آن روزنامه‌نویسی که ایرج اسکندری از او یاد می‌کند که از سفارت شوروی تلفن کرد با پیشنهاد کمک و اسکندری هم او را با خانم لمبتون در ارتباط گذاشت تا کمکها را جور کنند، هم ایشان نباشد که وابسته مطبوعاتی شوروی در ایران بوده است و با هم‌مطراز انگلیسی خود به مذاکره نشسته است؟ (در همین زمینه نگ: پس ازین).

#### ۱۰- "مردم ضد فاشیست"

تکیه و تأکید بیشتر بر مبارزه ضدفاشیستی تغییری است که از شماره ۳۴ ظاهر می‌شود: شماره ۳۳ در ۱۴ اسفند ۱۳۲۰ منتشر می‌شود. خبر خاص و مطلب چشمگیری ندارد. مقاله‌ای مفصل درباره "ثوری نژاد" در صفحه اول است در کنار سرمقاله‌ای با عنوان "حکومت دیکتاتوری پایدار نیست". و بعد دیگر حدود یکماهی از روزنامه خبری نیست و در روز دوشنبه دهم فروردین ۱۳۲۱ است که شماره ۳۴ انتشار می‌یابد. در سرمقاله می‌خوانیم که "روزنامه مردم به وسیله اعلانی که در ۱۵ اسفند در جراید تهران منتشر کرد اعلام داشت که برای تجدید و توسعه سازمان خویش ناگزیر است که چند روزی انتشار روزنامه را به تعویق اندازد". این "تعویق" متأسفانه ۲۴ روز طول کشید اکنون روزنامه با "بنیان استوارتری" منتشر خواهد شد، با شکل و شمایللی که عوض شده است و با صحبت ازینکه ازین پس به شعر و ادب توجه بیشتری خواهد شد. و ازین پس صبغه ضدفاشیستی بیشتر می‌شود، بیشتر چرا که پیش ازین هم روزنامه مقالاتی در افشای فاشیسم انتشار داده است و از آن جمله مقاله‌ای است از قازار سیمونیان (که به گفته آرداشس 'خاطرات، یادشده، ص. ۴۵' در آن اوان از اعضای هیئت تحریریه روزنامه بوده است) در شماره ۷ (۱۸ بهمن ۱۳۲۰) درباره "فاشیسم یا سیاست تحقیر ملل": پس در شماره ۳۶ آگهی می‌شود که ترجمه کتاب "زندگانی هیتلر" نوشته کنراد هیدن، لیدر دانشجویان جمهوریخواه، بزودی در روزنامه منتشر می‌شود که "یکی از مشهورترین و جالبترین کتبی است" که درین زمینه نوشته شده. در شماره ۳۷ چاپ سلسله مقالات "فاشیستها چه می‌گویند" در معرفی و نقد و رد فاشیسم آغاز می‌شود. از شماره ۵۹ نیز علی جواهرکلام (که روزنامه‌نگاری بود شهره به داشتن روابط محکم و پایدار با اهل قدرت و اصحاب 'شرکت' و یحتمل از سال نو و پس از "تجدید سازمان"، همکاری با روزنامه را آغاز کرده است. از شماره ۴۴) به نوشتن سلسله مقالاتی درباره "فدائیان هیتلر" می‌پردازد که در شماره ۶۹ پایان می‌گیرد. پس ازین هم روزنامه مقالات دیگری در افشای فاشیسم می‌نویسد و ازجمله ترجمه سلسله مقالاتی است با عنوان "نازیسم در مقابل سوسیالیسم" که "از کتاب ارنست هانری، نویسنده شهیر انگلیسی" ترجمه شده است و نام مترجم ندارد (شماره ۱۲۵، به تاریخ ۷ مرداد ۱۳۲۱، و پس از آن). درین ایام، در هر شماره هم، در بالای صفحه اول شعاری می‌بینیم علیه فاشیسم: "مبارزه بر علیه فاشیسم آلمان، مبارزه برله تمدن دنیاست" (۱۳۲۱/۱/۱۲). دیگر از پشتیبانی از زحمتکشان یدی و فکری نیست و

فقط می‌نویسند: "فاشیسم دشمن آزادی و فرهنگ است". و اینهم برخی شعارهای دیگر از صدر برخی از شماره‌های این ایام:

"آزادی عقیده و مذهب و اجتماعات پایه حقیقی رشد و ترقی ملل است" (۳۸، ۱۳۲۱/۱/۱۵).  
"کلیه ملل از قوی گرفته تا ضعیف دارای حقوق یکسان و برابند" (۳۹، ۱۳۲۱/۱/۱۷).  
"سعادت ملی فقط در سایه آزادی و دموکراسی حقیقی تأمین می‌شود" (۴۵، ۱۳۲۱/۱/۲۳).  
"آزادخواهان ایران بر علیه ارتجاع داخلی و فاشیسم متحد شوید" (۶۰، ۱۳۲۱/۲/۲۴).  
"حفظ و اجرای صحیح قانون اساسی هدف کلیه آزادخواهان ایران است" (۶۴، ۱۳۲۱/۲/۲۷).  
"مبارزه با ارتجاع و فاشیسم، مبارزه برای آزادی و استقلال ایران است" (۵۸، ۱۳۲۱/۲/۵).  
"آزادی و امنیت جز با استقرار حکومت ملی و حفظ اصول و مبانی مشروطیت میسر نخواهد بود"  
(۱۳۲۱/۲/۵۴).

"دیری نخواهد گذشت که اصول شوم دیکتاتوری برای ابد از جهان رخت برخواهد بست" (۷۵، ۱۳۲۱/۳/۸).  
"دزدان و غارتگران اجتماعی و کسانی که استفاده‌های نامشروع کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند باید به جامعه معرفی شوند و به کیفر اعمال خود برسند" (۷۸، ۱۳۲۱/۳/۱۲).

البته انتخاب شعارهای صدر صفحه اول، نشانه‌ای از واکنش نسبت به مسائل روز هم هست. در آن بهار ۱۹۴۲، تبلیغات ضدجنگ شوروی بر مشارکت زنان در جنگ با فاشیسم تکیه می‌کند. در شماره ۴۰ (۱۳۲۱/۱/۱۸)، مقاله‌ای از "مسکو نیوز" می‌خوانیم به ترجمه محمد حسین تمدن که "زنان بر علیه فاشیسم دوش به دوش مردان مبارزه می‌کنند". دو سه هفته ای بعد است که روزنامه خبر می‌دهد که زنان شوروی وارد عرصه فعالیت شده‌اند و در پیامی هم به زنان جهان نوشته‌اند: "بانوان آزادیخواه دنیا متحد شوید!" (۶۱، ۱۳۲۱/۲/۲۳). فرداست که در صدر روزنامه می‌آید که "فاشیسم دشمن آزادی زنان است. زنان آزادیخواه باید بر علیه فاشیسم مجهز شوند" (۶۲، ۱۳۲۱/۲/۲۴). البته ازین "باید" که در آن پیام نیست نباید منظور خاصی در میان باشد!

#### ۱۱- حجاب و چادر سیاه

اما در ایران آن روزها، مسئله حضور زنان در اجتماع بود که به پرسش خصمانه متعصبان مذهبی گرفته می‌شد: در آن ماههای پس از شهریور بیست و به همراه "رضاخان‌زدایی" حکومتی و قدرتگیری محافل مذهبی، بیش از پیش در اینجا و آنجا و به تحریک این و آن، حجاب بار دیگر بر سر و اندام زنان سنگینی می‌کرد و کم نبودند کسانی که رفتن چادر و چاقچور و روبنده را محصول زور و سرکوب و چماق آن قدرت رفته می‌دانستند و رجعت به حجاب را مصرانه می‌خواستند و زنان را به سرپوشی و روگیری فرا می‌خواندند. دولتیان هم که پایان عصر طلائی زور و باتوم را نوید می‌دادند، سرگشته و حیران چاره‌هایی مرضی‌الطرفین را می‌جستند که هم سیخ و هم کباب را در عافیت نگهدارد. از همه این داد و قال که بر سرنوشت بیش از نیمی از جامعه ما سنگینی می‌کرد در مردم ضدفاشیست تنها اثری که می‌یابیم متنی است که در ستون "اخبار کشور" با عنوان "القائات سوء" [کذا فی الاصل] در شماره ۶۰ مورخ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۲۱ می‌خوانیم:

"اخیراً بعضی از زنان بر اثر بعضی القائات سوء با چادر سیاه و چادر نماز بیرون آمده و حتی در بعضی مجالس حضور یافته‌اند و معلوم می‌شود در این کار تعمدی دارند. چون این رویه در انظار خودی و بیگانه بسیار مستهجن و دور از آداب و رسوم به‌شمار می‌رود شایسته است در ترک آن بکوشند و به قراری که اطلاع یافته‌ایم در صورتی که به این روش ادامه داده شود از طرف اداره کل شهربانی جداً ممانعت به عمل خواهد آمد."

چه اشکالی دارد؟ روزنامه‌ای است و در انجام وظایف خبررسانی خود از آنچه در اثر "القائات سوء" بر زنان می‌رسد خبر می‌دهد و به ایشان هم هشدار می‌دهد که بهتر است که تا شهربانی وارد عمل نشده، در ترک این رویه‌های "بسیار مستهجن و دور از نزاکت" بکوشند! البته که اشکالی ندارد تنها اشکال از آنجا پیدا می‌شود که این

کلمات چیزی نیست جز عین کلمات اعلامیه‌ای که شهربانی کل کشور دو ماهی پیشتر، در ۱۹ اسفند ۱۳۲۰، منتشر کرده است (نگ: حسین کوهی کرمانی، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان، جلد دوم، تهران، ۱۳۲۵، ص. ۵۰-۴۹) و اکنون در مردم منتشر می‌شود، نه به عنوان اعلامیه شهربانی بلکه در هیئت خبر روزنامه! اگر بازگشت به حجاب ناپسند و ومذوم است و مسئله‌ساز، چرا موضوع بحث و توجه بیشتری نمی‌شود؟ چرا چنین کرده‌اند؟ یکی دیگر از توطئه‌های فاتح؟ شاید به همین علت هم هست که وقتی روزنامه شعار می‌دهد که "زنان آزادیخواه باید بر علیه فاشیسم مجهز شوند" تصریح نمی‌کند که با حجاب باید باشند یا بی حجاب؟

## ۱۲- اعتصاب اتوبوسهای تهران.

بازگشت چادر و فعالیت حجاب خواهان تنها مسئله ایران آن روزها نیست که در روزنامه جای خود را نمی‌یابد. مسائل و مشکلات دیگر هم سرنوشت بهتری ندارند. از آن جمله است اعتصاب اتوبوسهای تهران که می‌گویند که با تورم و بالا رفتن قیمت‌ها، دیگر عواید ما کفاف مخارجمان را نمی‌کند و پس می‌باید "نرخ کرایه" را افزایش داد. و چون گوش شنوایی پیدا نمی‌کنند دست به اعتصاب می‌زنند. نرخ کرایه اتوبوسها دهشاهی است و اعتصاب در ۱۲ فروردین ۱۳۲۱ آغاز می‌شود و در روز بعد هم که مردم می‌خواهند به "سیزده بدر" بروند، اتوبوسی در کار نیست.

در روزنامه مردم شنبه ۱۵ فروردین خبری از اعتصاب اتوبوسها نیست و در ستون "اخبار کشور" تحت عنوان "چرا مردم پیاده به سیزده بدر رفتند؟" می‌نویسد که مردم اگر خندیدند و شادی کردند و گل و سبزه دیدند "از ته دل نبود"؛ "مثل اینکه فقر و پریشانی افکار و احساسات یک توده انبوهی را از کله‌ها و قلبها خارج ساخته [بود]، چیزی که بیش از همه جلب توجه می‌نمود نبودن اتوبوس و عدم وسائل نقلیه کافی بود. عده‌ای پیاده و عده‌ای با گاریهای سنگ‌کشی، بعضی که تعدادشان خیلی محدود بود با اتومبیل‌های شخصی یا تاکسی مراسم فوق را به موقع اجراء گذاشتند." و روزنامه ادامه می‌دهد که "علت این امر عدم رضایت صاحبان اتوبوسهای شهری بود که به علت گرفتن عوارض از درآمد اتوبوسرانی دسته‌جمعی به اعتصاب پرداختند به طوری که جز یکی دو دستگاه که آنها هم بدون رعایت نظامات از هر نفر یک ریال می‌گرفتند، بقیه دست از کار کشیده بودند." خبر سیزده‌بدر با اعتراض به این رفتار قانون‌شکنانه اعتصابیون پایان می‌یابد: "بایستی متذکر بود که تا از طرف شهرداری اقدامی راجع به قیمت اتوبوس نشده، بهای آن بیش از دهشاهی نبوده. در غیر اینصورت مردم می‌توانند اعتراض نمایند." در شماره روز بعد (۱۷ فروردین) خبری کوتاه می‌آید که "دیروز... جلسه‌ای از صاحبان اتوبوسها با حضور مأمورین تشکیل گردید... نتیجه هنوز معلوم نیست." در شماره ۱۸ فروردین و بازهم در ضمن "اخبار کشور"، خبردار می‌شویم که موقتاً اتوبوسهای شهری در تمام خطوط با نرخ سابق از دیروز صبح شروع به کار کردند تا بعداً پس از مطالعات لازمه با نمایندگان اتوبوسهای شهری، نرخ ثابتی برای اتوبوسها معین شود. "دیگر هیچ خبری، تفسیری، مقاله‌ای، تحلیلی ازین "اعتصاب" اتوبوسهای شهر نیم میلیونی تهران در روزنامه دیده نمی‌شود! که چرا چنین شد؟ چه عواقبی داشت؟ مردم چه کشیدند و نظر مردم‌نویسان چیست؟ این اعتصابیان از زحمتکشان فکری بودند و یا از زحمتکشان یدی؟ و یا اصلاً از عوامل آلمان هیتلری و یا از حسرت‌داران دوران بیست‌ساله رضا شاهی؟ هیچ سخنی نیست: خاموشی برآمده از آرامش پشت جبهه؟ در هر حال مردم‌خوانان چند هفته‌ای بعد (شماره ۷۳، ۶ خرداد ۱۳۲۱) در صفحه اول روزنامه این خبر کوتاه را می‌خوانند که "وضعیت اتوبوس و به‌طور کلی وسائط نقلیه هنوز اصلاح نشده این چند روز دشوارتر هم شده." و باز هم سکوت. بالاخره در ۲۵ خرداد است که مقامات با خواسته‌های اعتصابیان موافقت می‌کنند و نرخ اتوبوسهای شهری سه برابر می‌شود و از دهشاهی به سی شاهی می‌رسد. خبری هم از واکنش روزنامه نیست!

## ۱۳- قحطی و گرسنگی

مسئله اعتصاب اتوبوسهای شهری استثناء نیست. آن ایام دوران گرسنگی و قحطی و خشکسالی و در رسیدن حصه همه‌گیر است. مردم با این مبتلائات عمومی هم بهتر رفتار نمی‌کند. پیش ازین دیدیم که سرمقاله شماره دوم



مردم درباره "دلان مرگ" است که با احتکار "چند قلم" از "کالاها و ارزاق مورد احتیاج عموم" (نان، برنج، قماش، دارو و قند و چای) موجب صعود قیمت‌ها و نارضایتی مردم شده‌اند. از آن پس نیز یکی دو باری اشاره‌ای به گرانی ارزاق در روزنامه دیده می‌شود: شایعاً تغییر یا ترمیم کابینه فروغی بر زبانهاست و در سرمقاله روزنامه (۲۶ بهمن ۱۳۲۰) می‌خوانیم که اکنون مردم از نخست‌وزیر که "شخصاً مردی ... پاکدامن، دانشمند و خیرخواه" است، انتظار دارند که "به اصلاحات اساسی در داخل کشور بپردازد. از آن جمله تأمین خواربار و از بین بردن احتکار و کاستن از هزینه زندگی و رفع شرارت و ناامنی است". دوسه روزی بعد (۲۰، ۱ اسفند ۱۳۲۰)، در سرمقاله‌ای با عنوان "با مقدرات مردم بازی نکنید" که باز هم از "وخامت" اوضاع کشور صحبت می‌کند "کمی خواربار، احتیاج فوری به تأمین امنیت، پاک کردن دستگاه دولت از عوامل رژیم سابق" را "از جمله مسائلی" به شمار می‌آورد "که باید هرچه زودتر اصلاح شود". اما با وجود وخامت اوضاع وطن، توجه و توضیح و شرح و تحلیل این مسائل و مشکلات در ستونهای روزنامه جایی پیدا نمی‌کند. در روز چهارشنبه ۱۳ اسفند که دیگر روشن است که فروغی به دولت باز نمی‌گردد و نخست‌وزیری دیگر در راه است، روزنامه سرمقاله خود را با عنوان "کابینه‌های آقای فروغی" به برشمردن "خطبهای ایشان" اختصاص می‌دهد که از آن جمله است: "۸- دیگر مسئله خواربار و امنیت کشور است که هر دو در خور توجه شایان می‌باشد و متأسفانه آقای فروغی توجهی به این دو قسمت ننموده و روز به روز به نگرانی مردم افزودند. راستی اگر موضوع خواربار به همین منوال باشد عنقریب مردم دچار قحطی و گرسنگی خواهند شد..." اما روزنامه تاکنون و در شماره‌های پیشین خود، نه ازین قحطی عنقریبی، و نه از "مسئله خواربار" در مرکز و یا در شهرستانها حرف و سخن چندانی به میان نیاورده است. و اگر هم به جیره‌بندی و توزیع کوپن اشاره‌ای گذرا شده‌است نه از چرائی و چگونگی این جیره‌بندی سخنی به میان آمده‌است و نه البته ازینکه بالاخره قحطی و گرانی مدتی است که بیداد می‌کند. قند و شکر حکم کیمیا را پیدا کرده و روزنامه در آن یکی دو ستونی که به اخبار داخله اختصاص می‌دهد از فراوانی نان و قند و شکر در زابل و وفور قند و شکر در خوانسار خبر می‌دهد (۳۶، ۱۲ فروردین ۱۳۲۱). و چه بهتر که شکرانه بدهیم چرا که اگر قحطی در کار است در آلمان است و روزنامه تحت عنوان "خواربار در اول آپریل در آلمان کمتر خواهد شد" می‌نویسد که "بنا به اظهار خبرگزاری شوروی مقدار خوارباری که به وسیله جیره‌بندی در آلمان پخش می‌شود هم اکنون بسیار کم است در ماه آپریل باز کمتر خواهد شد... هنگامی که مقامات زمامداران آلمان این خبر را منتشر کردند در بسیاری از شهرهای آلمان ... شورشهایی رخ داد..." (۳۵، ۱۱ فروردین ۱۳۲۱). و در این میان معلوم نیست که چرا دولت علیه به سرش می‌زند و اعلام می‌کند که روز جمعه چهارم اردیبهشت "تعطیل عمومی" است "و پخش کوپن قند و شکر به عمل خواهد آمد" و "عموم افراد از خانه خود تا انجام پخش خارج نگردند" (۴۳، ۳۰ فروردین ۱۳۲۱) و بعدهم در این آغاز فصل گرما، شهرداری تهران هم "جهت صرفه‌جویی در مصرف شکر و قند"، تهیه بستنی را قذغن می‌کند (همانجا).

در آن ماهها که همه صحبت از خشکسالی می‌کنند مردم از بارندگی در اینجا و آنجای ممالک محروسه خبر می‌دهد (شماره های ۵۵، ۵۸ و ۶۷). البته که حفظ آرامش در پشت جبهه هم الزامات خود را دارد! اما کار قحطی بالا گرفته است و نان هم پیدا نمی‌شود. روزنامه مصاحبه وزیر دارائی وقت را چاپ می‌کند که هم راجع به "بدی نان شهر" توضیحات آرامش بخش می‌دهد و هم علل کمیابی گندم را برمی‌شمارد: "فشار دولت سابق برای منع کشت برنج و انحصار آن به نقاط شمالی" که برنج خواران دیگر نواحی را گندم خوار کرده است، بدی محصول گندم در سال گذشته، ازدیاد "فوق‌العاده" مصرف شهر تهران و بالاخره "اصرار دولتهای سابق برای کشت پنبه" که "موجب تقلیل کشت گندم شده است" (هرچند که در ستون "خبرهای کشور" همین شماره و در همان صفحه زیر عنوان "تشویق کشاورزان" می‌خوانیم که "اداره املاک مازندران شروع به دادن بذر پنبه به کلیه کشاورزان نموده است" و ایشان را به کشت پنبه و کف مشوق شده‌است. روزنامه توضیحی نمی‌دهد که آیا این "تشویق" از خانواده همان "اصرار دولتهای سابق" است یا نه؟).

به‌گفته مقام وزارت "بدی نان شهر بطور کلی مربوط به نانوایان می‌باشد" که "آرد گندم را جداگانه نان پخته و به مشتریان مخصوص و پولدار می‌فروشند" و "جوها را نیز با سبوس آرد کرده و به مردم می‌فروشند" و مردم هم

”تصور“ می‌کنند ”که این نان از آردی است که دولت تحویل نانو می‌دهد“ (۴۲، ۲۰ فروردین ۱۳۲۱). بازهم روزنامه فراموش می‌کند که توضیحی بدهد که این نانوایان و خمیرگیران و چونه‌بندان و شاطران و تنورافروزان قحطی‌آفرین از همان خیل زحمتکشان یدی هستند که روزنامه به دفاع از منافع ایشان کمر بسته است و یا از حسرت‌داران عصر طلائی و عاملان آلمان هیتلری؟ و یا بحثی کند در آن سخن دیگری که ازین دهان به آن گوش می‌رسید و این قحطی را حاصل حضور نیروهای اشغالگر می‌دانست و نتیجهٔ صدور غله به متفقین در جنگ و آنهم به موجب و در اجرای قرارداد سه‌جانبه! و یا دستکم همان سخنان پیشین خود را بازگو کند که محترمانی هم هستند و احتکاری هم در کار است!

به سیاه بهار که می‌رسیم بدی وضع نان موضوع سرمقاله می‌شود: ”نان مردم جان مردم است“ (۴۴، ۲۲ فروردین ۱۳۲۱).

”وضعیت نانوائیها ... حقیقتاً رقتبار و تماشائی است... مردم با سیمای افروخته و قیافه‌های خشمگین نان را از دست یکدیگر قاپیده، برای یک نان به سر و کلهٔ یکدیگر می‌کوبند. نانوایان با تبختر مخصوصی به مردم فحاشی می‌کنند و پس از التماسهای زیاد، نانهای سیاه خردار را به آنان می‌فروشند. حقیقتاً اسف‌آور است. چرا باید اینطور باشد؟“ و سرمقاله با این حکم بی‌بدیل ادامه می‌یابد که ”نودهٔ مردم ایران خیلی قانعدند. حتی می‌توان گفت از قانعترین مردم دنیا می‌باشند. توقع زیادی ندارند“ و بالاخره پس از اشاراتی به اظهارات دولت و بحثی دربارهٔ مزایای نان جو و ذرت و ارزن، البته به شرطی که صد درصد خالص باشد، چنین به پایان می‌رسد: ”در هر حال لازم است که دولت هرچه زودتر جهت تهیهٔ خواربار و بهبودی نان چاره‌ای اندیشد و رفع نگرانی مردم را نموده موجبات آسایش عامه را ازین لحاظ فراهم آورد.“

در زیر همین سرمقاله و در ستون ”خبرهای کشور“ زیر عنوان ”گندم از ایران صادر نشده“ روزنامه اطمینان می‌دهد که ”... گذشته ازینکه گندمی صادر نشده همانطور که وزیر دارائی پریروز در مصاحبهٔ با مطبوعات اظهار داشت صد هزار تن گندم از هندوستان و کانادا به ایران حمل شده است که تا به حال ۶۰ هزار تن آن به وسیلهٔ کشتیهای متفقین یا از راه خشکی از هندوستان به بندرهای ایران تحویل داده شده و ۴۰ هزار تن دیگر هم طبق قول و قرارداد به موقع خود تحویل خواهد شد.“

دو سه روزی بعد، روزنامه در یادداشت کوتاهی تحت عنوان ”در اطراف موضوع خواربار“ که در صفحهٔ اول و در محل سرمقاله چاپ شده است، می‌نویسد که

”چون خواربار موضوع مهم و اساسی برای کشور است... از وزارتخانهٔ [دارائی] جداً خواستاریم که در تهیهٔ خواربار کافی برای مصرف شهر تهران و سایر نقاط کشور کوشیده اقدامات جدی و مؤثر و صحیح برای رفع کمیابی به عمل آورد و در صورتی که واقعاً مصرف زیادتر شده به مقدار آردی که برای تهران تخصیص داده شده است بیفزایند.“

مسئلاً این توصیه‌ها و رهنمودهای خیرخواهانه در اولیای وزارت دارائی مؤثر می‌افتد که در ”خبرهای کشور“ در شمارهٔ ۴۷ (۲۵ فروردین) عنوان زده می‌شود که ”سه روز دیگر نان فراوان خواهد شد“ و چهار روز بعد هم از ”بهبود نان تهران“ می‌خوانیم که ”در این چند روزه تفاوت محسوسی هم از حیث جنس و هم از حیث فراوانی پیدا شده است.“ و چه بهتر! خاصه که روزنامه باز هم خوانندگان خود را از نیت خیرخواهانه متفقین انگلیسی (آن یکی متفقینها که جز این ندارند) خبردار می‌کند و در شمارهٔ ۵۸ (۵ اردیبهشت ۱۳۲۱) در صفحهٔ اول و در زیر سرمقاله و با عنوان ”مذاکرات ما بین سفارت انگلیس و اولیای امور کشور ایران“ ”به منظور اصلاح وضعیت خواربار و تهیهٔ آن“ می‌نویسد:

”مناسبات نزدیکی ما بین کوششهای انگلیس برای تأمین و اصلاح نمودن خواربار و توزیع خوارباری که به ایران وارد شده است و مسئلهٔ تهیهٔ خواربار که اولیای امور کشوری به آن برخورد کرده‌اند می‌باشد. اینک اولیای بریتانیا توجه خود را به این موضوع مبذول داشته و می‌دارند.“

روزنامه درین خبری که بوی ترجمه بدی هم از آن به مشام می‌زند، می‌افزاید که کارمندان سفارت انگلیس اخیراً ملاقاتهائی با اولیای امور دولت ایران نموده‌اند و اطلاعات خود را در اختیار ایشان گذاشته‌اند و "توجه آنها را به به احتیاج تدارکات لازمه و تهیه نقشه‌های جامع جلب کرده‌اند." و خبر چنین پایان می‌گیرد که "مذاکرات ادامه دارد".

اما خواننده مردم درست نمی‌فهمد که با آن فراوانی و بهبود، و با این توجه اولیای امور، دولت چرا صدور حبوبات و غلات و گوشت را ممنوع می‌کند (۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۱) و چند هفته‌ای بعد هم، نان را در سراسر کشور جیره‌بندی می‌کند (۱۹ خرداد). چرا که در آن ماه و سال، قحطی همچنان هست و نان کمتر و بدتر و بدتر به مردمان می‌رسد. دولت، در مبارزه با فقر و گرسنگی، در این کوی و آن برزن، به اطعام مساکین و مستمندان اقدام می‌کند. نه "نان سیلو" به دست کسی می‌رسد و نه "دم‌پختک" به دهانی!

#### ۱۴- شورش نان در تهران، ۱۷ آذر ۱۳۲۱.

آهسته آهسته، نارضایی گسترده‌تر می‌گردد و ژرفا می‌گیرد تا به شورش ۱۷ آذر در خیابانهای تهران بینجامد. سالها بعد، آرداشس می‌نویسد که "حوادث ۱۷ آذر" "علل زیاد" داشت:

"شرایط زندگی مردم در تهران و سایر ولایات مخصوصاً آذربایجان سخت بود. در کشور نان نبود... انگلیسها آذوقه و ارزاق را به عراق و جنوب ایران حمل کرده [تا] برای ارتش انگلیس ... همیشه نان و آذوقه وجود داشته باشد... محترکین زیادی بودند که در رساندن آذوقه به انگلیسها کمک می‌کردند... خیلی از مالکین و تجار احتکار می‌کردند... ما در تهران مصیبتی برای خرید نان داشتیم. خواهرم و مادرم از سه یا چهار نصف شب رفته در مقابل دکانهای نانوائی می‌ایستادند تا تکه نانی به دست آورند. نصف این نانها را خاکاره و مواد خارجی دیگر تشکیل می‌داد. خود من به یاد دارم که دهها بار نان نخورده به سر کار می‌رفتم. گاهی به جای نان، شاید مقداری لوبیا به دست می‌آمد و گاهی هم گرسنه می‌رفتیم. چنین بود وضع اکثر مردم زحمتکش تهران و سایر شهرهای ایران. البته خود جنگ وضع آذوقه ما را بدتر می‌کرد. حتماً سربازان متفقین [یعنی رفقای ارتش سرخ هم؟] یک مقدار آذوقه مصرف می‌کردند و ایران هم قادر نبود از کشورهای دیگری گندم وارد کند. دولت هم که غیرت نداشت با احتکار مبارزه کند. برعکس، دولت و دستگاه دولتی ذینفع بودند که وضع آذوقه بدتر شود تا موقعیت متفقین بدتر شود و کار آنها رونقی بگیرد. در چنین حالتی روز ۱۷ آذر به وجود آمد کی این بلوا را راه انداخت؟ طبیعی است که این بلوا از طرف ارتجاعیون راه انداخته شد. خود مردم ساده... شاید از اصل نقشه بیخبر بودند... نظامیان هم نقش مهمی در این بلوا بازی کردند. شاه و اطرافیان (اکثراً نظامیها) منظورشان... برقراری دیکتاتوری در کشور بود...". (یادشده، ص. ۱۰۲-۱۰۱).

آرداشس در خاطراتش می‌نویسد که

"روز اول آمدم به روزنامه مردم [میدان بهارستان، در مقابل مجلس] و بعد رفتم مجلس. مردم در مجلس جمع بودند و عده آنها دائماً در تزايد بود. ما نفهمیدیم چه خبر است و این نمایش علیه دولت چه معنی دارد؟ بعد کم‌کم نقش ارتجاع برای ما روشن شد...". (یاد شده، ص. ۱۰۲، تأکید ازین نگارنده).

برخی دیگر از شهود عینی چون انور خامه‌ای، کارمند تمام وقت تحریریه مردم، همه گلوله‌ها را چوبی دیده‌اند و خبری هم از خون و جسد و کشته نبوده است: "تظاهرات... در آغاز طبق برنامه از پیش تعیین شده انجام گرفت و در حدود یک تا دو هزار نفر از جوانان و دانشجویان در جلو مجلس گرد آمدند..." و خواستار برکناری دولت قوام شدند.

"این جریان از ساعت ۱۰ صبح تا پاسی از ظهر گذشته ادامه داشت و من از پنجره سالن روزنامه که درست مسلط بر این صحنه بود شاهد تمام جریان بودم. این جمعیت در حدود یک بعد از ظهر به تدریج متفرق شد و ظاهراً باید... بقیه کار یعنی برکناری قوام را به استناد مخالفت مردم با او، مجلس انجام می‌داد. اما انعکاس خبر تظاهرات در شهر ... همراه با نارضائی و عصبانیت قبلی مردم موجب شد که جریان صورت دیگری گیرد و

از عصر آن روز بود که جنبش خودانگیخته و افسارگسیخته مردم شروع شد. آنچه در زیر می‌آید خود شاهد و ناظر آن بوده‌ام:

از حدود ساعت ۳ به بعد مردم به تدریج در میدان بهارستان جمع می‌شدند تا ببینند جریان چیست. اینها در گوشه و کنار میدان پراکنده بودند و با هم صحبت می‌کردند ولی برخلاف صبح صورت تظاهر و میتینگ نداشت. تیپ اینها هم با افراد صبح فرق داشت. آنها بیشتر دانشجو و دانش‌آموز بودند، اینها اغلب از مردمان جنوب شهر و کارگر و کسبه و دستفروش و میداندار و غیره. ناگهان از گوشه جنوب غربی میدان یعنی از طرف خیابان وزارت فرهنگ، عده‌ای در حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر که بعضی از آنها چوب و چماق هم در دست داشتند وارد میدان شدند و شعارهای مستهجن علیه قوام می‌دادند... کم کم جمعیت موجود در میدان به حرکت درآمد و فریادهای 'مرده‌باد قوام' از هر سو بلند شد و پرتاب سنگ و هجوم به طرف مجلس آغاز شد. اما همین که با مقاومت گارد مجلس روبرو شدند با چوب و چماق و سنگ به طرف خیابان شاه‌آباد و اسلامبول سرازیر گردیدند. و از آن هنگام بود که شکستن و غارت مغازه‌ها آغاز شد و تا سر شب ادامه داشت" (انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۶۵-۶۴).

همین جمعیت است که به سوی خانه قوام در خیابان کاخ شمالی می‌رود و خانه را غارت می‌کند. درین فاصله، نخست‌وزیر "با مشورت متفقین"، سپهبد امیراحمدی را به فرمانداری نظامی تهران منصوب و به برقراری نظم مأمور می‌کند. "هنگام غروب که من مجدداً از میدان بهارستان می‌گذشتم در چهارگوشه آن تانک گذاشته و نظامیان مسلح در بالای بام مجلس و نقاط دیگر پاس می‌دادند. صبح روز بعد نیز عده‌ای می‌خواستند از طرف سرچشمه به سوی بهارستان بیایند ولی در برابر مسجد سپهسالار با شلیک نظامیان مواجه و متفرق گردیدند." (انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۶۵).

انور خامه‌ای عقیده دارد "درباره جریان ۱۷ آذر و تلفات آن زیاد اغراق شده است" و در تأیید این نظر، هم جمله‌ای از کتاب "گذشته، چراغ راه آینده است" را نقل می‌کند که "مردم بی‌آزاری را که در بهارستان و صحن مجلس اجتماع کرده بودند به گلوله بستند و عده زیادی از آنها راکشند و یا زخمی کردند" و هم این جمله را از عبدالصمد کامبخش در 'نظری به جنبش کارگری ایران' که "در زد و خورد با نیروهای انتظامی بیش از ۲۵۰ نفر کشته و زخمی و چندین صد نفر بازداشت شدند" و خود می‌افزاید که "درین ماجرا نه کسی وارد 'صحن مجلس' گردید و نه 'زد و خوردی با مأمورین انتظامی' روی داد. تیراندازیها غالباً هوائی بود و اکثراً از گلوله‌های مشقی چوبی استفاده می‌شد. خود من شاهد این امر بودم..." (پیشین، ص. ۶۵).

اتفاقاً این نگارنده هم شاهد عینی و ناخواسته صحنه‌ای از آغاز "امر" بود و آنچه دید با آنچه انور خامه‌ای می‌نویسد توافقی ندارد: دانش‌آموزی بودم یازده ساله، در سال چهارم ابتدائی دبستان ادب که در کوچه پشت مسجد سپهسالار و در همسایگی دیوار به دیوار مجلس واقع شده بود. درختهای باغ مجلس بر بام مدرسه ما سایه می‌انداخت. و از جمله دو سه دانش‌آموزی بودم که راه خانه‌ام دور بود و پس قابلمه‌ای می‌آوردم و ناهار را در مدرسه می‌ماندم. مدرسه که صبحها ساعت ۸ یا ۸/۳۰ شروع می‌شد پس از ۳ ساعت درس ساعت ۱۱/۳۰ تعطیل می‌شد و درهای مدرسه را می‌بستند تا ساعت یک که دوباره باز کنند تا در ساعت ۲ درسها از سر گرفته شود. آن روز هنوز ساعت سوم صبح به پایان نرسیده بود و چه بسا ساعت داشت به پایان خود، یازده و نیم، نزدیک می‌شد که صدائی مانند صدای ترکیدن بادکنک و یا صدای به زمین افتادن منبع آبی از آهن سفید که بر چهارپایه‌ای در گوشه حیاط بود، شنیده شد. آنقدرها هم غیرعادی نبود که توجه ما را که در کلاسی بودیم که مشرف به حیاط نبود جلب کند؛ اما غیرعادی این شد که صدای زنگ مدرسه به صدا درآمد که مرخصید. از کلاسها بیرون آمدیم و مدیر و ناظم که در حیاط بودند همه را تشویق می‌کردند که به فوریت مدرسه را ترک کنند و به خانه بروند. ظهرها که فراش در مدرسه را می‌بست، ما دو سه قابلمه‌ای بودیم و خلوت سنگین مدرسه. قابلمه‌ها را در محفظه گنجه‌مانندی می‌گذاشتیم که بالای در ورودیه کلاس سوم بود و ظهرها، در آن مدرسه خلوت به سراغ قابلمه‌ها در آن محفظه آن ورودیه می‌رفتیم

تا مراسم نهار را انجام دهیم. آن روز که فراش در مدرسه را بست، ناگهان پاسبانی هم دوان و هراسان، به دنبال او وارد حیاط شد و به اولین دری که رسید، همان ورودی اتاق کلاس سوم، به درون رفت. ما چند نفر هنوز در حیاط بودیم و در فکر بودیم که چرا مدرسه را زودتر از موعد مقرر و معمول تعطیل کرده‌اند که سر و صدائی که از کوچه می‌آمد توجهمان را جلب کرد. و بعد کوفتن بر در مدرسه شروع شد. و بعد آدمهائی را دیدیم که از درختهای باغ مجلس بالا آمده بودند و خود را به پشت‌بام مدرسه رسانده بودند و مثل اینکه کسی را می‌جستند. بعد هم آدمهائی دیگری که از توی کوچه و از دیوار مدرسه خود را بالا کشیدند و از بالای در وارد مدرسه شدند و برافروخته و با داد و فریاد، گمکرده‌ای را پی می‌جستند. مدیر و ناظم در حیاط بودند تا نظم و آرامشی را برقرار کنند و این یکی دو سه ده نفر برآشفته و خشمگین را آرام کنند تا حیاط مدرسه را ترک کنند. جماعت همه جا را سرکشی کرد و چیزی نیافت و آهسته آهسته رفت. در مدرسه را بستند و ما ماندیم و آن پرسش که چه شده؟ بالاخره مدیر آمد و گفت مدرسه تعطیل است و بعد از ظهر کلاسی در کار نیست و به خانه بروید. معلوم شد شلوغ شده است و جماعتی خواسته‌اند از در پشت مجلس که در کنار مدرسه ما بود وارد مجلس شوند و پاسبان ممانعت کرده است و در برابر فشار و اصرار و اعتراض خلق الله که "خانه ملت خانه ماست" تیری هوائی شلیک کرده است و مردم خشمگین هم حمله آورده‌اند و پاسبان هم پاسبانی در را رها کرده و پا به فرار گذاشته است تا در مدرسه ما پناه بجوید. پس آن صدای شبیه "صدای ترکیدن بادکنک و یا صدای به زمین افتادن منبع آب" نخستین صدای شلیک گلوله‌ای بود که در عمرم می‌شنیدم.

رفتیم که قابلمه‌ها را از آن محفظه گنجه‌مانند برداریم که راهی خانه شویم. در محفظه را که باز کردیم پاسبان را دیدیم که دو زانو نشسته بود و کلاهش در کنارش بود و دهانش می‌جنبید و با چشمهائی شگفت زده و هراسان به ما نگاه می‌کرد. قابلمه‌ها را برداشتیم و از مدرسه بیرون آمدیم. قابلمه‌ها سبک شده بود و کوچه پشت مسجد آرامش همیشگی را نداشت: رفت و آمدی غیرمعمول از در پشت مجلس می‌شد. در کوچه که می‌آمدیم، هواپیمائی هم در آسمان چرخ می‌زد و مانور می‌داد و تا آنجا پائین می‌آمد که پره‌هایش را می‌شد دید. یکی دوباری در مسیری بالای سر ما، رفت و آمد. و ما هم دوان دوان به راه دور خانه می‌رفتیم. دو روزی بعد که به مدرسه آمدیم، بچه‌هایی هم که در آن حوالی خانه داشتند از گردش در حیاط و باغ مجلس و "بازدید" خود از "خانه ملت" حرف می‌زدند!

به این ترتیب، تظاهرات عصیان‌آمیز نایستی از آن فیلمنامه دویخی "صبح دانشجویان و دانش‌آموزان تحریک شده" و "عصر مردمانی عاصی و برانگیخته" تبعیت کرده باشد چرا که از حدود ساعت یازده صبح ۱۷ آذر خلاق به صحن مجلس ریخته بودند و لاقلاً یک تیر هم به هوا شلیک شده بود! پس در آنچه در آن خاطرات، به قطع و یقین درین مورد می‌خوانیم می‌باید به دیده احتیاط و نقد و تأمل نگاه تلقی کرد

شورش ۱۷ آذر، از تبار شورشهایی است که در جامعه‌شناسی به "شورش نان" نام گرفته‌است و بر زمین خشم مردمان گرسنه و قحطی‌زده و اعتراض به گرانی و نایابی پدید می‌آید. "۱۷ آذر" را نمی‌توان فقط آفریده‌ای دانست حاصل تحریکات شاه (که هنوز بیش از آن جوانبخت بود که به توطئه‌آفرینی قادر باشد) و ارتش و ارتشیان علیه قوام‌السلطنه، نخست‌وزیری که ارتش را فرمانبردار خود و خود را قدرقدرتی با دستهای باز و اختیاراتی تام می‌خواهد و شاه را شاه مشروطه می‌داند. این چنین پنداشتن یعنی چشم بستن بر روی علل واقعی رویدادی که برخی شمار کشتگان آن را از پنجاه تن هم بیشتر گفته‌اند (ف. عظیمی، یادشده، ص. ۳۵۲) و از خشونت سرکوبگرانه سپهبد امیراحمدی، فرماندار نظامی تهران، یاد کرده‌اند

مردم‌نویسان نگهبان "آرامش پشت جبهه" ازین موجی که در برخاستن است و بهمنی که در فرو ریختن، چه دیده‌اند و ازین همه خشم و عصیان چه بوئی برده‌اند؟ از توطئه‌ها و توطئه‌چینیها چه نوشته‌اند؟ از گستره قحطی و گرسنگی و از علل و عوامل آن چه گفته‌اند؟ تا آن زمان که مردم را در اختیار داریم (مرداد ۱۳۲۱)، نشانه‌ای از چنین پرسشها و نگرانیهای هشدارآمیز نمی‌بینیم. برای به دست آوردن اطلاعاتی از واکنش روزنامه به آن وضع بحرانی رو به انفجار، شماره‌های بعدی مردم را باید دید که در دست ما نیست. پس چندان هم بیفایده نیست اگر از

تحلیل آن روز مردم‌نویسان از ایران آن ماههای پائیزی خبر بیشتری به دست بیاوریم. شاید هم رابطه‌ای بیابیم میان تبعیت از "سیاست حفظ آرامش پشت جبهه" و نزدیک‌بینی و حتی نابینایی سیاسی؟ و یا میان این نزاکت محجوبانه در قلم و دورنمای مشارکت در دولت و قدرت که زمزمه زبانها و مضمضه زیرزبانهاست؟

#### ۱۵- شیوع همه‌گیر حصبه

قحطی تنها نیست و همچون اغلب ایام، بیماری هم آمده‌است. مدتی است که حصبه در شهر و ده همه‌گیر شده است و روزنامه در شماره ۴۱ خود (۱۹ فروردین ۱۳۲۱) از روال معمول خود فاصله می‌گیرد و در صفحه سوم مقاله‌ای کوتاه چاپ می‌کند "به قلم یکی از متخصصین" درباره "مرض محرقة و جلوگیری از آن" که از علل این مرض که "یکی از بلاهای خانمانسوز ایران است" سخن می‌گوید و از طرز مبارزه با آن و اشاره‌ای نیست به اینکه آیا آن بلای خانمانسوز حالا باز هم در ایران اعلام حضور کرده است یا نه؟

دو سه شماره ای بعد ( ۴۱، ۱۹ فروردین ۱۳۲۱)، سرمقاله روزنامه درباره "نظافت و بهداشت عمومی" است که چنین شروع می‌شود: "شرط اول ازدیاد جمعیت و سلامت مردم هر کشور رعایت اصول نظافت و مراقبت در بهداشت عمومی است" که در دوره گذشته به آن توجه نشده؛ اکنون هم خاکروبه و کثافت شهر را گرفته و حتی در پشت شهرداری هم پر از خاکروبه است. و "همین کثافت کوچها و خیابانها موجب و باعث بسیاری از امراض می‌شود. چرا هر سال در شهر تهران مرض حصبه و سایر امراض که در نتیجه آب سرایت می‌کنند، اینقدر فراوان است؟ غیر ازین است که سرایت امراض بر اثر همین جویهای سر باز است که به آب انبار مردم می‌رود... به نظر ما خوب است شهردار تهران با جسارت و شهامت وارد میدان عمل گردیده دست به اصلاحات اساسی بزند و از طول و عرض اداره شهرداری بکاهد و برای نظافت شهر تهران اقدام مؤثری بنماید." و سرمقاله‌نویس حکیمانه نتیجه می‌گیرد: "در این فصل که هنگام بروز امراض گوناگون است باید به بهداشت عمومی توجه بیشتری شود".

مثل اینکه بدبختانه شهرداری تهران به رهنمودهای مردم‌نویسان توجهی نمی‌کند و برای مبارزه با "مرض حصبه و سایر امراض که در نتیجه آب سرایت می‌کنند" "با جسارت و شهامت وارد میدان عمل" نمی‌گردد و "از طول و عرض اداره شهرداری" نمی‌کاهد اما چند روزی دیگر (۴۵، ۲۳ فروردین ۱۳۲۱)، در "خبرهای کشور" روزنامه تحت عنوان "برای جلوگیری از امراض" می‌خوانیم که "کمیت‌های از پزشکان و کارشناسان فنی برای بررسی به ترتیب جلوگیری از اشاعه بیماریهای عفونی که در این موقع سال معمولاً زیاد است تشکیل گردیده" که هر هفته جلسه می‌کند و بیمارستان روزبه هم به این بیماران اختصاص یافته‌است. اما روزنامه از آن "بیماری عفونی" ذکر نامی نمی‌کند "که در کارخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و مسافرخانه‌ها ممکن است شیوع پیدا کند؟" چه دقتی برای حفظ آرامش پشت جبهه! خاصه اکنون که در آن سیاه بهار بر زبانهاست و به گوشها می‌رسد که حصبه این بار توشه‌بار لهستانیانی بوده است که متفقین، و پس ارتش سرخ، در اوائل فروردین از خاک شوروی به ایران منتقل کردند و در شمال شرقی (بیرون دروازه دوشان تپه) و در شمال غربی (در ساختمان در دست اتمام بیمارستان هزار تختخوابی) تهران آن روز سکنی دادند! روزنامه در تکذیب این شایعات هم چیزی نمی‌نویسد.

اما این حصبه که آرام ندارد و همچنان قربانی می‌گیرد. خاصه در پایتخت. و در ۲۸ خرداد دیگر کار به جایی می‌رسد که می‌نویسند "بیماری تیفوس در تهران همه جا را گرفت و روزانه چندین صد نفر ازین بیماری هلاک می‌شوند. اطباء موظف شدند آدرس بیماران تیفوسی را به دولت بدهند" (باقر عاقلی، "روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹، ص. ۲۴۷). البته که ازین بیوفائیهای "بیماریهای عفونی" سخنی در روزنامه نیست و روزنامه اگر از حصبه می‌گوید چنین می‌گوید که "طبق اظهار خبرگزاری شوروی، روزنامه‌های هیتلری برای پوشانیدن بیماری تیفوس که در آلمان و کشورهای مجاورش شیوع یافته است منتهای کوشش را به کار می‌برند و می‌خواهند برخلاف حقیقت به خوانندگان خود بفهمانند که از شماره میتلایان کاسته شده است" (شماره ۵۵، ۱۳۲۱/۲/۲) و یا "خبرگزاری انگلیس خبر می‌دهد بنا به اطلاعی که از استانبول رسیده در آتن بیماری تیفوس شیوع یافته و تمام تماشاخانه‌ها و سینماها و قهوه‌خانه‌ها تعطیل شده‌اند" (۱۰۱، ۷ تیر ۱۳۲۱). عجب

روزنامه‌نویسانی دارد آلمان هیتلری، دروغ‌پرداز و پرده‌پوش که از شهردار (کجا؟) نمی‌خواهند که برای مبارزه با بیماری از طول و عرض دستگاه خود بکاهد. مردمان اسلامبولی هم که دیگر هیچ! که سزای محوردوستی و هیتلرخواهی حکومتشان را می‌بینند!

#### ۱۶- ارنست پرون

روزنامه که از کنار بسیاری از وقایع و رویدادهای آن ماههای سختی و فحطی و اشغال می‌گذرد گاهی هم به ناگهان حرف و سخن "نامتعارفی" به زبان می‌آورد و مثلاً در شماره ۱۱۸ (۲۸ تیر ۱۳۲۱) در سرمقاله‌ای با عنوان "قافله‌سالار" می‌نویسد:

"به طوری که شایع است شخصی به اسم ارنست پرون، تبعه سوئیس، بین تهران و قاهره و آفریقای جنوبی مسافرت‌هایی می‌نماید. ما توجه آقای نخست‌وزیر را به این موضوع جلب کرده تقاضا داریم هویت و سمت این شخص را معین نمایند.

ما ازین لحاظ این موضوع را که بین مردم شایع شده انتشار می‌دهیم که اگر حقیقت ندارد دولت رسماً تکذیب نماید زیرا در حکومت مشروطه از مردم نباید چیزی مخفی بماند".

البته امروز از ارنست پرون، "باغبان" سوئسی‌الاصلی که در پایان اقامت تحصیلی ولیعهد جوان در سوئیس، به همراه او به تهران آمده بود و درین شهر سکونت گزیده بود و از معاشران نزدیک پادشاه جوان شده بود بسیار بیشتر می‌دانیم و می‌دانیم که ثریا اسفندیاری هم در خاطرات خود به مقام و موقع پرنفوذ او در دربار اشاره می‌کند و وی را راسپوتین آن دستگاه می‌داند. پرون که در تحریکات و توطئه‌های دوران ملی شدن نفت هم عصای دست توطئه‌گران و کودتاچیان بیست‌وهشت مردادی بود چه بسا در آن تابستان ۱۳۲۱ هم به پیام آوری و پیام‌رسانی سرگرم بود میان پادشاه مخلوعی که به تبعید آفریقایی فرستاده شده بود و تاجدار جوانی که تازه در تهران بر تخت نشسته بود و خواهر زیباروی ملک فاروق مصر را به همسری داشت و این و آن عضو خانواده خود را هم به همراه پدر در تبعیدگاه جزیره موریس آفریقای جنوبی.

#### ۱۷- نخست‌وزیری احمد قوام.

و در همین روزهای داغ تهران تابستان ۱۳۲۱ است که روزنامه یادآور می‌شود که "از هشتم شهریور ماه گذشته تا کنون حکومت نظامی در تهران برقرار است و دلیل این وضع بر همه کس مجهول می‌باشد" (۱۱۲، ۲۱ تیر). در ۸ مرداد، علی سهیلی، نخست‌وزیر، از کار کناره می‌گیرد و مجلس دو روز بعد به نخست‌وزیری احمد قوام، قوام‌السلطنه، ابراز تمایل می‌کند. مردم در ۱۱ مرداد خبر می‌دهد که قوام به حضور شاه بار یافت و برای پاسخ خود ۲۴ ساعت مهلت خواست و سپس در سرمقاله خود خطاب به او می‌نویسد:

"... آقای قوام السلطنه، شما از رجال قدیم کشور هستید. شما درین بیست ساله آلودگی نداشته اید. شاید بهتر بتوانید دردها را علاج کنید و برای گرفتاریها و بدبختیهای مردم چاره‌ای بیندیشید. رؤسای دولت از بعد از شهریور تا به حال به انتظارات مردم توجهی نکرده‌اند و به افکار عمومی وقعی ننهاده‌اند.

آقای قوام السلطنه، می‌دانید مردم چه می‌خواهند؟

مردم می‌خواهند:

خائنین و جنایتکاران حکومت سیاه‌گذشته شدید به کیفر برسند.

امنیت در سراسر کشور برقرار گردد.

قضیه خواربار مخصوصاً در شهرستانها مورد توجه قرار گیرد.

حکومت نظامی ملغی گردد.

خدمتگزاران حکومت سابق حتی المقدور از کار برکنار شوند.

اصول دموکراسی و قوانین حکومت مشروطه کاملاً رعایت شود.

وضعیت اسفبار کارگران و کشاورزان اصلاح گردد.

آزادی مطبوعات و نطق و بیان محفوظ باشد.

کسانی که از طرق نامشروع ثروتمند شده اند به پای میز حساب بیایند.

می توان در این سطور بیان و صورتی دید مدون از خواستها و مطالبات گردانندگان مردم از دولت و دولتیان آن زمان. از نظر هم دور نباید داشت که این نخستین باری است که روزنامه به این تأکید به مسائل داخلی ایران می پردازد و از جمله آشکارا، لغو حکومت نظامی را می طلبد و مؤدبانه هم می نویسد که "قضیه خواربار مخصوصاً در شهرستانها مورد توجه قرار گیرد". با آمدن دولت قوام، روزنامه صراحت بیشتری می یابد و این چنین است که محاکمه شاه سابق را نیز خواستار می گردد (نگ: پس ازین).

#### ۱۸ - نقد عصرطلائی رضاشاهی.

در هر حال از نظر مردم همه دردها و مشکلات ایران آن روز خاستگاه و سرچشمه واحدی دارد که همان دوره بیست ساله رضاشاهی است. این مضمون هر بار که بحث از مشکلی پیش می آید یادآوری می شود تا همه بدانند کاینهمه آوازا از شه بود. این چنین است که در سرمقاله شماره ۴۶ (۱۳۲۱/۱/۲۴)، روزنامه تحت عنوان "نتایج حکومت سابق" می نویسد:

"امروز کشور ما دچار بحران شده است و مسائلی از قبیل کمی گندم، نبودن خواربار و ناامنی در بعضی از نقاط کشور موجب نگرانی مردم گردیده باید علت حقیقی و اساسی آن را جستجو کرد. البته نباید گفت اوضاع کنونی دنیا و جنگ خانمانسوزی که سراسر جهان را فرا گرفته است درباره کشور بدون تأثیر می باشد ولی آنچه مسلم و محقق است بیشتر اشکالاتی که برای ما پیش آمده و گرفتاریهایی که ایجاد گردیده است نتیجه و حاصل بیست سال حکومت سابق می باشد...". سرمقاله نویسنده نوشته خود را چنین به پایان می برد: "... نتایج وخیمی که حکومت سابق بار آورده است نه فقط در امور اقتصادی و مالی محسوس است بلکه در تمام شئون این کشور آثار شوم آن هویدا گردیده. امیدواریم ملت ایران از این تجربه تلخ پند گرفته و دیگر زیر بار زور و دیکتاتوری نرود" (تأکید ازین قلم).

نقد رضا شاه و دورانش به کندی و آرامی آغاز می شود: در یکی از نخستین شمارهها، سرمقاله به "موضوع املاک مازندران" اختصاص یافته است (۷، ۱۳۲۰/۱۱/۱۸)، یعنی به موضوع املاکی که رضا شاه به زور و جبر ازین و آن گرفته بود و به هنگام "استعفا" به فرزند از آن پس تاجدارش هبه کرده بود و اکنون این شاه جوانبخت هم آن املاک را به دولت منتقل کرده است. روزنامه می نویسد املاک مالکان بزرگ را نباید به ایشان مسترد داشت بلکه فقط باید املاک خرده مالکان و دهقانان را به ایشان باز گرداند. دولت می باید عواید بقیه این املاک را به بهبود وضع دهقانان و زارعان و کارگران اختصاص دهد.

با گذشت زمان و خاصه به فروردین ۱۳۲۱ که می رسیم، نقد و افشای "عصر طلائی" و شاهکارها و بازیگرانش به یکی از مضامین اصلی مقالات روزنامه بدل می شود. اگر روزنامه در اوائل اسفند ماه انتقاد پر طنز هدایت از فرهنگستان و واژه سازیهایش را در ستون "نامه های رسیده" و در چند شماره چاپ می کند، یکماه بعد (۳۷، ۱۳۲۱/۱/۱۳) اعلان می کند که "عنقریب در روزنامه مردم ستونی زیر عنوان 'ماسکها را بر دارید' باز خواهد شد. با دقت بخوانید و اشخاص را بشناسید." ستون از روز جمعه ۲۱ فروردین باز شده است. قسمت اول این مقالات از "پرورش افکار" آغاز می شود: "می خواهیم حتی المقدور مختصر و کوتاه باشد. اینست که فقط به ذکر بعضی از قسمتهای برجسته نطقها و خطابه های پهلوانان پرورش افکار یا مربیان اخلاقی جامعه اکتفا کرده و قضاوت و توضیح آن را به عهده خوانندگان می گذاریم..." به این ترتیب روزنامه در هر شماره بخشی از تملقها و پشت هم اندازیهای عمده و اگره فرهنگی دوران بیست ساله را نقل می کند و البته این افشاگری به طبع همه خوش نمی آید و این و آنی هم هستند که همچنان که رسم چنین ایام چنین نظامهایی است، نامه ای می نویسند که آن کس که آن سخنان گهربار



را گفته است ما نبوده ایم؛ و یا که ما خود، دل پُر خون داشتیم و اما "در کفِ شیرِ نرِ خونخواره‌ای / غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟". بیست و هفتمین قسمت 'ماسکها را ...' در شماره ۹۸ (۱۳۲۱/۴/۴) منتشر شده است.

در روزهای نخست خرداد چند روزی آگهی می‌شود که "یادداشتهای زندان، دقیقترین یادداشتهایی که در زندان تهیه شده است بزودی در صفحه اول روزنامه مردم منتشر خواهد شد" (در شماره های ۷۳ مورخ ۶ خرداد و شماره های بعد از آن). انتشار این یادداشتهای از شماره ۸۰ (۱۴ خرداد ۱۳۲۱) آغاز می‌شود:

"نویسنده این یادداشتهای عمری طولانی را در زندانهای متعدد گذرانده و به چشم ناظر جنایات بسیاری بوده و بشخصه دستخوش مصائب فراوانی شده است. اکنون که ... هرکس هرچه در دل داشت گفت من نیز برای تبعیت از صلاحدید جمعی از آزادیخواهان در صدد برآمد آنچه که راجع به زندان در دفتر خاطر مضمبوط است بنگارم".

درین یادداشتهای که نخست در صفحه اول و سپس در صفحات داخلی به چاپ می‌رسد وقایع بدون رعایت تسلسل تاریخی بازگو می‌شود. از درگذشتگان با نام و نشان یاد می‌شود و از دیگر قربانیان بی ذکر نام. آخرین قسمت یادداشتهای در شماره ۱۰۹ (۱۷ تیر ۱۳۲۱) به چاپ رسیده است. سلسله یادداشتهای امضاء ندارد و فقط در شماره ۸۳ می‌نویسد به قلم "ا. ف." و دیگر هیچ! با توجه به اطلاعات نه چندان فراوانی که از زندانها و زندانیان دوران رضاشاهی در دست است، یادداشتهایی درخور توجهی خاص و مطالعه‌ای باحوصله. یکی دو ماهی بعد، در شهریور ماه، از شماره ۱۵۱ به بعد، بار دیگر در مردم سلسله مقالاتی با عنوان "یادداشتهای زندان" منتشر می‌شود. از آنجا که این نگارنده به شماره‌های منتشره در آن ایام دسترسی مستقیم نیافته است به درستی و روشنی نمی‌داند که آیا این مقالات شهریوری ادامه همان مقالات پیشین است که پس از ۱۷ تیر دیگر ادامه نیافته است و یا مقالاتی است از نویسنده‌ای دیگر؟

انور خامه‌ای می‌نویسد که "یادداشتهای زندان" از مقالاتی است که پس از جدائی از فاتح در مردم انتشار یافته است و از آرداشس است: "موضوع... را آرداشس می‌گفت و طبری برای او به صورت ادبی می‌نوشت". همو در حاشیه می‌افزاید که "این سلسله مقالات [که] در همان سالها به صورت کتاب با اسم مستعار آرداشس چاپ و منتشر شد [،] اخیراً ... از نو چاپ شده است منتها به اسم آقای طبری!" (انور خامه‌ای، یادشده، ص. ۴۱). "یادداشتهای زندان" در سال ۱۳۲۲ و با نام مستعار "آهنین" چاپ شده است.

#### ۱۹ - "محاکمه شاه سابق".

از اوائل سال ۱۳۲۱، یکی از محورهای اصلی در مطالب روزنامه، مسئله تعقیب و محاکمه و مجازات مسئولان دوره رضا شاه است. عنوان سرمقاله شماره ۳۹ (۱۳۲۱/۱/۱۷) چنین است: "محاکمه جنایتکاران". مردم در چند شماره متوالی مقالاتی را چاپ می‌کند در ترسیم چهره سرکوبگر سرپاس مختاری، رئیس شهربانی سالهای سیاه "عصر طلایی": "چند ملاقات با مختاری" از شماره ۷۷ (۱۱ خرداد ۱۳۲۱) تا شماره ۸۲ (۱۷ خرداد ۱۳۲۱). و از آن پس هم متن ادعانه‌های دادستان (مثلاً در شماره ۱۱۹، مورخ ۱۳۲۱/۴/۲۹ درباره قتل نصرت الدوله؛ در شماره ۱۲۱، مورخ ۱۳۲۱/۴/۳۱ درباره قاتلان مدرس؛ و در شماره ۱۳۰، ۱۳۲۱/۵/۱۲ علیه سرپاس مختاری) است که در روزنامه به چاپ می‌رسد و یا متن دادخواست و مدافعات و کلای مدافع (در مورد قتل مدرس نگ: ۱۲۶ و ۱۳۰). و در صدر روزنامه هم می‌خوانیم: "ملت ایران خواستار شدیدترین کیفر برای رکن‌الدین مختاری و همدستان اوست".

محاکمه سرپاس مختاری و همکاران، در روز سه شنبه ۳ مرداد ۱۳۲۱ آغاز می‌شود و ازین پس شرح جریان این محاکمه، مطلب اصلی روزنامه است. در جمعه ۹ مرداد (شماره ۱۲۸) سرمقاله روزنامه "محاکمه شاه سابق" عنوان دارد و از جمله می‌خوانیم:

"... جرائم شاه سابق را نمی‌توان احصاء نمود ولی آن را به طور فهرست می‌توان تحت پنج عنوان ذکر کرد:

۱ - نقض اصول قانون اساسی و سلب آزادی.

۲ - ایجاد رژیم ترور و استبداد شدید و فاسد کردن افراد ملت (میلیتاریزم و رژیم پلیسی).

۳ - غارت ثروت ملی "خرید املاک".

۴ - استفاده از کلیه نیروها و فعالیتهای ملی برای پیشرفت مقاصد خصوصی خویش. "دخالت نامشروع در دستگاه دولتی".

۵ - مقاومت مرتجعانه در مقابل عوامل ترقی و پیشرفت و اعمال زور و جبر برای نابودی آزادیخواهان "قتل - حبس - تبعید".

... ملت ایران اگر واقعاً می‌خواهد موجودیت خود را به ثبوت رساند و آتیۀ خود را تأمین کند باید محاکمه این مرد را مطالبه کند و او و شرکای او را به کیفر برساند و فقط به دادرسی مختار و عباس شش انگشتی و یکی دو سه نفر آژان شیرهای آدمکش اکتفا نکند. در صورتی که محاکمه حضوری شاه سابق مقدر نباشد حکم غیابی درباره او صادر کنید..."

البته روزنامه می‌پذیرد که در آن سالها ترقیاتی هم به تحقق پیوسته:

"کسی منکر نیست که در این بیست سال زندگی ایران ترقی کرده ولی این ترقی ناچیز که در ایجاد آن، فشار تمدن غربی و بیداری ملت مؤثرتر بود تا اراده شخص رضا خان، با ضایعات و تلفاتش قابل مقایسه نیست" (۱۳۲۱/۵/۹، ۱۲۸).

## ۲۰- فرهنگ و هنر در "مردم".

درست است که همانطور که دیدیم روزنامه در شماره ۳۴ (۱۰ فروردین ۱۳۲۱) می‌نویسد که ازین پس به شعر و ادب توجه بیشتری خواهد کرد اما در واقع از آغاز کار، روزنامه به فرهنگ و هنر توجه مستمر داشته است. از شماره ۱۲ (۱۳۲۰/۱۱/۲۲)، روزنامه ستونی باز می‌کند به عنوان "داستان امروز" و داستانی را چاپ می‌کند به نام "گردش در ده". بعدها، داستانهای کوتاه هدایت هم در این ستون به چاپ خواهد رسید. این داستانها بیشتر امضای نویسنده ندارد و گاهی هم با نامی مستعار امضاء شده است. البته از همان شماره دوم توجه به مطالب غیرخبری و غیر سیاسی یعنی متنهایی کوتاه و داستانی و با طعم و طنینی ادبی - اجتماعی به چشم می‌خورد: "زندگی دهقان"، "من یک کارگرم"، "خانه ای را که من اداره می‌کنم" و یا "دختر قالیباف". و نمونه‌هایی دیگر: "عمله بیکار" (۱۰)، "۱۳۲۰/۱۱/۲۲"، "گردش در ده" (۱۳۲۰/۱۱/۲۴)، "یکی رفت، یکی آمد" (۱۳، ۱۳۲۱/۱۱/۲۵) و یا "آموزگار" (۱۴)، "وصله ناجور" (۱۵-۱۶)، "کاروانسرا" (۱۸)، "میلیونر" (۱۹)، "دختر سبزی‌فروش" (شماره ۲۵)، "نازه‌وارد" (شماره ۲۶)، "دو رفیق" (شماره ۲۷)، "در یک شب طوفانی" (۳۱)، "املاقی" (۳۲) ووو.

از جمله آن داستانهای روز یکی هم هست با عنوان "بازگشت به ده" که در شماره های ۴۲-۴۶ (۲۴-۱۳۲۱/۱۱/۲۰) چاپ شده است و نویسنده آن "ط- ط" امضاء کرده است: احتمالاً احسان طبری. چرا که نه، که دیدیم که از همکاران ثابت مردم بود. موضوع بازگشت یک زندانی سیاسی است پس از دهسالی زندان به مولد خود به دیدار خویشان و کسان به دهی در مازندران. توصیفی از مناظر راه و کوهها و کوهستانها و جنگلهای سبز از پنجره قطار راه آهن و یاد ایام شیرین گذشته. نوشته‌ای آکنده از احساسات رقیق و غلیظ "رمانتیکی" و با اشاراتی به مظالم املاک اختصاصی و غصبها و "خریدنها" با "رضایت طرفین".... خواندن آن هیچ بد نیست لاف‌باز برای فهم اینکه در آن زمان "رالیسم سوسیالیستی" چه حضوری در ذهن "آژدائف" های در راه داشته است.

روزنامه پاورقی هم دارد. از شماره ۵، "ساواماروسف" اثر ماکسیم گورکی به ترجمه تقی مکی‌نژاد منتشر می‌شود که شاید نخستین ترجمه گورکی در زبان فارسی باشد. بعدها داستان دیگری از همین نویسنده را همین مترجم به فارسی بر می‌گرداند: "نویسنده‌ای که به خود دل‌باخته است" (۳۱، ۱۳۲۱/۱۲/۱۲). یکی دو نویسنده دیگر هم هستند که اول بار در روزنامه مردم به فارسی‌زبانان معرفی می‌شوند. کافکا و سارتر که هدایت آثاری از آنها را ترجمه می‌کند و سامرست موآم (و یا به نوشته مترجم آن روزش: "سامورست موگام") در شماره ۹۲ و پس از آن . شاید نخستین بار در صفحات این روزنامه باشد که آثاری از ایلینا اهرنبرگ، نویسنده شوروی، ("نوکرها" در شماره‌های ۶۴-۶۶ و "شهر مصیبت‌زده" در شماره‌های ۱۲۶-۱۱۲) و جان گالسورثی نویسنده انگلیسی ("کودک

بدبخت، شماره ۷۰) به فارسی ترجمه شده است. "چگونه فولاد آبدیده شد" اثر نیکلای آستروفسکی هم از شماره ۱۵۷ به صورت پاورقی در مردم به چاپ می‌رسد اما این ترجمه که به پیشنهاد آرداشس و به وسیله "یکی از افسران نیروی هوایی به نام رحمانی" (انور خامه‌ای، یاد شده، ج. ۲، ص. ۴۲) آغاز می‌شود به پایان نمی‌رسد و ده سالی بعد است که مترجم دیگری که "بهرام" امضاء می‌کند متن کامل کتاب را به فارسی بر می‌گرداند (نگ: نیکلای آستروفسکی، چگونه فولاد آبدیده شد؟ ترجمه بهرام، چاپ دوم: آلمان، سلسله انتشارات ارانی، ۱۳۵۲، ۵۱۴ ص. و خاصه به توضیح مترجم درباره کار خود در ص. ۶). در روزنامه سلسله مقاله‌ای هم درباره لاهوتی به چاپ می‌رسد با عنوان "شاعر ایرانی" (از شماره ۱۱۳ مورخ ۲۲ تیر ۱۳۲۱ تا شماره ۱۲۷ مورخ ۲۶ تیر ۱۳۲۱) و چه بسا این نخستین باری باشد که پس از سالیان دراز، در روزنامه‌های ایران از لاهوتی که اکنون دیگر در تاجیکستان شوروی زندگی می‌کند سخن می‌رود و به بزرگی یاد می‌شود.

در شماره ۱۸ (۲۹ بهمن ۱۳۲۰) روزنامه مقاله‌ای هم درباره "موسیقی ملی" چاپ می‌کند در انتقاد از کسانی که شیفته و واله موسیقی ایرانی هستند و انحصارطلبی می‌کنند و با تکیه بر "خصوصیات" آن (و از جمله ربع پرده) که به نوشته مردم، به خلاف ادعای ایرانی‌دوستان از ویژگیهای موسیقی ایرانی نیست و در دیگر انواع موسیقی هم وجود دارد)، بر موسیقی کلاسیک فرنگی حمله می‌آورند و با آموزش و گسترش آن مخالفت می‌کنند. بعید نیست که این مقاله واکنشی باشد به تحولات و تغییراتی که در آن زمان در اداره کل موسیقی کشور در جریان بود و به رفتن رئیسی که موسیقی فرنگی را ارج می‌نهاد، یعنی سرگرد غلامحسین مین‌باشیان، انجامید و به آمدن جانشینی که موسیقی ایرانی را بزرگ و گرامی می‌خواست، یعنی کلنل وزیری.

توجه روزنامه به تئاتر هم قابل ذکر است که در یکی از شماره‌ها، سرمقاله خود را به تئاتر اختصاص داده است و مناسبت این امر نمایشنامه "مردم" است که عبدالحسین نوشین به روی صحنه آورده است. در صفحه اول شماره ۶۱ مورخ ۲۳ اردیبهشت این آگهی به چشم می‌خورد:

"نمایش مردم *Topaze* / اقتباس ع. نوشین / به اشتراک لورتا، نوشین، خیرخواه، محتشم، سفرنگ، بهرامی / چهارشنبه سی‌ام و پنجشنبه سی و یکم / در سالن سینما تهران، خیابان اسلامبول. محل فروش بلیط: تجارتخانه خوجامیریان جنب سینما تهران. خیابان رفاهی، سلمانی نیک. کاشانی چهارراه لاله‌زار."

تا رسیدن موعد نمایش، دو سه باری این آگهی در صفحه اول روزنامه چاپ می‌شود و در صفحه اول شماره اول خرداد هم ضمن مقاله ستایش‌آمیزی درباره نمایشنامه و اجرای آن با شرکت "بهترین هنرپیشه‌های ایران" می‌خوانیم که "شاید این اولین مرتبه‌ای بود که در ایران یک نمایش درست سر وقت شروع شد و اگر گرمی هوای داخل سالن را فراموش کنیم انتظامات داخلی نیز به وجه خوبی رعایت می‌شد." نویسنده از نوشین می‌نویسد که "این جوانمرد در تاریکترین دوره سیاه گذشته این پیس را نمایش داد با وجود تهدید یکی از وزرای وقت که پس از خاتمه تئاتر به او اظهار داشته بود: آقای نوشین، معلوم می‌شود شما دشمن ندارید! خوب است دیگر اینگونه نمایشها را تکرار نکنید!"

در مجله دنیا انتقاداتی چند راجع به اولین نمایش توپاز ذکر شده بود که خوشبختانه تمام معایب گذشته در نمایش اخیر حذف شده بود...."

سرمقاله شماره سوم خرداد هم "تئاتر را تقویت کنید" عنوان دارد و پس از اشاره به "هیجان غریبی" که نمایش مردم "در این شهر ایجاد کرده است"، خبر می‌دهد که چه بسیارند کسانی که "با شور و اشتیاق فراوان تقاضای تجدید نمایش را دارند". نویسنده سپس می‌پرسد که

"آیا زمامداران ایران هیچ پی‌برده‌اند که تئاتر و نمایش چه حربه بزرگی در دست دولتهای بزرگ دنیا برای رهبری افکار و عقاید عمومی است؟ امروز ایران بیش از هر موقع دیگر احتیاج به اینگونه بنگاههای تبلیغاتی دارد. فقط چند نطق در رادیو تأثیری در افکار مردم ایران ندارد. بیست سال تبلیغات ارتجاعی کار خود را کرده است و امروز باید این اساسی که دموکراسی ایران را تهدید می‌کند ریشه‌کن نمود..." به نظر نویسنده "مردم ایران عاشق هنر هستند" و اضافه می‌کند که "شور و شغف [تماشاگران مردم]، مخصوصاً آن عده که

بلیطهای یک تومانی خریده بودند مؤید این نظریه ماست و تأییدیه دیگر بر این "نظریه"، "بنای ایرانی" است که "وقتی که نیمه می‌گیرد، با آن آواز می‌خواند و احساسات خود را ابراز می‌دارد، احساساتی که حاکی از روح ساده و بی‌آلایش اوست". با این حال نویسنده اضافه می‌کند: "اما باید سطح فکری و روحی او را بالا برد." و سرمقاله چنین پایان می‌یابد: "امروز روز عمل و تصمیم است. در این ساعات تاریخی باید منافع ملت و احتیاجات جامعه را در نظر گرفت. باید کاری کرد که ملت ایران نیز بتواند بار خود را با موفقیت به منزل مقصود برساند."

پرسی که همچنان در ذهن خواننده بی‌پاسخ می‌ماند نقش "تقویت تناثر" است در تأمین "موفقیت" ملت ایران "در رساندن" بار خود... به منزل مقصود، "آنهم" در این ساعات تاریخی؟ و این میان، با حصبه و قحطی و تورم و گرانی و بیکاری چه باید کرد؟ پرسشی بی‌پاسخ!

در همین شماره، روزنامه در صفحه اول آگهی می‌کند که "حد/یان از بندرسته، پاورقی جدید ما از امروز در صفحه سوم چاپ شده - به دقت بخوانید". می‌دانیم که این متن که چاپ آن در شماره ۷۸ مورخ ۱۳ خرداد به پایان می‌رسد، از نوشته‌های احسان طبری است که از اعضای هیئت تحریریه مردم بود و پیش ازین هم، در شماره ۲۸ مورخ ۹ اسفند ۱۳۲۰، مقاله‌ای ستایش‌آمیز در نقد و معرفی "رؤیا در شب نیمه تابستان" ترجمه مسعود فرزاد از نمایشنامه شکسپیر و "ورق‌پاره‌های زندان"، مجموعه داستانهای کوتاه بزرگ علوی نوشته است؛ نقدی که هنوز چندان به موازین رئالیسم سوسیالیستی تقید و پابندی ندارد.

در شماره ۹۵ مورخ اول تیر ۱۳۲۱، به این متن کوتاه محمدعلی افراشته درباره "کار و بیکاری" برمی‌خوریم که شاید از نوشته‌های نخستینی او هم باشد:

"جمعیت خانه‌ای که من عضو آن خانه هستم پنج نفر و جمعیت شهری که من در آن سکونت دارم (تهران) پانصد و پنجاه هزار نفر و جمعیت کشوری که تبعه آن هستم پانزده میلیون و جمعیت کره زمین که من یکی از احاد بنی‌آدم آن می‌باشم دو میلیارد نفر است. فرض می‌کنم تمام این مردم همه کار می‌کنند. بیکاره و تن‌پرور وجود خارجی ندارد. در چنین موقعی، اگر از اعضای خانه ما یک نفر تن‌آسائی کند به طوری که چهار نفر دیگر معاش او را تأمین نمایند آن وقت است که یک چهارم به کار و زحمت من و سه نفر دیگر اعضای آن خانه افزوده خواهد شد و اگر در تمام این شهر یک تریاکی یافت می‌شود یک پانصد و پنجاه هزارم به زحمت من و سایر همشهریهام اضافه می‌شود. چنانچه در تمام ایران یک نفر بیکاره وجود داشته باشد یک پانزده میلیونیم باید من و سایر هم‌میهنانم بیشتر تلاش کنیم و اگر یک نفر چینی و یا یک نفر برزیلی دلش نخواهد کار کند یک دومیلیاردم من و تمام بنی‌آدم باید بیشتر تقلا کنیم.

اگر این محاسبه را قبول دارید باید متأسفانه بگویم چون تعداد بیکاره روی زمین و در کشور و در شهر و در خانه ما زیاد است به این سبب ما ناچار عوض سه الی چهار ساعت کار روزانه، هشت، ده، دوازده ساعت کار می‌کنیم تا تعادل از دست نرود."

## ۲۱- تنزل نرخ ریال و عقد قرار داد مالی با انگلستان.

با اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، اقتصاد ایران نیز به اشغال متفقین در آمده است. ازین پس همه امکانات و تواناییهای موجود می‌بایست در خدمت مصالح جنگی متفقین به کار گرفته شود. و این چنین هم می‌شود.

این چنین بود که دولت فروغی در ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ در مذاکرات ترک مخاصمه با دو دولت شوروی و انگلستان متعهد شد که در طول مدت اشغال ایران همه گونه تسهیلات لازم را برای نیروهای متفقین فراهم سازد و آن دو متفق هم متعهد شدند که هم بیطرفی ایران را محترم شمارند و هم در پایان مخاصمات خاک ایران را ترک کنند. در واقع نرخ برابری جدید لیره با ریال از ۹ مهر ۱۳۲۰، یعنی چند روزی پس از "اشغال" ایران به کار بسته می‌شد: در آن روز به پیشنهاد مشرف نفیسی، وزیر دارائی، و به موجب تصویبنامه هیئت دولت، نرخ برابری ریال با

لیره تغییر کرد و قیمت فروش لیره، از ۶۸ ریال به ۱۴۰ ریال افزایش یافت یعنی که ارزش خارجی ریال بیش از صد در صد کاهش یافت.

چند ماهی بعد است که این توافقیها شکل رسمی می یابد و در پیمان اتحاد سه‌جانبه‌ای که میان ایران و انگلستان و شوروی در ۹ بهمن به امضاء می رسد منعکس می شود. این پیمان که بخش اعظم همان تعهدات مندرج در توافقنامه ترک مخاصمه را در بر می‌گرفت، مقرر می‌داشت که ترتیب و چگونگی تعیین و تأمین و پرداخت "تعهدات مالی" ناشی ازین فعالیتها و همچنین ناشی از حضور نیروهای متفقین در ایران، را یک یا چند قرارداد مخصوص که میان امضاء کنندگان منعقد خواهد شد معین خواهد کرد. تدوین و امضای قرارداد مخصوصی میان ایران و انگلیس برای روشن کردن جنبه‌های مالی و پولی تعهدات دوران اشغال چند ماهی دیگر به طول انجامید بی آنکه در آن تنزل ارزش ریال وقفه‌ای حاصل شود و ضمن اینکه به موجب اصل دول کامله الوداد، این مزایا شامل حال دیگر متفقین هم گردید.

از همان آغاز زمستان ۱۳۲۰، آن تصمیم به تنزل نرخ برابری لیره و ریال با اعتراضهای گوناگونی روبرو شد. در مجلس سیزدهم یکی از نمایندگان از وزیر دارائی، مُشرف نفیسی، چگونگی و چرایی چنین تصمیمی را سؤال کرد (جلسه ۲۸ دی ۱۳۲۰) و اما، با این توضیحات قضیه خاتمه نیافت.

شاید نخستین اشاره‌ای که به مسئله تنزل ارزش خارجی ریال در روزنامه دیده می‌شود چند روز بعد است در هیئت خبر کوچکی در دوم اسفند (شماره ۲۱):

"چون مدتی است راجع به نرخ ارز در مجلس شورای ملی و بعضی محافل رسمی مذاکراتی شده است قضیه مورد توجه دولت واقع گردیده و دولت تصمیم گرفته است کمیسیونی تشکیل و موضوع مورد مطالعه قرار گیرد. از مجلس هم ۱۲ نفر برای شرکت در کمیسیون انتخاب شده‌اند"

همین. نه توضیحی درباره آن "مذاکرات" در مجلس شورای ملی و بعضی محافل رسمی" و نه شرحی از کم و کیف خود قضیه. نامی هم از مُشرف نفیسی، وزیر دارائی وقت، در میان نیست، نه در تأیید و نه در تنقید! نشانه‌ای هم از مخالفت روزنامه با تغییر نرخ برابری لیره و ریال دیده نمی‌شود!

در هر حال، مُشرف نفیسی، وزیر دارائی، در ۵ اسفند مصاحبه‌ای با ارباب جرائد ترتیب می‌دهد تا اقدام دولت را توجیه کند و به آن دسته از "تصورات خلاف واقع" پاسخ دهد که "ابتدا از مخیله بعضی اشخاص منفعت‌پرست ظهور کرده و به بعضی اشخاص ساده‌لوح سرایت و در میان گروهی غیرآگاه منتشر شده است". مردم متن "بیانات" وزیر دارائی را در صفحه نخست شماره ششم اسفند خود چاپ می‌کند بی‌آنکه توضیح، تفسیر یا واکنشی به همراه بیاورد. این سکوت در شماره‌های بعدی نیز ادامه می‌یابد.

دو روزی بعد فروغی هیئت دولت خود را ترمیم می‌کند و مُشرف نفیسی در هیئت دولت جدید دیگر مقامی ندارد و جای خود را به یدالله عضدی داده است. اما دولت جدید فروغی عمری ندارد و چرا که وی از قبول مسئولیت نخست‌وزیری خودداری می‌کند و مجلس هم در ۱۶ اسفند به نخست‌وزیری علی سهیلی رأی اعتماد می‌دهد. محمود بدر وزیر دارائی جدید است و هموست که در ۵ خرداد ۱۳۲۱ قرارداد مالی را با دولت انگلستان امضاء می‌نماید و به این ترتیب آن تنزل نرخ برابری لیره و ریال که دولت ایران در همان روزهای نخستین اشغال (۹ مهر) به آن گردن نهاده بود، بالاخره با چند ماهی تأخیر به هیئت قرارداد مالی تازه‌ای در می‌آید. و در آن زمان هم کم نبودند کسانی که برین واقعیت انگشت می‌گذاشتند که نحوه رفتار مقامات ایرانی هم تجاوز به قوانین موجود بود و هم به زیان مصالح و منافع ایران!

تنزل ارزش خارجی ریال یکی از اقداماتی بود که تحت فشار بریتانیای کبیر صورت گرفت که متفقین برای تأمین مخارج خود در ایران به ریال احتیاج داشتند و تنزل ارزش خارجی پول ایران گره‌گشای کار ایشان می‌شد. یادآور هم باید شد که در آن زمان ریال ایران از اقرار لیره انگلیس بود و از پولهای تابع منطقه استرلینگ به حساب می‌آمد. مهمترین منبع درآمد ارزی ایران عواید و حق‌الامتیازی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران به لیره پرداخت می‌کرد و در بانکهای انگلستان نگهداری می‌شد. در سالهای پایانی دوران بیست ساله میان نرخهای رسمی و

غیررسمی ریال تفاوت قابل ملاحظه‌ای پدید آمده بود و به عبارت دیگر ارزش خارجی ریال تنزل کرده بود و نرخ مبادله آن در بازار آزاد / سیاه، فاصله بسیاری با نرخ رسمی آن گرفته بود. اما اکنون با افزایشی که مخارج متفقین در تقاضای ریال پدید می‌آورد، معلوم نبود که این ارزش چه افزایشی می‌یافت؟

پیش ازین دیدیم که روزنامه مردم پس از ۱۴ اسفند از انتشار باز می‌ایستد و این تعطیل تا ۱۰ فروردین به طول می‌انجامد. زمانی که روزنامه حیات از سر می‌گیرد همچنان هیچ اشاره‌ای به این قرارداد و نتایج خوب یا بد آن ندارد.

روزنامه در ۱۵ فروردین خلاصه‌ای از مصاحبه وزیر دارائی جدید را چاپ می‌کند که درباره ارزش گفته‌است: "نظارت دولت در ارز با پیش آمد جنگ طبعاً تغییراتی را ایجاد می‌کند" و "چگونگی این تغییرات... یکی از مهمترین مسائل مورد توجه" اوست و درین زمینه "مطالعات دقیقی شده و با اشخاص ذینفع تبادل افکار به عمل آمده است... اطمینان قطعی دارم که دولت خیلی زود تصمیم لازم در این باب اتخاذ خواهد کرد." درین زمینه و درین شماره و یا در شماره‌های بعدی، خواننده روزنامه نظر و سخنی از مردم‌نویسان نمی‌بیند. دوماهی پس ازین و با ده روزی هم تأخیر، روزنامه در ستون "خبرهای کشور" خود در شماره ۸۰ مورخ ۱۴ خرداد ۱۳۲۱ زیر عنوان "امضای قرارداد" می‌نویسد:

"دولت ایران با کشور متحد خود، انگلستان، در تاریخ پنجم خرداد مطابق با ۲۴ مه قراردادی مالی در خصوص مسائل مختلفه فنی امضاء کرده‌اند. تعیین نرخ تسعیر 'ریال-لیره' از قرار ۱۲۸ تا ۱۳۰ [ریال] یک لیره انگلیسی که در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۱، از طرف دولت ایران اعلام گردید در قرارداد مزبور قید شده‌است." (تأکید/ازین نگارنده).

اینست همه آنچه درباره اقدامی نوشته شده‌است که در همان زمان هم انتقادات شدیدی را برانگیخت. مردم از قراردادی خبر می‌دهد که دولت ایران با "کشور متحد خود" درباره "مسائل مختلفه فنی" منعقد کرده است و با درایت تمام ازین فرصت هم استفاده کرده است تا تصمیمی را که نه ماهی پیش برای تنزل ارزش خارجی پول خود گرفته بوده است درین قرارداد، اگر نه بچپاند، لاقابل بگنجانند! و بیچاره آن "کشور متحد خود" بعدها در مجلس چهاردهم نیز مسئله تنزل نرخ لیره و قرارداد مالی با انگلستان بار دیگر طرح شد و خاصه دکتر مصدق ازین بیقانونیهای تنزل نرخ ریال و از زیانهای هنگفتی که ازین راه به اقتصاد و مالیه ایران تحمیل شده است سخن گفت اما گردانندگان مردم که برخی ازیشان درین مجلس به نمایندگی انتخاب شده بودند در آن اعتراضات هم خاموشی گزیدند، همچنانکه در مردم هم خاموش مانده بودند و تنها از "ثمرات نیکوی" انعقاد اتحاد با دو دولت همسایه نوشته بودند!

نیروهای متفقین بر ای تامین هزینه های ریالی خود در ایران، نیاز به ریال دارند و در نتیجه دولت می‌بایست به نشر اسکناس تازه اقدام کند و بر حجم اسکناس درگردش بیفزاید. این چنین است که در ۱۱ فروردین ۱۳۲۱ دولت لایحه‌ای به مجلس "تقدیم می‌کند" برای کسب اجازه برای نشر ۷۰۰ میلیون ریال اسکناس. روزنامه در شماره ۱۸ فروردین خود سرمقاله خود را به این موضوع اختصاص داده‌است: "در اطراف لایحه افزایش اسکناس". روزنامه با این لایحه مخالفت می‌کند که نشر اسکناس باعث تورم است و به زیان مستخدمین دولت و خدمه و کارگران. و وعده می‌کند که باز هم درین زمینه بنویسد. ولی دیگر نمی‌نویسد که این وعده مردم هم وعده خوبان است.

## ۲۲- مردم و واکنشهایی که بر می‌انگیزد.

نگاهی به شماره‌های روزنامه تا آغاز مرداد ماه نشان می‌دهد که کار روزنامه گهگاه با تلاطم و توقف و توقیف هم همراه بوده است. انتشار روزنامه برخی پرسشها در ذهن و زبان و دهان این و آن آفریده است و این پرسشها تا مرز "تهمت" هم به پیش رفته است. سرمقاله شماره ۸ (۱۳۲۱/۱۱/۱۹) که "کارخانه تهمت‌سازی" عنوان دارد به پاسخگویی برخاسته است:

”تا کنون هشت شماره از این روزنامه منتشرشده و هرروز یک عنوان و شهرت مخصوصی از کارخانه تهمت‌سازی درباره آن بیرون آمده است. یکی می‌گوید: ”این روزنامه دست چپ می‌باشد.“ دیگری می‌گوید: ”چون روزنامه مردم طرفدار اصول دموکراسی است، پس متفقین کمک به این روزنامه می‌کنند.“ یکی شهرت می‌دهد که این روزنامه آلت یک نفر است.

ما می‌خواستیم اقلاً شش ماه از عمر این روزنامه بگذرد تا بعد سازمان و حساب درآمد و هزینه آن را برای توده زحمتکش، یعنی اکثریت مردم ایران که این روزنامه پشتیبان آنهاست، چاپ و منتشر کنیم و باز می‌خواستیم که مناعت به خرج داده و تهمت‌هایی که به ما زده می‌شود را با نظر بی‌اعتنایی بنگریم و خاموش بنشینیم ولی می‌بینیم که دستگاه و کارخانه تهمت‌سازی با تمام قوای خود در هر محفل و انجمنی آغاز بهتان زدن و توهین را گذاشته و به مشوب کردن ذهن جامعه درباره ما پرداخته است، لذا لازم دانستیم که سازمان خود را برای خوانندگان و توده مردم شرح بدهیم و بگذاریم دیگران هرچه می‌خواهند بگویند.“

در پی این مقدمه سرمقاله نویسی می‌نویسد که

”امتیاز این روزنامه با آقای نوعی و ایشان مدیر مسئول روزنامه مردم می‌باشد... برای آنکه اداره کردن امور داخلی این روزنامه مانند سایر روزنامه های کشور که به دست افراد اداره می‌شود نبوده و مانند سایر جراید دنیا باشد، شرکتی به نام شرکت سهامی چاپ روزنامه، تأسیس شده که همه امور داخلی را به عهده گرفته است. این شرکت از عده‌ای تشکیل شده که نام آنها در دفتر ثبت شرکتها به ثبت رسیده است و از یک طرف سرمایه آن را پرداخته اند و از طرف دیگر با صرف وقت بدون دریافت مزد خود به نگارشهای روزنامه کمک می‌کنند.“ بالاخره می‌خوانیم که ”همه حسابهای این شرکت در دفاتر پلمب شده تنظیم و برای بازدید آنها می‌کنند که علاقمند به پیشرفت این روزنامه ملی هستند موجود می‌باشد و در آخر سال هم بیلان شرکت چاپ و جریبات آن به نظر خوانندگان خواهد رسید“ و بعد هم اضافه می‌شود که ”ما امیدوار به کمک و معاونت مالی مردم هستیم و بس و روزی نیست که ورقه های اعانه پنجاه ریالی را خریداری نکنند.“

روزنامه تهمت سازان را هم معرفی می‌کند:

”یک دسته مردم سفلۀ پست بی‌حقیقت... که هرکار نیک و هر قدم پاکی را می‌خواهند با تهمت و افترا ملوث کنند... اینها در لباس ریا و سالوس و خدعه و فریب خود را میهن پرست و مخالفان خود را میهن فروش می‌خوانند... اینها همان تمجیدکنندگان رژیم سابق و انتقادکنندگان همان رژیم از شهریور به بعد هستند. اینها طرفدار هیتلر و آلمان بودند و هستند و با همسایگان ما یعنی دولتین شوروی و انگلیس مخالف می‌باشند و مردمان جاهل را هر روز ... به وعده و نوید فتح آلمان امیدوار می‌سازند... این شیادان به ظاهر میهن پرست گرگ‌هایی هستند در لباس میش“، مخالف ”هر نیت پاک و قصد خیر برای رفاه و آسایش مردم ایران“ و افترازن و تهمت ساز برای ”خیرخواهان و پاکدلان“. سرمقاله این چنین پایان می‌یابد: ”ما ایران پرست بوده و هستیم و مصالح کشور و توده ایرانی را هم در قیام برعلیه ظلم و دیکتاتوری می‌دانیم و آشکار هم می‌گوییم که زنده باد آزادی و مساوات و مرده باد ستمگری و مفتخوری.“

پس، از همان آغاز، انتشار مردم آنچنان پرسش انگیز است که گردانندگان را به توضیح و پاسخگویی و حمله متقابل بر می‌انگیزد. و به احتمال زیاد، این فضای عنادآمیز همچنان دوام آورده است که یکی دو هفته‌ای بعد (شماره ۲۵، ۱۳۲۰/۱۲/۶) بار دیگر سرمقاله به ”احساسات مردم نسبت به روزنامه ما“ اختصاص یافته است. این بار می‌خوانیم که

”روزنامه ما از اغراض شخصی و آلودگیهای دیگر مبراست و جز خدمت به اجتماع و پشتیبانی از منافع واقعی ملت ایران منظوری ندارد... و فقط عشق به آزادی و دموکراسی و میهن پرستی محرک نویسندگان و کارکنان آن بوده است و هرگز از تهمت‌های سست دشمنان و انتشارات دروغ و خالی از حقیقت مردمان ساده لوح و بی‌اطلاع نهراسیده و با یک ایمان کامل و عقیدهٔ راسخ به کار خود ادامه داده‌ایم.“ سرمقاله ادامه می‌دهد که ”راجع به روزنامه، از دور و نزدیک سخنان بسیاری گفته شد و احساسات مختلف و متضاد به صورت نامه و

تلفن و تلگراف برای این اداره رسید. به طور کلی از بررسی مجموع این نامه‌ها چنین استنباط می‌شود که در این کشور مردم روشن‌فکر و آزادیخواه بسیارند و با وجود تبلیغات زیاد... مخالفین [علیه روزنامه]، نیت پاک مؤسسين آن را درک کرده و از هرگونه پشتیبانی مادی و معنوی دریغ ننموده‌اند. سرمقاله سپس می‌نویسد که "تاکنون مقدار زیادی از... اوراق [اعانه پنجاه ریالی روزنامه] خریده شده است... [و] اشخاص داوطلبانه و به صرف احساسات خود چنین اقدامی را نموده‌اند. هر روز "بسیاری از اشخاص به اداره روزنامه آمده و بدون ذکر اسم خود اوراق اعانه را می‌خرند".

از ولایات هم نامه‌های تشویق‌آمیز بسیاری واصل شده است که "لقاً و جوهی برای خرید اوراق اعانه ارسال کرده‌اند". همین "امروز [هم] چندین پاکت از ولایات (زنجان، اصفهان، رشت) رسیده است". از اصفهان فرستنده ناشناس است اما ضمن "مقاله مفصلی" نوشته است که باتوجه به "روش نوین" روزنامه در مبارزه "با ارتجاع و ظلم و استبداد" و اینکه مرام روزنامه هم "پشتیبانی از کسانی [است] که با فکر و یا بازوی خود کار کرده از حاصل دسترنج خود نان می‌خورند... ما امضاءکنندگان اینک سیصد و پنجاه ریال برای خرید هفت برگ اعانه لقا ارسال می‌داریم". سرمقاله‌نویس می‌نویسد که از رشت هم خانمی نوشته است که "آنقدر که من فهمیدم هیچ روزنامه‌ای تاکنون در ایران بدین طریق از بیچارگان هواخواهی نگرفته‌است. چون شما هواخواه ما هستید بر ماست که آنچه از دستمان بر می‌آید به شما کمک کنیم". همراه صد ریال. سرمقاله پس از "سپاسگزاری از همه اشخاصی که از دور و نزدیک به این روزنامه کمک کرده‌اند و به انواع و اقسام وسائل ما را تشویق نموده‌اند" و یادآوری اینکه "تنها پشتیبان و مشوق ما در روزنامه‌نگاری، همین احساسات پاک و بی‌آلایش مردم است... به آنهایی که روزنامه ما را تحریم نموده و هر روز از روی غرض‌ورزی و برای پیشرفت مقاصد شوم دیگران نسبت تازه‌ای به ما می‌دهند با صدای بلند می‌گوئیم... تا آنجا که مقدور باشد مبارزه اجتماعی خود را ادامه خواهیم داد و اطمینان داریم که سرانجام حق و عدالت بر ظلم و شقاوت فائق خواهد شد".

در شماره‌های بعدی، دیگر اشاره ای به این مباحث افتراآمیز نمی‌بینیم.

روزنامه با شماره ۵۸ خود توقیف می‌شود (۱۳۲۱/۲/۵) و دو هفته‌ای در توقیف می‌ماند و شماره بعد در ۲۱ اردیبهشت منتشر می‌شود و در سرمقاله خود و با عنوان "بازگشت" از "توقیف پانزده روزه روزنامه" صحبت می‌کند که "موجب تأثر بسیاری از آزادفکران این کشور شد" بی آن که به صراحت به علت توقیف اشاره‌ای کند. در آغاز تشکر از همدردی "همکاران قلمی" است و سپس می‌خوانیم که

"روزنامه مردم از بدو تأسیس خود رویه صریح و جدی پیش گرفت و بدون اینکه بیم و هراسی به دل راه دهد با کمال وضوح نظریات خود را اعلام نمود. نویسندگان این روزنامه بی‌پروا عقاید خود را ابراز کردند و بدون اینکه انتظار بهار یا تابستان یا فصل دیگری را بکشند، علناً ضدیت و مبارزه با استبداد و بیدادگری و قلدری و فاشیسم را شعار خود قرار دادند". از آنچه به دنبال می‌آید می‌توان نتیجه گرفت که مقالات انتقادی روزنامه درباره دوران بیست ساله موجب اصلی این توقیف بوده است: "روزنامه ما مانند گذشته طرفدار جدی دموکراسی و آزادی خواهد بود، حقایق را با صراحت و روشنی تذکر خواهد داد، ماسکها را بر خواهد داشت و قیافه حقیقی پهلوانان دوره گذشته را مجسم خواهد کرد". در پایان "روزنامه مردم بار دیگر علناً اعلام می‌کند که رویه آن پشتیبانی کامل از اصول آزادی و دموکراسی و رعایت قوانین و مقررات حکومت مشروطه و مخصوصاً قانون اساسی و مبارزه جدی با هرگونه افکار ارتجاعی و اصول دیکتاتوری و فاشیسم و همچنین ضدیت با متملقین و خائنین و جنایتکاران حکومت سابق است".

در همین شماره متن کوتاهی هم در صفحه اول درباره "وحدت ملی" چاپ شده است تا تصریح کند که به بهانه حفظ وحدت ملی نمی‌توان زبانها را بست و قلمها را شکست:

"... متأسفانه از گوشه و کنار شنیده می‌شود بعضیها می‌خواهند... فکر 'وحدت ملی'... را وسیله قرار دهند که دردهای بسیاری که در سینه‌ها نهفته شده پنهان بماند و ایادی استبدادی و دیکتاتوری و قلدری در مقامات خود پایدار باشند، آزادی مطبوعات محدود گردد، دزدان و غارتگرانی که خون مردم این کشور را در بیست



سال گذشته مکیده‌اند بی‌محاکمه و بازخواست باشند، خائنین به مملکت با لباس تازه خود جنت مکان شوند ، متملقین و کاسه‌لیسان آسوده زندگی کنند، محترکین گندمهای خود را پنهان کرده و به بهای گزافی بفروشند. گروهی استفاده‌چیان می‌خواهند تحت عنوان وحدت ملی دهنها را ببندند، قلمها را بشکنند، سینه‌ها را چاک دهند، گویندگان حرف حق را خفه کنند و دسته‌ای راه بیندازند که به وسیله آن همان کارهای بیست سال گذشته را ادامه دهند...“

و البته که روزنامه مخالف است و از پای هم نمی‌نشیند. در صدر صفحه اول این شعار چاپ شده است که ”آزادیخواهان ایران، بر علیه ارتجاع داخلی و فاشیسم متحد شوید“. ازین پس، در مشی روزنامه تغییری به چشم نمی‌آید و در رسیدن محاکمه سرپاس مختاری و همکاران هم فرصتی است تا افشاگری استبداد رضاشاهی همچنان دوام یابد. انور خامه‌ای می‌نویسد که

”دولت نیز چندان میانه خوبی با ما نداشت. در مدت کمتر از ۱۲ ماه، دو یا سه بار، درست یادم نیست، روزنامه را توقیف کرد. یکبار به مناسبت مقاله‌ای بود که ما در تأیید اعتصاب کارگران ساختمانی کاخ دارائی (به رهبری زوولون) نوشته بودیم... توقیفهای دیگر را به خاطر مناسبت به چه مناسبت بود. البته همه توقیفها به استناد ماده ۵ قانون حکومت نظامی بود“ (ص. ۳۹).

تا مرداد ماه روزنامه یکبار از توقیف خود صحبت می‌کند که آنهم همچنان که می‌بینیم به اعتصاب کارگران ساختمان وزارت دارائی ارتباطی ندارد. شاید اشاره خامه‌ای به آن تعطیلی ناگهانی روزنامه باشد(نگ: پیش/ازین). که در فاصله انتشار شماره ۳۳ (۱۴ اسفند ۱۳۲۰) و شماره ۳۴ (۱۰ فروردین ۱۳۲۱) پیش آمده؟

### ۲۳- فروپاشی جبهه ضدفاشیست.

حیات روزنامه بی‌تلاطم و کشمکش نیست. روابط مؤتلفان کم‌کم بحرانی می‌شود. نه از آغاز این بحران اطلاع دقیقی در دست است و نه از تحول و کیفیت آن. ازین بحران که ریشه در همکاری با فاتح دارد، دو روایت در دست است. یکی از ایرج اسکندری و دیگری از آرداشس. هر دو به تحریکات او اشاره دارند البته با زیر و بمهایی که بی اهمیت هم نیست. روایت دیگری از جدائی را انور خامه‌ای به دست داده است. دقت در این روایات، ما را از جریان جدایی و پایان کار مطلع می‌کند.

ایرج اسکندری در خاطرات خود می‌نویسد:

در آغاز فاتح در کار اداره روزنامه دست ما را باز می‌گذاشت و با ما مخالفتی نمی‌کرد ”بطوری که در مسائلی که مطرح می‌کردیم و به هیچ وجه باب مذاق شرکت نفت نبود، ابراز مخالفتی نمی‌کرد، مثلاً دکتر مُشرف نفیسی که وزیر دارائی وقت بود، برابری لیره را به ۱۳ تومان تسعیر کرده بود و ما شدیداً به مُشرف نفیسی و به انگلستان به عنوان اینکه کلاه بر سر مردم ایران گذاشته‌اند، حملات شدیدی می‌کردیم و سیاست مالی وزیر دارائی را به شدت می‌کوبیدیم که در واقع حمله به انگلیسها بود. در آن موقع ارتش آلمان در شوروی پیش می‌رفت ولی هنوز به استالینگراد نرسیده بود. اخباری که می‌رسید بیشتر مربوط بود به پیشرفت قوای آلمانها. ما کوچکترین موفقیتی را که در اعلامیه شورویها داده می‌شد چاپ می‌کردیم. البته این را هم نباید مخفی بکنم که در مورد موفقیت‌هایی که انگلیسها در آفریقا به دست آورده و می‌آوردند یا سکوت می‌کردیم و یا به اختصار صحبت می‌نمودیم. می‌گفتم اینها را بگذارید و مثلاً پیشرفت و موفقیت ارتش سرخ را با حروف درشت چاپ کنید. تمام اینها را فاتح تحمل می‌کرد و می‌گفت: ’بله، درسته بالاخره اینها دارند می‌جنگند و فداکاری می‌کنند‘. بعد ما یک ستونی در روزنامه باز کردیم به عنوان ”ماسکها را بردارید“ که مبتکر آن خود من بودم. تحت این عنوان ما به باقیماندگان رژیم رضاشاهی که اغلب عامل انگلستان بودند، حملات جدی و شدیدی می‌کردیم. البته این کار با سیاست فاتح جور در نمی‌آمد“ (ایرج اسکندری، خاطرات...، یادشده، ص. ۴۳-۴۲).

پس به نظر ایرج اسکندری، فاتح که شورویخواهی مؤتلفان را تحمل می‌کرد نه از افشای عصر پهلوی و عمالش دل خوشی داشت و نه از به نقد کشیده شدن سیاست بریتانیا در ایران. او مثالهایی هم درتأیید سخنان خود ذکر می‌کند که به سختی در صفحات روزنامه جای پای گذاشته‌اند. پیش ازین دیدیم که چاپ سلسله مقالات "ماسکها را بردارید" از ۲۱ فروردین ۱۳۲۱ آغاز می‌شود و تا اوایل خرداد هم ادامه می‌یابد. باز هم دیدیم که بسیار محتمل است که انتقادات روزنامه از دوران پهلوی یکی از علل (علت اصلی؟) توقیف آن در ۵ اردیبهشت ۱۳۲۱ باشد. اما آن "حملات شدید" به مُشرف نفیسی و انگلستان، علی‌القاعده، می‌بایست درمورد تنزل ارزش خارجی ریال باشد: به گفته اسکندری روزنامه به این مناسبت از مشرف نفیسی انتقاد می‌کرده است و این امر موجب تکدر خاطر فاتح را فراهم آورده است. اما روشن نیست که اشاره او به چیست! شاید آن اشاره ایرج اسکندری به مقالاتی باشد در شماره‌هایی چاپ شده پس از مرداد ماه ۱۳۲۱، یعنی آن شماره‌هایی که در دسترس این نگارنده نیست. هر چند که در آن ایام دیگر مُشرف نفیسی در مسئولیتی نبوده است. شاید هم از حمایت روزنامه از اعتصابیان ساختمان وزرات دارائی سرچشمه گرفته باشد؟ شاید هم که حافظه یاری نکرده باشد؟ این هم پرسشی دیگر است؛ اما پرسش دیگری تر آنگاه مطرح می‌شود که نگاهی بیندازیم و این انتقادات را در صفحات مردم جستجو کنیم. نه نشانی از انتقاد و نه ذکری از مُشرف نفیسی!

اسکندری می‌نویسد که همه کارها دست ما بود و هرچه می‌خواستیم می‌کردیم. بالاخره (اما کی؟ معلوم نمی‌کند!) کاسه صبر فاتح لبریز می‌شود و تحمل نمی‌کند: دیگر

"کار به جایی رسیده که درین روزنامه یا شما باید باشید و یا من... شما مطالبی در روزنامه می‌نویسید که باعث می‌شود روابط مرا با دوستان خیلی نزدیکم به هم بزنند... بنابراین یا باید این روزنامه را من اداره کنم و خودم بنویسم و یا اینکه فقط شما مسئول آن باشید ولی دوتایی نمی‌شود چون مسئولیت به گردن من می‌افتد و چون شما در هیئت تحریریه اکثریت دارید از دست من کاری ساخته نیست" (ایرج اسکندری، خاطرات، یادشده، ص. ۴۶ - ۴۵).

اسکندری بر ضرورت همکاری تکیه می‌کند و برای بهبود کار و رفع سوء تفاهمات پیشنهادهایی می‌کند که فاتح نمی‌پذیرد و روزنامه را رها می‌کند. اسکندری بار دیگری هم در صحبت ازین ماجرای همکاری و جدایی گفته است:

[فاتح] "پذیرفت که هیئت تحریریه پنج نفری، چهار نفر شما و یک نفر من، به وجود آید. ظاهراً به خودش خیلی مطمئن بود. بعداً هر وقت مقاله‌ای می‌آورد ما بعد از تصحیح چاپ می‌کردیم یا اصلاً چاپ نمی‌کردیم. وقتی اعتراض می‌کرد می‌گفتم هیئت تحریریه تصمیم گرفته است. بعد از مدتی گفت 'یا شما بروید و یا من می‌روم'. من گفتم که 'ما نمی‌رویم ولی پیشنهاد می‌کنم که حق وتو برای اعضاء قائل شویم' ولی او موافقت نکرد و رفت" (پای حرفهای ایرج، یاد شده، ص. ۲۴۳).

از چگونگی این مذاکرات، اسکندری در جای دیگر بیشتر هم گفته‌است که درباره آن پیشنهاد "حق وتو" فاتح "گفت: 'نه آقای اسکندری این کار فایده‌ای ندارد و به درد من نمی‌خورد'. گفتم: 'پس در این صورت شما تصمیم گرفته‌اید روزنامه را به هم بزنید'. گفت: 'بله'. گفتم: 'خوب، بنده چنین تصمیمی ندارم. من مأمور کمیته مرکزی حزب هستم، مراتب را به کمیته مرکزی گزارش می‌دهم و هر تصمیمی که کمیته مزبور اتخاذ کرد به همان قرار عمل می‌کنیم'."

اسکندری روشن نمی‌گوید که مقصودش کدام کمیته است: "هسته کمونیستی پنج نفری" و یا آن "کمیته علنی"؟ اما می‌نویسد به کمیته که اطلاع دادم

"که آقای فاتح دارد از زیرش در می‌رود... گفتند که 'کار را ادامه دهید'، ما هم به همان نحو ادامه دادیم. فاتح آمد و گفت که دیگر در روزنامه نخواهد بود، ما هم اصرار ظاهری و تشریفاتی به او کردیم که آقا خوب نیست، ... اتحاد ضدفاشیستی که با این حرفها از بین نمی‌رود، این کار را نکنید، هنوز جنگ ادامه دارد و ازین قبیل حرفها. ما قطع داشتیم که تصمیم او برگشت ندارد زیرا به او گفته بودند که روزنامه را رها کند،

زیرا این روزنامه دارد ما را به سوی دیگری می‌کشاند. فاتح برای همیشه هیئت تحریریه و روزنامه را ترک کرد. ولی چند روزی بعد تلفن می‌کند "که آقا میز و صندلی و تلفن و اینها مال ماست. آنها را باید بدهید" و از اسکندری جواب می‌شنود که "خیلی معذرت می‌خواهم. اینها دیگر جزو اموال روزنامه است و شما آنها را به روزنامه هدیه کرده‌اید... و من متأسفم که به عنوان مسئول روزنامه نمی‌توانم آنها را به شما مسترد کنم. خلاصه آنها را صاحب شدیم و هم محل روزنامه را که از آن به بعد البته پرداخت مال الاجاره‌اش به عهده ما بود، همچنین حقوق افراد را می‌بایستی خودمان بپردازیم" (ایرج اسکندری، خاطرات، یادشده، ص. ۴۷).

اما در واقع اقدامات فاتح "دو روز" پیش ازین شروع شده است با سعی در تطمیع صفر نوعی، صاحب امتیاز روزنامه، که این یک هم به دیدار ایرج اسکندری می‌رود که "رفیق اسکندری... می‌خواهم یک چیزی را حتماً... به شما اطلاع دهم... پریروز آقای فاتح مرا خواست و به من گفت: 'ده هزار تومان به تو می‌دهم و تو امتیاز روزنامه را به من منتقل کن'. به او گفتم که 'من این را باید به آقای اسکندری بگویم'. گفت: 'نه، لازم نیست... من همینطوری گفتم... گفتم که 'من چاره‌ای جز اینکه به آقای اسکندری بگویم ندارم. اگر ایشان تصویب کردند قبول می‌کنم والا خیر'. فاتح اصرار می‌کند که گفتن ندارد و صفر نوعی هم نمی‌پذیرد و "از آنجا بلند شده" و یکراست می‌آید پیش [اسکندری] و داستان را... به [او] می‌گوید: "وقتی حرفهای صفر نوعی را شنیدم از جای خود بلند شده و او را در آغوش گرفته بوسیدم. به او گفتم: 'واقعاً به تو تبریک می‌گویم'. این جریان در من تأثیر عجیبی کرد، یعنی این مرد با آن وضع مالی فلاکت‌بار از ده هزار تومان آن موقع چشم‌پوشی کرد و به پیشنهاد فاتح، با یک دنیا بزرگی و شرف، وقعی نگذاشت. به او گفتم: 'کاری نداشته باش. من چنان وانمود می‌کنم که تو موضوع را به من نگفته‌ای'. گذشت و من چیزی به روی خود نیاوردم... دو روز بعد... است که فاتح می‌آید و آن مذاکرات می‌شود و اسکندری پیشنهاد حق و تو را می‌کند و او هم نمی‌پذیرد و بالاخره همکاری پایان می‌گیرد (پیشین، ص. ۴۵).

در هر حال طبق این روایت، با رفتن فاتح، دیگر روزنامه می‌ماند و ایرج اسکندری و یارانش. اسکندری می‌گوید که مدت همکاری با فاتح "شش ماه" و "شاید کمتر" بود (پیشین، ص. ۴۷). یعنی که همکاری در "جبهه واحد ضدفاشیست" که در ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ آغاز شده در حدود تیر ماه ۱۳۲۱ پایان گرفته است. و در هر حال اسکندری تصریح می‌کند که تا فاتح هست، "وجوهات و حقوقات" روزنامه از آن سو می‌آید. پس واقعاً فاتح تا کی مانده است؟ و "جبهه واحد ضدفاشیست" تا چه زمان دوام یافته است و وجوهات تا چه زمان می‌آمده است؟ با "خاطرات" انور خامه‌ای "دوران کوتاه زندگی" روزنامه از روشنائیها و صراحت‌های بیشتری برخوردار می‌شود. به نظر او این "دوران" از "دو مرحله کاملاً مشخص" تشکیل شده است: "مرحله اول" که "دوران همکاری با فاتح و عناصر متمایل به سیاست انگلیس" است و "مرحله دوم" که آن را "دوره کنار گذاشتن تمام این عناصر و جدائی کامل از این سیاست می‌توان دانست". و

"انتقال از مرحله اول به مرحله دوم به صورت نوعی کودتا... صورت گرفت که گرداننده اصلی آن آرداشس و اجراکنندگان آن ما جوانان یعنی من، متقی و قریشی و... بودیم". خامه‌ای در شرح "این کودتا" و "ریشه‌های آن" می‌نویسد که "ما جوانان فقط در تلاش معاش و در جستجوی شغل حاضر به کار کردن در روزنامه شده بودیم، والا از همان آغاز از طرز اداره روزنامه بخصوص شرکت فاتح و روش محافظه‌کارانه هیئت تحریریه ناراضی بودیم". بالاخره "تحول شرایط اجتماعی از یکسو و دخالت آرداشس در این روزنامه به تدریج موجب آن گردید که برای دگرگون ساختن این وضع قیام و اقدام کنیم". در نظر خامه‌ای "تحول شرایط اجتماعی" با روی کار آمدن دولت سهیلی (۱۶ اسفند ۱۳۲۰) آغاز می‌شود

که

”هم در روابط خود با متفقین کمتر یکجانبه رفتار می‌کرد و اگر دست انگلیسها را کاملاً باز گذاشته بود دست شورویها را هم نمی‌بست و هم آزادی بیشتری برای حزب توده و روزنامه‌ها و جمعیت‌های چپگرا قائل بود. به همین مناسبت، هم مقامات شوروی و هم رهبران حزب توده نسبت به سهیلی خوشبین تر از فروغی بودند. کابینه قوام‌السلطنه که ... در مرداد ۱۳۲۱ روی کار آمد باز هم در این هر دو جهت از حکومت سهیلی فراتر رفت به طوریکه مورد موافقت و پشتیبانی سیاست شوروی قرار گرفت و همکاری و خوشبینی عده‌ای از گردانندگان حزب توده (عباس اسکندری، ایرج اسکندری، دکتر یزدی، دکتر رادمنش، شیخ محمد یزدی، رضا روستا و دار و دستة آنها) را جلب کرد.“ درین ایام آهسته آهسته و با تحولاتی که در جبهه‌های جنگ شوروی روی می‌داد و خاصه با مقاومت ارتش سرخ در استالینگراد (مهر- دی ۱۳۲۱)، چهره جنگ هم رو به تغییر می‌رفت (پیروزی استالینگراد: ۱۳ بهمن ۱۳۲۱). ”به هر حال اثر تمام این حوادث بر روی ما جوانان که در روزنامه مردم کار می‌کردیم این بود که... بکوشیم ... عوامل [انگلیس] را از روزنامه طرد کنیم و این روزنامه را به صورت ارگان عناصر چپگرای حزب توده درآوریم. آرداشس در تشویق ما نقش مهمی را انجام می‌داد. وی چون در آن هنگام در حزب توده هیچ سمت رسمی نداشت و در عین حال از روزنامه سیاست و روش محافظه‌کارانه آن و بند و بستهای عباس اسکندری و رهبران جناح راست حزب با قوام‌السلطنه بیزار بود، به تدریج روزنامه مردم را پایگاه خود قرار داد و اغلب روزها به آنجا می‌آمد و با ما صحبت می‌کرد. بر اثر این شرایط ما شروع کردیم به انتشار مقالاتی که با خط مشی قراردادی این روزنامه مخالف یعنی به‌طور تلویحی یا آشکار چپگرا یا حاوی انتقاد از سیاست انگلستان بود... این مقالات مرتباً مورد انتقاد و اعتراض نراقی و گاهی تذکرات علوی و اسکندری قرار می‌گرفت و حتی بعضی اوقات منجر به کشمکش می‌شد. با وجود این ما... اهمیت نمی‌دادیم و همچنان کار خود را دنبال می‌کردیم و آنها هم کاری از دستشان بر نمی‌آمد چون آنقدر در جاهای دیگر مشغولیات داشتند که به این روزنامه نمی‌رسیدند.“

در همین ایام قریشی هم که به اورستوف، وابسته مطبوعاتی سفارت شوروی، درس فارسی می‌دهد در نزد او از ”وضع روزنامه و نفوذ انگلیسها بدگویی“ می‌کند و ”حرفهای او مؤید گفته‌های آرداشس به مقامات دیگر شوروی قرار [می‌گیرد] و سرانجام نظر این مقامات نسبت به تغییر کلی در وضع این روزنامه جلب“ می‌شود. همزمان ”متقی و قریشی و دیگران، پیش سلیمان میرزا ... از نراقی و علوی و به‌طور کلی هیئت تحریریه انتقاد“ می‌کنند تا اینکه او ”تصمیم [می‌گیرد] کار روزنامه را یکسره کند“:

”سرانجام با موافقت مقامات شوروی یک روز هیئت تحریریه روزنامه را به منزل خود دعوت کرد و صریح و بی‌پرده به آنها گفت سابقاً مصالح ما ایجاب می‌کرد که در این روزنامه با سیاست انگلستان همکاری کنیم ولی اکنون دیگر وضع تغییر کرده است و ما باید از این سیاست جدا شویم و راه مستقل خود را بیمائیم. و به آنها دستور داد از همکاری با انگلیسها خودداری کنند. در آن جلسه اسکندری، علوی و نراقی شرکت داشته‌اند. نمی‌دانم فاتح هم بوده است یا خیر؟ از صحبت‌هایی که در آن جلسه شده است نیز اطلاع زیادی ندارم؛ فقط سالها بعد نراقی برای من تعریف کرد که پس از گفتگوها، سرانجام سلیمان میرزا رو به آنها می‌کند و می‌گوید: ”آن طرف و آن راه... راه خیانت و بدنامی است. این طرف و این راه... راه سربلندی و افتخار است. حالا شما باید راه خودتان را انتخاب کنید.“ نراقی می‌گفت: ”من گفتم حضرت والا، من این راه را انتخاب کرده‌ام و به هر جا می‌خواهد برسد از آن راه خواهیم رفت و بعد خداحافظی کردم و بیرون آمدم. از پاسخ دیگران اطلاعی ندارم ولی قاعدتاً آنها باید سخنان سلیمان میرزا را تأیید کرده باشند.“ پس از آن جلسه، هیئت تحریریه سابق منحل شد. نراقی بکلی از حزب توده کناره‌گیری کرد و همکاری فاتح را برگزید. اسکندری و علوی دیگر به روزنامه نیامدند. مسئولیت اداره روزنامه ظاهراً به عهده آرداشس محول شد ولی عملاً در دست ما جوانها بود“ (انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۴۱-۳۹).

این خاطرات، تصویر دیگری از اسکندری و نقش او در ماههای واپسین روزنامه به دست می‌دهد: در نزدیکیهای ”فروپاشی“، گرفتاریها و مسئولیتهای دیگر نمی‌گذارند که او همچنان مدیر همیشه حاضر و ناظر در

اداره امور باشد و پس از "فروپاشی" نیز دیگر همه کارها بر عهده آرداشس و همکارانش واگذار شده است. دیگر اینکه انور خامه‌ای از وابسته مطبوعاتی سفارت شوروی در تهران، آقای اورستوف، هم نام می‌برد که اکنون به فراگرفتن فارسی نزد قریشی هم سرگرم است: آیا هموست که پس از تماس با اسکندری، با خانم لمبتون به مذاکره می‌نشیند تا ترتیبات مالی و فنی لازم را برای تأسیس مردم بدهند؟ اگر همو باشد که بایستی به سرنوشت روزنامه چندان هم بی‌علاقه باشد (نگ: پیش/زین). اما مردم در شماره خود از کمیساروف به عنوان وابسته مطبوعاتی سفارت شوروی نام می‌برد. کمیساروف و یا اورستوف؟ اختلافی حاصل سهو؟ یا دو کس در دو مسئولیت متفاوت و یا در مسئولیتی واحد اما در دو زمان متفاوت؟

بالاخره خامه‌ای شرح خاطرات خود از مردم را چنین آغاز کرده بود که این روزنامه که "با همکاری شورویها و انگلیسها انتشار می‌یافت... سرانجام نه مطابق میل انگلیسها کار کرد و نه موافق طبع شورویها" (پیشین، ص. ۳۵). و اما شرحی که ازین پیش نقل شد بر چنین استقلالی دلالت نمی‌کند و بعکس نشان می‌دهد که تا پایان کار نیز چراغ سبز از مقامات شوروی می‌آمده است و بی‌صلاح و مصلحت ایشان گامی برداشته نمی‌شده است. آرداشس روایت دیگری از فروپاشی جبهه ضدفاشیست به دست می‌دهد که یکسره با روایت اسکندری متفاوت و بلکه متغایر، و اگر نه متضاد، است و با روایت انور خامه‌ای هم تفاوت‌های ناچیزی ندارد. خاطرات آرداشس از جمله بهتر و دقیقتر معلوم می‌کند که این "مرحله جدید" از چه زمانی در روزنامه مردم آغاز شده است! او فضای مردم را به گونه‌ای دیگر توصیف و تعبیر می‌کند. اینجا حوادث و توطئه‌ها بیشتر است و چگونگی حفظ و دفاع و بالاخره نجات آبروی زحمتکشان پر حادثه‌تر. وی برین نکته تکیه دارد که در اساس و از آغاز همکاری با فاتح موجب سرافکندگی بوده است اما دلیلی که می‌آورد مربوط می‌شود به نیمه دوم مهر ۱۳۲۱ یعنی دو ماهی پیش از تعطیل روزنامه:

"اکثریت کمیته مرکزی منتخب کنفرانس ایالتی تهران (۱۷ مهر ۱۳۲۱) و همچنین اکثر کادرهای حزبی مخالف همکاری با فاتح بودند... روی فشار کادرها هیئت تحریریه روزنامه مردم سست و عملاً پراکنده شد. تا مدتی روزنامه بدون هیئت تحریریه کار می‌کرد. نراقی مدیر داخلی بود که از طرف رفقای ما (ایرج اسکندری) در آنجا گمارده شده بود. مدتی نراقی سرخود هر چه دلش می‌خواست می‌کرد و کم کم مبدل به یک عامل مصطفی فاتح شد. طبری، قریشی، خامه‌ای و متقی در روزنامه کار می‌کنند و آرداشس را از "جزئیات جریان‌ات روزنامه" خبردار می‌کنند و از جمله اینکه "فاتح هر روز مقاله‌ای توی پاکت نهاده برای نراقی می‌فرستد" (آرداشس آوانسیان، یاد شده، ص. ۴۶-۴۵).

آرداشس که با این سیاست جبهه واحد میانه‌ای ندارد می‌نویسد که چندین بار کوشش می‌کند که "نراقی را به راه راست هدایت" کند تا "از فاتح دست بردارد"، ولی فایده‌ای نمی‌کند:

"من بدون آنکه با کسی کوچکترین مشورتی بکنم فرداً تصمیم گرفتم او را از روزنامه بیرون کنم. اتفاقاً پیشامدی اخراج او را به جلو انداخت و اجرای نظرم را سهل کرد به طوری که توانستم بدون چون و چرا به فعالیت او خاتمه دهم. یک روز صبح سرمقاله‌ای در مردم خواندم که متضمن آماری بود از تلفات آلمانیها در جنگ با شوروی. وقتی آمار را خواندم، دیدم همان آماری است که انگلیسها داده‌اند چون چندی پیش شورویها آماری از تلفات آلمانیها داده بودند و انگلیسها بدین وسیله خواسته بودند ثابت کنند که شورویها تلفات آلمانیها را زیاده‌تر از رقم واقعی نشان می‌دهند و آن همان آماری بود که فاتح نوشته و برایش فرستاده بود. دیگر اینکه مقاله‌ای در روزنامه بود که نسبت به آذربایجانیه‌ها تحقیرآمیز بود، شاید هم نراقی به این مقاله توجه نکرده یا آن را نفهمیده بود. برای من که نسبت به شورویها متعصب بودم اینکه در مردم چنین مقاله‌ای منتشر شود قابل تحمل نبود. فوری خود را به روزنامه رسانده با قیافه گرفته و عصبانی از نراقی پرسیدم این مزخرفات را چه کسی در مردم چاپ کرده و نویسنده این دو مقاله کیست؟ او دستپاچه شد، گفت من خبر ندارم، این مقالات را خامه‌ای گرفته یا خامه‌ای چاپ کرده است. فوری خامه‌ای و سایرین را طلبیده توضیح خواستم. همه گفتند کار نراقی است. من مجال نداده با خشونت تمام گفتم: 'زود از اینجا برو بیرون، جای تو

اینجا نیست. او فهمید که دیگر این شوخی از آن شوخیها نیست، فوری کلاهش را برداشت و رفت بیرون. بدون آنکه با کسی مشورتی کنم ما عده پنج نفری فوراً دور هم جمع شدیم و عملاً خودمان را به عنوان هیئت تحریریه شناختیم و شروع کردیم به نوشتن مطالب و چاپ کردن آن.

آرداشس به دقت به یاد نمی آورد که این "تحول" قبل از کنفرانس حزبی حزب توده یعنی قبل از ۱۷ مهر ۱۳۲۱ به وقوع پیوسته یا بعد از آن؟ ولی تصریح می کند که

"از فردای آن روز روزنامه ما به سبک خاصی منتشر شد... کاملاً محسوس [بود] که روش ما به کلی عوض شده است... از هر طرف تعریف و تمجید از روزنامه شروع شد... می دیدند که نه تنها دست فاتح از روزنامه کوتاه شده بلکه روزنامه دارد مسائل مارکسیستی را مطرح می کند... یک روز مخصوص طرح مسئله ای از مسائل جاری مملکت و یک روز دیگر اختصاص به یک مسئله نظری مارکسیستی داشت. ما توی خودمان این مقالات را 'مارکسیسم پوشیده' نام نهادیم. با اینکه با زبان استعاره حرف می زدیم ولی همه مطالب را می گفتیم ولی نام آن را مارکسیسم نمی نهادیم..." (پیشین، ص. ۴۸ - ۴۷).

به یاری اشاره ای که در خاطرات آرداشس می یابیم می توان تاریخ تقریبی جدایی فاتح و دوستانش از اسکندری و همزمانش را تعیین کرد. آرداشس می نویسد:

"وقتی عده ما روزنامه را به دست گرفت بلافاصله نامه ای تنظیم کردیم 'خطاب به قهرمانان استالینگراد' ... که تأثیر زیادی داشت ... عده ای آن را امضاء کرده بودند. خوب یادم هست صادق هدایت، نوشین و عده ای روشنفکر حاضر شدند زیر این نامه را امضاء کنند و طبیعی است که ما خودمان هم آن را امضاء کرده بودیم. وقتی این نامه را چاپ کردیم نمی دانم به چه علت و مناسبت امضاءها را درج نکردیم... اگر اشتباه نکنم فردای آن روز، فاتح پیام به قهرمانان استالینگراد را خوانده عصبانی می شود، درست در همان روز بود که فرستاد تلفن را از اداره بردند... از آنروز که ما در مردم کار کردیم دیگر بزرگ علوی برای مردم مقاله ننوشت و ما هم به او هرگز پیشنهاد نوشتن مقاله نکردیم" (آرداشس، خاطرات سیاسی، یاد شده، ص. ۵۲. تکیه ازماست).

آن "نامه" در شماره ۲۰۰، مورخ جمعه ۸ آبان ۱۳۲۱، به چاپ رسیده است با امضای "عده زیادی از دانشمندان، دکترها، مهندسی و سیاسیون و غیره". در مورد آن مقالات درباره "آذربایجان" هم که آرداشس چاپ آنها را از نتایج آغاز دوران جدید می داند، جست و جوئی انجام شد. دوست گرامی آقای طاهباز لطف فراوان کردند و این مقالات را در شماره های مرداد- آذر روزنامه جستجو کردند و آنچه یافتند سرمقاله ای است در همان شماره ۲۰۰ (مورخ ۸ آبان) با عنوان "نغمه های ناساز" که به نقد اختلاف آفرینی میان ترک و فارس و رفتارها و گفتارهای تحقیرآمیز نسبت به آذربایجانیها اختصاص یافته است. آن دوست اضافه می کند که "بعد ازین نوشته، نامه هایی در مورد همین مسئله از خوانندگان آورده شده و در شماره ۲۲۱ (مورخ ۳ آذر)، صفحه اول، باز مقاله ای به نام 'آذربایجان' که به نوعی ادامه مقاله اول است، چاپ شده است" (نامه مورخ ۷ سپتامبر ۲۰۰۳).

پس، اختلافات می بایست درین روزهای آغاز آبان ماه بالا گرفته باشد یعنی پس از کنفرانس ایالتی تهران (۱۷ مهر ۱۳۲۱) که فرصتی بود برای مخالفان که بر ضد این "همکاری ضدفاشیستی" به سخن درآیند. همچنانکه دیدیم به گفته آرداشس "اکثریت کمیته مرکزی منتخب کنفرانس تهران و همچنین اکثریت کادرهای حزبی مخالف همکاری با فاتح بودند". اما با "خراج" نراقی کار پایان نمی گیرد. آرداشس می نویسد که ازین پس نیز فاتح دست بردار نیست و تحریک و توطئه و خرابکاری را ادامه می دهد: وی که از جریان تسخیر مردم خبردار شده است فردای آن روز کسی را می فرستد که تلفن را بدهید.

"من گفتم فوری تلفن را بدهید ببرند. تازه خودم به این اندیشه بودم کاری کنم این تلفن فاتح یا 'نفت جنوب' از مردم بیرون فرستاده شود. فوری معطل نکردم. تلفن داده شد" (پیشین، ص. ۴۸). بعد نوبت صاحبخانه ها، "چند حاجی آقا"، می رسد که "شب هنگام" که آرداشس "در اداره روزنامه مشغول کار" است، می آیند که یکی از اتاقها را پس بگیرند و به اجاره بدهند که "همسایه ای برایمان بتراشند تا ما خسته شده

ازین محل در رویم. من فوری درک کردم که این کار فاتح است. در پاسخ خیلی مؤدب به آنها گفتم من از وضع اجاره خبر ندارم، شما فردا بیائید و من با مدیر داخلی صحبت می‌کنم تا از چگونگی اجاره اطلاع به دست آورم و ترتیب کار را طوری بدهم که قانونی باشد. اما این را هم بدانید که ما افراد حزب توده دشمن سرسخت ارتجاع هستیم و از احدی ترس و باکی نداریم. من خیال می‌کنم که فاتح جاسوس انگلیس شما را نزد ما فرستاده، می‌خواهد سر به سرمان بگذارد... شما بروید کنار و آلت دست او نشوید در این صورت ما با شما کاری نداریم ولی اگر شما هم خواستید با ما نبرد بکنید آن وقت هرچه دیدید از چشم خود دیده‌اید. اتفاقاً این حاجی آقاها رفتند و دیگر فردا پیدایشان نشد. لابد فهمیدند که سر به سر حزب توده گذاشتن کار آسانی نیست. ولی فاتح از این کارها دست‌بردار نبود. ما روزی سرمقاله‌ای علیه محترکین نوشتیم که ضمن آن به جعفر آقای سرلشکر که دست راست رضاشاه بود و گندم احتکار کرده بود، حمله شده بود. ما نوشته بودیم که این آقایان محترکین از آن جمله جعفر آقا را مردم محاکمه نموده بر سر دار خواهند فرستاد. فاتح از موقعیت استفاده نمود، در ارتش کاری کرد که روزنامه ما را به محاکمه دعوت کردند، چون به یک سرلشکر حمله کرده بودیم. صفر نوعی را که صاحب امتیاز روزنامه بود به محاکمه ارتش دعوت کردند. او زیاد ترسیده بود ولی ما دلداریش دادیم و در روزنامه علیه محاکمات ارتش نیز مبارزه کردیم. فاتح به این هم قانع نشد. روزی در اداره مشغول کار بودم سقف بالای سر من ریخت. منتهی با نیم متر فاصله. من فوری به فکر فاتح افتادم. روزی فاتح رئیس مطبعه‌ای را که مردم در آنجا چاپ می‌شد خریده او را وادار کرده بود که دیگر روزنامه را چاپ نکند. ظاهراً صاحب مطبعه گفته بود که ماشین مطبعه خراب شده، دیگر قادر به چاپ روزنامه نیستیم..."

آرداشس می‌نویسد که البته "حتماً" مدیر چاپخانه بعد از سرمقاله‌ای که "چندی پیش... به نفع کارگران مطابع" نوشته بودیم "خیلی از ما ناراضی بود" و در هر حال "همین کار سبب شد که ما به رفقای حزبی فشار آوردیم" که مطبعه‌ای بخرند. "اتفاقاً آدیش‌نیا، برادر مهندس علی غلّوی، با یک عده دیگر از رفقا پول جمع کردند و مطبعه‌ای خریده در اختیار حزب گذاشتند. و این مطبعه به نام 'فرهنگ' معروف شد" (پیشین، ص. ۴۹-۴۸).

این وقایع چه زمانی پیش می‌آید؟ درست معلوم نیست که تاریخی ذکر نشده؛ اما آرداشس به تغییر چاپخانه اشاره می‌کند و به مقاله‌ای در انتقاد از وضع کارگران چاپخانه‌ها.

تا پایان کار روزنامه چند باری مطبعه محل چاپ مردم تغییر می‌کند. و آگاهی ازین تغییرات دشوار نیست، چرا که نام چاپخانه محل طبع روزنامه در هر شماره به چاپ رسیده است.

پس نگاهی به دوره کامل روزنامه در کتابخانه ملی ایران می‌تواند مشکل‌گشا شود. دوست گرانمایه آقای حسن طاهباز با بزرگواری تمام تقبل کردند که بر آن مجموعه مردم، این نگاه کنجکاوانه را ببندازند. و به لطف ایشان است که اکنون می‌دانیم که روزنامه از آغاز تا شماره ۱۱ در چاپخانه خودکار و از شماره ۱۲ (۲۲ بهمن ۱۳۲۰) تا شماره ۳۳ (۱۴ اسفند ۱۳۲۰) در چاپخانه آفتاب به چاپ می‌رسد و از شماره ۳۴ (۱۰ فروردین ۱۳۲۱) در چاپخانه علمی چاپ می‌شود و محل چاپ آن تا شماره ۲۲۰، مورخ ۲ آذر ۱۳۲۱، همچنان همین چاپخانه است. ازین پس است که تغییر چاپخانه پیش می‌آید: در شماره ۲۲۱ (۳ آذر) نام چاپخانه ذکر نشده است. شماره بعد، مورخ ۴ آذر، در چاپخانه حب حیدر به چاپ رسیده است و از آن پس تا پایان کار یعنی از شماره ۲۲۳ (۶ آذر) به بعد، نام چاپخانه این چنین آمده است: چاپخانه - عالی. بنابراین تغییر چاپخانه در دوشنبه سوم آذر پیش آمده است یعنی بیش از سه هفته پس از چاپ "نغمه‌های ناساز" و چاپ آن "نامه" روشنفکران به جنگاوران و سلحشوران استالینگراد و دو هفته‌ای پیش از توقیف عمومی روزنامه‌ها در ۱۷ آذر که همانطور که دیدیم پایان کار مردم است.

این توضیح هم باید افزوده شود که تا پایان کار مردم، نام "چاپخانه فرهنگ" را در روزنامه نمی‌بینیم و اما روزنامه رهبر، ارگان حزب توده ایران، که دو ماهی بعد، در ۱۰ بهمن ۱۳۲۱، انتشار خود را آغاز می‌کند از همان شماره نخست در "چاپخانه فرهنگ" به چاپ می‌رسد (آیا ازین نکات می‌توان نتیجه گرفت که چاپخانه فرهنگ، پس از پایان کار روزنامه مردم تأسیس شده است؟).

آرداشس از آن کوشش فاتح برای تطمیع صفر نوعی و خرید امتیاز هم صحبت می‌کند اما روایت او با روایت ایرج اسکندری یکسره متفاوت و بلکه متضاد است. وی صفر نوعی را از دوران جنبش جنگل و حزب کمونیست در گیلان می‌شناسد و او را از جمله چند تن "آدم دزد حقه‌باز و شارلاتانی" می‌داند که "در دستگاه اتحادیه [باربران بندر انزلی] و حزب کمونیست رفت و آمد می‌کردند ... [او] خود را بدبخت و ستم‌دیده وانمود می‌کردند" ( یاد شده، ص. ۵۱). آرداشس می‌نویسد که

"روزی شخصی آمد و به من اطلاع داد که عده‌ای از رفقا در حزب جمعند و از آن جمله سلیمان میرزا، ... و دنبالت می‌گردند و می‌خواهند هرچه زودتر تو را ملاقات کنند. فوراً به حزب آمدم. دیدم سلیمان میرزا باحالت بسیار عصبانی و هیجان‌آمیز دائماً توی اتاق راه می‌رود. یک عده دیگر در حدود پنج شش نفر هم در اتاق بودند. همه عصبانی و پکر. علت پریشانی آنها باز فاتح بود. سلیمان میرزا با پریشانی خیال گفت: 'صفر نوعی آمده بود و شکایت ازین می‌کرد که شما به من حقوق نمی‌دهید، من مخارج دارم و مجبور هستم روزنامه را بفروشم و خریدار حساسی هم دارم و این خریدار مصطفی فاتح است.' در هر صورت، صفر نوعی به طور جدی با سلیمان میرزا اتمام حجت" می‌کند و می‌رود. و حالا سلیمان میرزا از آرداشس می‌خواهد که چاره‌ای ببیند چرا که معرف صفر نوعی، رضا روستا، هم در تهران نیست. "من فرصت را از دست نداده فوری به طرف روزنامه مردم در بهارستان حرکت کردم. صفر نوعی در اداره روزنامه بود". آرداشس پس از سلام و علیکی، از احوالاتش می‌پرسد و نوعی از وضعیت شکایت می‌کند که "پول ندارم و رفقا به من پول نمی‌دهند". آرداشس نصیحت‌آمیز می‌گوید که "پول در دستگاه ما نیست، اما من کوشش خواهم کرد تا شاید رفقا پول برایت پیدا کرده زندگیت را به راه اندازند ولی قول صریح نمی‌دهم، چون پول نداریم اما کوشش‌های لازم را خواهم کرد". و بعد از "داستان ملاقات با فاتح... و آنچه او وعده داده است" می‌پرسد. "او کمی مکث کرد و با زبان بی‌زبانی مطالبی هم گفت. من با عصبانیت تمام اولاً او را نصیحت کرده گفتم: 'تو که ادعای آزادیخواهی داری برایت ننگ نیست که خود را به جاسوس انگلیسی بفروشی؟ ... این را... بدان و آگاه باش اگر تو چنین خیانتی بکنی من به تو صریح می‌گویم کارگراها و سایر رفقای ما در همین جا، در میدان بهارستان [میدان مقابل محل اداره روزنامه]، آنقدر تو را بزنند تا مرده تو را از میدان ببرند. حالا برو و عقلت را جمع کن. درست فکر کن'. صفر نوعی رنگش سفید شد و گفت: 'من بدون اجازه شما کوچکترین قدمی بر نمی‌دارم حتی اگر گرسنه بمانم'. و بعد هم عملاً از این نقشه دست برداشت و امتیاز روزنامه را نفروخت. وقتی که به سلیمان میرزا نتیجه مذاکره و تهدیداتم را گفتم پیرمرد خیلی خوشحال شد" (آرداشس، خاطرات...، یادشده، ص. ۵۰-۵۱).

همچنان که می‌بینیم در روایت آرداشس از فداکاری و "برخاستن و بوسیدن" خبری نیست و زور و تهدید است که چاره‌ساز تطمیع شده است. آرداشس، به خلاف خامه‌ای، از چراغ سبز "دوستان" هم صحبتی نمی‌کند. بالاخره همکاری و در نتیجه آمدن وجوهات، تا به کی دوام یافته است؟ تا حدود تیر و مرداد، آنچنان که از حرفهای اسکندری برمی‌آید و یا تا خیلی دیرترها، تا اواخر کار، آنطور که از حرفهای اردشیر برمی‌آید؟ اگر مصوبات کنفرانس ایالتی تهران (۱۷ مهر) را ملاک بگیریم، رسیدن دوران جدید در اواخر مهرماه است و اگر به چاپ "نامه خطاب به قهرمانان استالینگراد" و مقالات درباره آذربایجان و یا تاریخ تغییر چاپخانه توجه کنیم، نزدیکیهای نیمه آبان و حتی روزهای اول آذر!

از همه این تفاسیل می‌توان نتیجه گرفت که صفحات روزنامه تا اوایل آبان ماه، یعنی تا دو ماهی پیش از پایان‌یابی کار آن، همچنان بستر "همزیستی مسالمت‌آمیز" متفقین و هواداران ایشان است و مجری و مدافع سیاست "حفظ آرامش در پشت جبهه". در حول و حوش ایرج اسکندری و آرداشس، همه کس ازین همکاری شادمان و سرافراز نبوده است ولی کار تا آن روزهای نخستین دومین ماه پائیزی ادامه داشته است و دوران همکاری از "شش" ماهی که ایرج اسکندری، و چه بسا برای کم جلوه دادن اهمیت همکاری و ائتلافی گفته است که بسیاری از اساس آن را با استقلال سیاسی، ترقیخواهی و مساوات طلبی مغایر می‌دانستند بسیار تجاوز می‌کرده است. این



قهرمان‌نمائیها و دموکرات‌بازیهای خاطرات نویسانه هم علتی جزین ندارد. بالاخره این را هم بیفزاییم که درباره این روابط بیش از پیش خصمانه میان مؤتلفان ضدفاشیست، از آقای انور خامه‌ای هم پرسیده شد (تابستان ۱۳۸۲). گذشت ایام یادها را به ابهام و تاریکی کشانده بود، ضمن اینکه می‌افزود که "تراقی آدمی نبود که آرداشس بتواند با او چنین رفتاری کند".

در هر حال روزنامه در توقیف همگانی مطبوعات در ۱۷ آذر توقیف می‌شود. درین توقیف همگانی، دولت قانون مطبوعات تازه‌ای را به تصویب مجلس می‌رساند (۳ دی) و کلیه امتیازهای پیشین را لغو می‌کند تا همه دوباره و از نو تقاضای امتیاز روزنامه کنند. بدین ترتیب روزنامه‌ها پس از ۴۳ روز تعطیل، در بهمن ماه انتشار از سر می‌گیرند؛ اما مردم دیگر نمی‌تواند منتشر شود چرا که درحول و حوش بیستم آذر، صفر نوعی، صاحب امتیاز آن، در گذشته‌است (از تاریخ دقیق درگذشت صفر نوعی خبری نیافتیم اما می‌دانیم که حزب توده ایران در مشهد نیز در روز جمعه ۲۵ آذر مجلس یادبودی برای او در باشگاه حزب برپا داشته است و درین مجلس "آقایان پروین و عاملی و شهاب فردوس نطقهای مهیجی راجع به شرح زندگانی فقید و خدماتی... که در راه آزادی و مخصوصاً در موقع تصدی روزنامه مردم انجام داده ایراد" نمودند. نگ: رهبر، ۳، ۱۳۲۱/۱۱/۱۲) و وزارت فرهنگ هم اسکندری و یاران حزب توده‌اش را به استفاده از آن امتیاز مجاز نمی‌داند (خاطره‌نویسان هم از نقش فاتح در آن مرگ و این مخالفت هیچ نمی‌گویند!). اینان هم چاره‌ای که می‌اندیشند چنین است که دکتر رضا رادمنش اقدام کند و امتیاز روزنامه تازه‌ای را بگیرد به نام نامه مردم. و این همان روزنامه‌ای است که از ۱۳۲۴ و پس از تعطیل رهبر به عنوان روزنامه ارگان حزب توده ایران منتشر شد که خود داستانی است دیگر و در هر حال ادامه‌ای دیگر.

#### ۲۴- اهمیت روزنامه

دست‌اندرکاران مردم که این چنین و تحت توجهات از ما بهتران سفارتین به عرصه وجود آمد، از اهمیت آن سخن گفته‌اند. دیدیم که به نظر مصطفی فاتح روزنامه در راه "ترویج اصول آزادی و دموکراسی و مخالفت با زورگویی و فساد" گام برداشته است و "پس از چندماهی" و در اثر "محظورات مالی" تعطیل شد. در طول تاریخ حزب توده ایران، "تجربه" روزنامه مردم همواره به بحثها و نقدهای فراوان میدان داده است. رسمی‌نویسان حزبی و دست‌اندرکاران درین سیاست "جبهه واحد"، همواره ازین روزنامه به عنوان "مردم ضدفاشیست" یاد کرده اند تا این همکاری را با تکیه بر ضرورت مبارزه با فاشیسم توجیه کنند. پیش ازین هم دیدیم که عبدالصمد کامبخش، رسمی‌نویس حزب توده می‌نویسد که نشر و طبع این روزنامه با خطرات جانی برای دست‌اندرکاران آن همراه بوده است چرا که "دست به تجهیز نیروهای ضدفاشیست" زده بود "و در حقیقت درگیر مبارزه مستقیم با 'ستون پنجم' آلمان هیتلری بود و نویسندگان حتی بارها در معرض تهدید امحاء جسمی قرار گرفتند".

ازین تهدیدات و تضییقات خبری در روزنامه پیدا نمی‌کنیم. البته روزنامه چهره‌ای نامتعارف داشت. و از آنچه خود روزنامه در پاسخ منتقدان می‌نویسد آشکار است که از همان آغاز بسیاری این روزنامه را مبلغ نظرات متفقین اشغالگر ایران می‌دانسته‌اند. گردانندگان روزنامه هم از اهمیت روزنامه سخن گفته‌اند. ایرج اسکندری گفته‌است "از فروش روزنامه البته مقداری عاید می‌شد اما مقدار آن خیلی کم بود.. بعدها روزنامه شهرت و موفقیت زیادی پیدا کرده بود ولی در عین حال مخالفین زیادی هم داشت. می‌ریختند، روزنامه‌ها را پاره کرده و می‌سوزانیدند" (ایرج اسکندری، خاطرات، یادشده، ص. ۴۴). این فضای مخالف را هم انور خامه‌ای توصیف می‌کند و هم آرداشس.

در خاطرات آن نویسنده نخستین چنین آمده است که روزنامه مردم با وجود همه کیفیاتی که داشت "با مشکل بزرگی یعنی مخالفت شدید مردم مواجه بود" چرا که "اکثریت مطلق مردم طرفدار آلمانها بودند و آرزوی پیروزی هیتلر را داشتند" و روزنامه با هیتلر و آلمان فاشیست به شدت مخالفت می‌کرد و "بدیهی است" یک چنین رویه‌ای "آتش به جان هیتلرپرستان می‌زد. روزنامه را از دست روزنامه‌فروشان می‌گرفتند و پاره می‌کردند و آتش می‌زدند. گاهی خود روزنامه‌فروش را نیز مضروب و مجروح می‌کردند. مرتباً نامه‌های تهدیدآمیز برای ما می‌فرستادند و ما را تهدید به قتل و منفجر ساختن محل روزنامه می‌کردند. معمولاً این

نامه‌ها با علامت صلیب شکسته، هفت تیر، دشنه خون آلود و مانند آن مزین بود. باوجود این هیچگاه جراثیم نکرده به دفتر روزنامه بیایند و سوءقصدی نسبت به ما نکنند و یا حتی حضوراً تهدید کنند“ (انور خامه‌ای، یاد شده، ص. ۳۸).

در خاطرات آرداشس هم می‌خوانیم که

”هنگامی که روزنامه مردم علیه فاشیسم می‌نوشت افسران جوان که سمپاتی به آلمان داشتند دشمنی عجیبی با روزنامه مردم داشتند و بارها اتفاق افتاده بود که دسته روزنامه را در خیابان به زور از دست روزنامه‌فروش درآورده به زمین انداخته لگدمال کرده بودند. آن روزها مطالبی علیه آلمان و فاشیسم نوشتن کار آسانی نبود.“ (آرداشس آوانسیان، یاد شده، ص. ۵۲). ”این روزنامه تضادهای بسیاری داشت. هم روزنامه ضد فاشیستی بود که متضمن تبلیغات ضد فاشیستی مهم و دامنه داری بود. برخی مسائل اجتماعی مفید هم در آن درج می‌شد ... در روزنامه دو جریان موجود بود یکی جریان ضدفاشیستی کمونیستی و دیگری جریان ضد حکومت فاشیستی آلمان و تعریف از دولت انگلیس و برخوردهای لیبرال منشی به مسائل ایران“ (پیشین، ص. ۴۶).

ایرج اسکندری در جای دیگری از خاطرات خود تصویر متفاوتی از روزنامه ترسیم می‌کند که روزنامه‌ای است مورد توجه سیاست‌گزاران و مراکز قدرت:

”این روزنامه را سیاستمداران ایرانی و آنهایی که در سیاست خارجی در اوضاع آن روز ایران نقشی داشتند و کلای مجلس صبح به صبح می‌خواندند زیرا آن را انعکاسی از اتحاد شوروی و انگلیس و روش و سیاست روز آنها دانسته و سعی داشتند در اتخاذ رویه‌ها خود را با آن تطبیق دهند ولی خبر نداشتند که در داخل روزنامه چه می‌گذرد و ما جلو فاتح را گرفته‌ایم و هرچه منتشر می‌شود از ماست و فاتح در واقع آنجا زیادی است“ (ایرج اسکندری، خاطرات، یاد شده، ص. ۴۸-۴۷).

مقصود روشن نیست: سیاستمداران ایرانی روزنامه را می‌خواندند و خیال می‌کردند که منویات و سیاستهای سفارتین را می‌خوانند و یا اینکه رفیقان هسته پنهان منویات و سیاستهای سفارتین را در روزنامه می‌نوشتند و خیال می‌کردند که در راه سوسیالیسم گام بر می‌دارند؟

آن دوستی هم که سالهای دبیرستانی خود را در تهران آن زمان به یاد می‌آورد از روزنامه‌ای می‌گوید که فروشنده‌گانی در خیابان نادری روی دست می‌فروختند و سیمایی دیگر داشت و حرفهایی دیگر. از جنگ زیاده‌تر می‌نوشت و ما را که در هراس رسیدن آلمانها زندگی می‌کردیم که همینکه به ایران رسیدند قتل عامی همچون قتل عام ترکان از ارامنه به راه بیندازند به خود جلب و جذب می‌کرد. معلم ما ازین روزنامه می‌گفت. با خواندن روزنامه به حزب توده پیوستم. در یادداشت‌هایم تاریخ این پیوستن را نوشته‌ام: خرداد ۱۳۲۱. و این پیوستن به ماندن انجامید و صادقانه تلاش کردن تا ماههای پس از ۲۸ مرداد.

## ۲۵- چند ملاحظه نتیجه مانند.

چه خوبتر شده بود اگر به هنگام تحریر و تدوین این تکنگاری، هم به شماره‌های مردم که پس از ۱۲ مرداد ۱۳۲۱ انتشار یافته‌است دسترسی یافته بودیم و هم و خاصه توانسته بودیم به روزنامه سیاست مراجعه کنیم که همچنان که گفتیم از ۳ اسفند ۱۳۲۰ (و تا کی؟) روزنامه ناشر افکار حزب توده بود. و این هر دو از نقائص و کمبودهای این تکنگاری است.

همچنان که پیش ازین هم گفته شد در تحریر این تکنگاری، نگارنده تنها ۱۳۰ شماره نخستین مردم را بررسی و تحلیل کرده است چرا که به شماره‌های ۱۳۱ تا ۲۲۷ (۱۳ مرداد - ۱۷ آذر ۱۳۲۱) روزنامه دسترسی نیافته است. و پس در عمل این تکنگاری بدون مراجعه به شماره‌های منتشره روزنامه در دوران نخست‌وزیری قوام تدوین شده‌است. و آن شماره‌های پایانی است که می‌بایست از جمله هم از نزدیکی قوام و مردم‌نویسان توده‌نشین نشانه‌های آشکارتری داشته باشد و هم از بروز اختلافات میان متحدان جبهه ضدفاشیستی و فروپاشی این جبهه با

رفتن مصطفی فاتح و ماندن ایرج اسکندری و یارانش. اگر به آن شماره‌ها دسترسی بود می‌توانستیم از کم و کیف در رسیدن دوران تسلط مدیریت آرداشسی بر روزنامه خبر بیشتری بیابیم و جلوه‌های خط مشی یک روز "مارکسیسم پنهان" و روز بعد "دموکراتیک آشکار" را ملاحظه کنیم و از همه مسائلی که سیاست تقرب‌جویی به قوام و همکاری با دولت او در حزب توده و در میان رهبران و فعالان حزبی برانگیخت آثار و نشانه‌هایی روشنتر و دقیقتر بیابیم.

نقص دوم این تکنگاری از آنجا ناشی می‌شود که در نوشتن آن از سیاست، روزنامه‌ای که از ۳ اسفند ۱۳۲۰ (و تا کی؟) به عنوان "ارگان" حزب توده منتشر شده‌است استفاده‌ای نشده است. چه خوب می‌شد اگر ممکن شده بود که به شماره‌های آن روزنامه هم نگاهی بیندازیم و گفتار و کردار دو روزنامه را با یکدیگر بسنجیم و از همسانیه‌ها و ناهمسانیه‌های میان آنها مطلع شویم. سیاست چه می‌نوشت و سیاست‌نویسان چه می‌کردند؟ و میان حرف و سخن ایشان که حرف و سخن رسمی حزب توده است و حرف و سخن مردم‌نویسان چه رابطه‌ای به چشم می‌خورد؟ در آنجا، از سیاست "حفظ آرامش پشت جبهه" چه نشانه‌هایی به چشم می‌خورد؟ و همچنین از سیاست نزدیکی و همکاری با قوام؟ سیاست هم خبرنامه جنگی متفقین بود و یا توجه بیشتری به سیاست داخلی ایران می‌کرد؟ شاید نگاهی به آنچه برخی رهبران و فعالان حزب توده از آن روزها نوشته‌اند، و همچنین یادآوری آنچه قوام در آن روزها در سر می‌پروراند بتواند به رفع یا تخفیف این دو نقیصه کمکی رساند.

مجلس شورای ملی در ۸ مرداد به نخست‌وزیری قوام ابراز تمایل می‌کند و پس قوام مأمور تشکیل دولت می‌شود و ده روزی بعد هم دولت خود را به مجلس معرفی می‌کند و تا ۲۴ بهمن هم در مقام ریاست وزرائی می‌ماند. قوام‌السلطنه آمده است تا نخست‌وزیر قدرتمندی باشد. از همان آغاز با سفیران انگلستان و شوروی از ضرورت انحلال مجلس سیزدهم که تازه به کار شروع کرده بود سخن می‌گوید و برین امر تکیه می‌کند و زمان هم که می‌گذرد همچنان "یا من یا مجلس" را تکرار و تکرار می‌کند که حل دشواریهای ایران اشغال شده و خاصه پاسخدهی مثبت به حوائج و احتیاجات متفقین اشغالگر دست باز و پنجه آهینی می‌خواهد که دربار و ارتش و دولت و مجلس را در اختیار مطلق خود داشته باشد. سفیران انگلیس و شوروی به همدلی به این سخنان گوش فرا می‌دهند و قوام را از پشتیبانی خود برخوردار می‌سازند (نگ: فخرالدین عظیمی، یاد شده، ص. ۶۷ و پس از آن). پشتیبانی برادر بزرگ، شوروی، پشتیبانی حزب هنوز کوچک توده را هم در پی خود دارد. اگر تجدید انتخاباتی شود، نمایندگانی هم از حزب توده به مجلس خواهند رفت و اگر هم قوام دولت خود را ترمیم کند، کسانی هم از میان رهبران حزبی به وزارت خواهند رسید. آن سخنان سفیرکبیر شوروی در لندن به وزیر خارجه انگلستان در اوان اشغال ایران که بهترین حکومت برای ایران دولتی ائتلافی است از حزب توده و نمایندگانی از تحصیلکردگان و روشنفکران و بازرگانان (نگ به پیشتر)، نه سخنانی بوده از سر هوس و بازی و بی‌تأمل و بیرون از اندیشه. ایران اشغالی را بالاشرک باید اداره کرد. و پس ایجاد حزب توده، ایجاد تشکلی بود که از منافع و مصالح همسایه شمالی پاسداری کند و آلت اجرایی کارسازی باشد حاضر و شریک در دولت و حکومت و سیاست و مدیریت ایران به همراه متفقین جنوبی خود. ایجاد حزب توده، تنها سازماندهی توده‌های محروم ایرانی و دفاع از منافع و مصالح ایشان را هدف نداشت که پیش از هر چیز، ابزار وسیله اجرای منویات و اعمال قدرت بود و از آغاز هم به این سو نظر داشت.

پس آنهمه هراسها و هشدارها که از همان ماههای نخست بر زبانهای فعالان حزبی می‌آمد که حزب را در خطر کسانی می‌دیدند که در انتظار صدارت و وزارت و وکالت و ریاست نشسته بودند بی‌پایه و بی‌اساس نبود. در سخنان این و آن هم نشانه‌هایی در تأیید این قدرتگرایی وابسته می‌یابیم. آرداشس در بحث از عصیان ۱۷ آذر ۱۳۲۱ می‌نویسد که کار شاه و اطرافیانش (اکثراً نظامیها) بود چرا که "شاه از قوام ترس داشت که مبادا... برخی توده‌ایها را وارد کابینه کرده، مملکت به طرف دموکراسی سوق داده شود..." (آرداشس، خاطرات... یاد شده، ص. ۱۰۲) و همو در بخش دیگری از خاطرات خود به نزدیکی قوام‌السلطنه به شورویها اشاره می‌کند که "این حرامزاده قوام قاپ سفیر شوروی را دزدیده بود" و باز هم تکرار می‌کند که قوام می‌خواست "توده‌ایها را وارد کابینه خود کند" (پیشین، ص. ۳۵۷). آقای طبری نیز در کثر راهه خود از "وزارت‌طلبانی" سخن می‌گوید که با استعفای قوام در ۲۴ بهمن ۱۳۲۱، "نقشه" ایشان "عجالتاً عقیم ماند" (پیشین، ص. ۴۲۰). انور خامه‌ای که در آن زمان هنوز به عضویت حزب توده

درنیا آمده است و همانطور که دیدیم روزنامه‌نویس تمام وقت مردم است در خاطرات خود فضای آن ماهها را می‌نویسد و نوشته او را اگر روایت دست اول ندانیم دشوار است که دست دوم هم بدانیم. وی می‌نویسد که در حزب توده آغازین، گروهی از رهبران هوادار پشتیبانی از قوام و همراهی و همکاری با دولت او بودند (عباس اسکندری، ایرج اسکندری، دکتر یزدی، دکتر رادمنش، رضا روستا و و) و گروهی دیگر (سلیمان میرزا، آرداشس، دکتر بهرامی، نوشین و و) با چنین سیاستی سخت مخالفت داشتند (انورخامه‌ای، یاد شده، ص. ۴۰). به این ترتیب بود که عباس اسکندری که در آن زمان از اعضای کمیته مرکزی حزب بود و صاحب امتیاز و مدیر روزنامه ناشر افکار حزب، سیاست، همه همت خود را در کار و راه موافقت و همکاری با قوام می‌گذاشت و درحالی که رهبر حزب، سلیمان میرزا اسکندری، با چنین سیاستی به شدت مخالف بود و پس، از آن سو نمی‌راند. به گفته خامه‌ای، قوام به حزب توده پیشنهاد می‌کند که با قبول مسئولیت دو یا سه وزارتخانه به هیئت دولت وارد شود و این پیشنهاد که توسط ایرج اسکندری در کمیته مرکزی حزب مطرح می‌شود، در اثر مخالفت سلیمان میرزا به تصویب نمی‌رسد (پیشین، ص. ۶۱). اما حزب همچنان سیاست موافقت‌آمیز خود را نسبت به دولت قوام دنبال می‌کند. عباس اسکندری در همکاری با قوام و حمایت از دولت او بیشتر جسارت می‌کند و پس از چندی نیز از طرف دولت قوام به ریاست شرکت بیمه ایران منصوب می‌شود. «واکنش شدید کادر فعال حزب ... از یکسو و پافشاری سرسختانه سلیمان میرزا از سوی دیگر، کمیته مرکزی را وادار ساخت عباس میرزا را از عضویت حزب اخراج کند» (پیشین، ص. ۶۲).

منابعی که اکنون در دسترس این نگارنده است از تاریخ دقیق این اخراج که در واقع نخستین بحران مهم در حیات حزب توده است خبری نمی‌دهد. قرائن چنین حکم می‌کند که اخراج عباس اسکندری، عضو کمیته مرکزی و صاحب امتیاز سیاست، روزنامه ناشر افکار حزب، می‌بایست در هفته‌های پایانی تابستان و روزهای آغازین پاییز ۱۳۲۱ صورت گرفته باشد: انور خامه‌ای می‌نویسد که

«روزنامه مردم پس از طرد روزنامه سیاست موقتاً ارگان حزب شده بود... زمام این روزنامه پس از کودتای که در آن انجام گرفت اینک در دست ما جوانان که پیرامون آرداشس گرد آمده بودیم افتاده بود و ما راه خود را می‌رفتیم و برای کمیته مرکزی که اوپورتونیست می‌شمردیم تره هم خورد نمی‌کردیم... در نتیجه در گوشه و کنار روزنامه شروع به انتقاد از دولت کردیم. هرچه ایرج اسکندری ما را از این کار منع می‌کردند گوش ما بدهکار نبود. اتفاقاً رهبران حزب نیز در آن روزها سرگرم فراهم آوردن مقدمات کنفرانس ایالتی تهران بودند و فرصت زیادی نداشتند که به روزنامه پردازند...» (پیشین، ص. ۶۲-۶۱).

خامه‌ای به دنبال این سطور از مقاله‌ای یاد می‌کند که در «آن روزها» در «ماجرای نطق تاریخی علی دشتی» علیه قوام نوشته است. و می‌دانیم که آن نطق در جلسه اول مهر ماه ۱۳۲۱ مجلس شورای ملی ایراد شده است. و از سوی دیگر هم می‌دانیم که کنفرانس ایالتی تهران که از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ بعد از ظهر روز ۱۷ مهر ۱۳۲۱ برگزار گردید (برای شرح مذاکرات و مصوبات این کنفرانس، نگ: «نخستین کنفرانس ایالتی حزب توده ایران»، رهبر، ۱ مورخ ۱۳۲۱/۱۱/۱۰ - ۱۵ مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۱) در بررسی مسائل سازمانی و تشکیلاتی حزب، اعلام کرد که

«طی این یکسال فعالیت حزب عملاً به نواقصی برخوردیم که اینک تصمیمات زیرین را برای رفع آن نواقص تصویب می‌نماید. نخستین این تصمیمات ششگانه که به خلاف آنها دیگر با سه نقطه (به نشانه حذف کلماتی؟) آغاز می‌شود درباره ارگان حزب است: ۱- ... باید کوشید که ارگان جدیدی تأسیس گردد تا نظریات و آراء حزب را صحیحاً و کاملاً نشر داده و تبلیغ نماید» (رهبر، ۱۰، ۲۱ بهمن ۱۳۲۱. تأکید ازین نگارنده).

آن سه نقطه به چه معناست؟ شاید که جملاتی درباره اخراج عباس اسکندری و تغییر و تعویض روزنامه ارگان است که با این سه نقطه جانشین شده است؟ و پس از همین روست که اروان آبراهمیان هم در کتاب خود درباره «ایران در فاصله دو انقلاب» آن «اخراج» و این «تعویض» را از جمله تصمیمات مصوب کنفرانس ایالتی تهران ذکر می‌کند (ص. ۲۸۵، متن انگلیسی). در هر حال از آن مصوبه چنین بر می‌آید که اکنون دیگر کنفرانس سیاست

را/ ارگان قدیم می‌داند و به تلویح هم می‌گوید که آن ارگان قدیم نظریات و آراء حزب را نه به صحت و درستی نشر و تبلیغ می‌کرده است و نه در کمال و تمامی!

بنابراین ازین روزهای پایانی مهر ۲۱ به بعد، مردم دیگر تنها روزنامه حزب توده است و همچنان که دیدیم از همین ایام هم هست که بر سیاست جبهه ضدفاشیست نقطه پایان گذاشته می‌شود و روزنامه بیش از پیش در اداره آرداشس و دوستانش در می‌آید. اما حزب توده همچنان تا پایان به تبعیت از "اکثریت کمیته مرکزی" و "با پشتیبانی مقامات شوروی" راه "تقویت و تأیید" دولت قوام را می‌پیماید (انور خامه‌ای، یادشده، ص. ۶۶) و از موج عمیق عصیان و ناراضی که جامعه را می‌جوشاند و می‌خروشانند بیگانه می‌ماند و زمانی هم که انفجار ۱۷ آذر در می‌رسید یا شگفت‌زده به تماشا می‌نشیند و یا در اندیشه است که بیانیه‌ای در محکومیت تظاهرکنندگان انتشار دهد (پیشین، ص. ۶۷).

این قوامدوستی پس از استعفای قوام هم دوام یافت: در اسفند ۱۳۲۱ که انور خامه‌ای در روزنامه رهبر، نوشتن سلسله مقالاتی با عنوان "از ۱۷ آذر تا ۱۸ بهمن" را در نقد دولت قوام آغاز می‌کند (نگ: "از ۱۷ آذر تا ۱۸ بهمن"، رهبر، ۲۵-۲۲، ۹-۵ اسفند ۱۳۲۱) پس از ۴ شماره مجبور می‌شود که به تبعیت از دستور ایرج اسکندری که ناراضی "رفقای شوروی" را ابلاغ می‌کند، دنبال کار را رها کند (انور خامه‌ای، یادشده، ص. ۶۷). چند ماهی بعد هم رهبر از ۱۷ آذر به عنوان نخستین هجوم و حمله نیروهای ارتجاع یاد می‌کند (رهبر، ۴ مرداد ۱۳۲۲، به نقل از فخرالدین عظیمی، یادشده، ص. ۷۳) البته حزب توده در آن ماههای نخستین حیات، اگر آن چنان خود را قدرتمند می‌دانست که در اندیشه کسب قدرت و مشارکت در دولت باشد (نگ: به سخنان آرداشس در نخستین کنفرانس ایالتی تهران، رهبر، ۲۰ بهمن ۱۳۲۱) هنوز قدرتی نداشت تا بتواند در صحنه مبارزات اجتماعی حضوری داشته باشد و بیانگر مطالبات و خواسته‌های مردمان شود. پس ازینرو بود که نه آمدن ۱۷ آذر را دید و نه چرائی آن را فهمید و تنها به این دل خوش کرد که غیبت خود را در لفافه‌ای از تحلیلهای قالبی، و بلکه قلابی، همراه با چاشنیهای از مبارزه ضدفاشیستی بپوشاند.

در واقع امر، حزب توده می‌بایستی در دولت شرکت جوید و از صندوقهای انتخابات مجلس به بیرون درآید. که "جبر آن" تاریخ بود: در آن زمان سفارت کبرای شوروی را اسمیرنوف بر عهده دارد که "بلافاصله بعد از آمدن ارتش سرخ به ایران به این سمت برگزیده و منصوب شده بود" و زمانی که به هنگام انتخابات دوره چهاردهم مجلس (پاییز ۱۳۲۲)، حزب توده به او اطلاع می‌دهد که فقط ۲۰ نفر را در انتخابات کاندید کرده است پاسخ می‌شوند:

"بسیست نفر کاندیدا چه معنائی دارد، نصف مجلس باید دست‌نشانده شما باشد... این عده کافی نیست، شما باید نصف مجلس را داشته باشید" و ایرج اسکندری در توضیح چرائی امر اضافه می‌کند "برای اینکه اگر تمام نمایندگان مناطق شمالی را حساب می‌کردیم بیشتر از نصف تعداد نمایندگان مجلس می‌شد" و همو اضافه می‌کند که شورویها در شمال آنقدر قدرت داشتند که هرکس را که بخواهند انتخاب کنند. "چون ارتش شوروی آنجا بود" (ایرج اسکندری، یادشده، ص. ۵۳-۵۱).

پس حزبی در اجرای سیاستی و از همان آغاز. و نه شرکت در حکومت قوام در خرداد ۱۳۲۵ حادثه است و نه آن لحن پر از همدلی و همدردی در آن سرمقاله مردم تابستان ۱۳۲۱ که آقای قوام‌السلطنه شما هم از "دلسوختگان" عصر طلائی هستیدا!

میان قوامدوستی مردم و قوامدوستی سیاست تفاوتی هست؟ اگر آری، آن تفاوت کدام است؟ در عدم دسترسی به دوره کامل این دو روزنامه، پاسخدهی به چنین پرسشهایی، با دشواری فراوان همراه می‌شود.

انور خامه‌ای که همچنان که دیدیم عقیده دارد که "بین مرحله دوم روزنامه و مرحله اول تفاوت بسیار فاحشی وجود دارد" و با جدائی از فاتح، مردم مرحله دیگری از حیات خود را آغاز می‌کند.

"نخست رنگ سیاسی روزنامه بکلی عوض شد؛ بی هیچ نشانه‌ای از "ملاحظه‌کاری نسبت به انگلیس و درسیاست خارجی، صد در صد طرفدار شوروی و مدافع آن... و سراسر تحسین و تمجید از ارتش سرخ و مقاومت در برابر آلمانها". دوم، "در زمینه هنری و اجتماعی و ایدئولوژیک نیز مطالب آن، گرچه به‌طور غیر

صریح و در لفافه، عموماً گرایش چپ داشت... و سوم و "اما مهمتر از همه، مقالات مربوط به سیاست داخلی بود که ما بکلی راه مستقل خودمان را می‌رفتیم و نه به سیاست رهبران حزب توده و نه به خط مشی مقامات شوروی واقعی می‌نهادیم. در اغلب موارد میان سرمقاله‌های روزنامه سیاست، ارگان حزب توده، و سرمقاله‌های ما تفاوت فاحش وجود داشت و بعضی اوقات درست نقطه مقابل هم بودند. بارزترین نمونه این اختلاف در مورد موضع این دو روزنامه نسبت به حکومت قوام‌السلطنه پیش آمد... (انور خامه‌ای، یادشده، ص. ۴۳-۴۲). انور خامه‌ای در تأیید نظر خود از برخی مقاله‌هایی نام می‌برد که درین مرحله جدید در روزنامه به چاپ رسیده است. برخی ازین مقالات در همان ماههای نخست روزنامه به چاپ رسیده‌است و پس نمی‌بایست به "مرحله دوم" ارتباطی داشته باشد. دوستی که لطف فراوان کرد و به دوره روزنامه مراجعه کرد اطلاع داد که برخی دیگر ازین مقالات پس از شهریور ۱۳۲۱ به چاپ رسیده است در هر حال با اخراج عباس اسکندری و "طرد روزنامه سیاست"، مردم که دیگر تنها روزنامه حزب بود، به قول انور خامه‌ای "موقتاً ارگان حزب" شد (پیشین، ص. ۶۲). و همچنان که دیدیم این "جانشینی اجباری"، می‌بایست پس از کنفرانس تهران یعنی ۱۷ مهر ۱۳۲۱ صورت گرفته باشد.

هیچ واقعیتی یک چهره و یک معنا ندارد. هر کس و هر گروه به دیده‌ای و از دیده‌ای در این امر و آن رویداد می‌نگرد. دنیا را نه ظلمت محض گرفته است و نه نور محض. جامعه در سایه روشن تحول می‌یابد. پس، چه بسا که آن دوست من تنها کسی نبوده است که با دیدن و خواندن مردم راه سیاسی سالهای زندگی خود را برگزیده است و چه بسا که همچون او، بسیاری بوده‌اند که "پیام" را بر چشم و دل و گوش می‌نشانده‌اند بی‌آنکه از زیر و بم دنیای پیام‌سازان و پیام‌آوران آگاهی داشته باشند: که روزنامه در خدمت تبلیغات متفقین به وجود آمده است که یکی کاغذ را آورده است و آن دیگری هم تجهیزات مالی و مادی را؛ که چراغها سبز شده‌است که روشنفکران و سیاستکارانی که تا دیروز به جرم داشتن "فکار اشتراکی" در گوشه زندان و تبعید بودند و فردا خود را بنیانگذار حزب طبقه کارگر خواهند دانست امروز سودای قدرتمداری کنند و به خدمت آرامش پشت جبهه بنشینند؛ که حرفهای روزنامه مردم به قیمت سکوت‌هایی سنگین به زبان آمده است ووو...

مردم تبلوری است از سیاست همکاری متفقینی که با آلمان هیتلری در جنگ بودند و کم‌کم هم داشتند همکاری خود را بر پایه‌های استوارتری بنا می‌گذاشتند و این کوششهاست که چند ماهی بعد در ۵ خرداد ۱۳۲۱ به انعقاد پیمان اتحاد بیست ساله میان دو دولت انگلستان و شوروی می‌انجامد. دو دولت اشغالگر با دولت ایران نیز پیمان اتحادی را منعقد کردند که در ۹ بهمن، سه روز پس از تصویب مجلس، در تهران به امضاء رسید. در حقانیت مبارزه با فاشیسم، هیچ تردیدی روا نیست. بحث در چگونگی آن است. آیا می‌بایست پذیرفت و در زیر چتر ائتلاف ضدفاشیست دست در دست شمالیان و جنوبیان سرودخوانان به حرکت درآمد و در فکر آرامش پشت جبهه از حصبه و قحطی هم سخنی نگفت و در خشکسالی هم باران دید؟ اگر "مصالح عالی‌ای" هست که چنین اقتضا می‌کند، آن "مصالح" کدام است و بر اساس چه معیاری و از سوی چه کس و یا کسانی و چگونه تعریف شده‌است؟ دشواری ازینجا آغاز نشد که عده‌ای اگر از همکاری با بریتانیا شرم داشتند در عوض به همکاری با (و حتی به کار برای) شوروی فخر می‌فروختند؟ پرسشی است که بسیاری در آن روزها و تا مدتها، طرح آن را خیانت می‌دانستند. یا ازینجا که عده‌ای صادقانه اتحاد جماهیر شوروی را در خدمت جنبش جهانی کمونیسم و بین‌الملل کمونیستی (کمینترن) می‌پنداشتند در حالی که این جنبش کمونیستی و کمینترن بود که در خدمت اتحاد جماهیر شوروی درآمد بود؟ پس چه عجب اگر "فعالیت صادقانه در جنبش کمونیستی" با "خدمت صادقانه به میهن پرولتاریای جهان" معادل می‌شد!

آیا هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد و پس هر سخن را از هر جایی نباید به زبان آورد؟ و یا اینکه شرایط تکوین و تدوین در ارزش و اعتبار یک "پیام" اثری ندارد و درینجا هم باید به قاعده "بنگر چه می‌گوید، منگر که می‌گوید" عمل کرد که تنها "پیام" است که می‌ماند و به خوانندگان و شنوندگان حال و آینده می‌رسد آن هم مستقل از چگونگی پیام‌سازی و شرایط پیام‌آوری؟

این "تکنگاری" در ورای خود مسئله‌ی خاطره‌نویسی و تاریخ را هم مطرح می‌کند. در جست و جوی آگاهی از چگونگی امر به خطرات دو تن از دست‌اندرکاران که سالها هم هم‌رزم و همراه و همسنگر و همکار بوده‌اند مراجعه کردیم و با روایت‌هایی متضاد از واقعه‌ای واحد روبرو شدیم! حقیقت در سخن کدام یک نهفته است؟ و بعد هم مقایسه‌ی روایتها نشان می‌دهد که گفته‌ها، ناگفته‌ها را پنهان می‌کند. آن مطالبی که سراغش را در روزنامه می‌دهند به راحتی در صفحات روزنامه پیدا نمی‌شود: بیدقتی ازین خواننده است یا از آن گوینده؟ میان آنچه مأموران اطلاعاتی شوروی در همان زمان از چگونگی ایجاد حزب توده می‌نویسند با سخنانی که درباره‌ی همین موضوع، سالیانی بعد دو تن از بنیانگذاران حزب می‌گویند تفاوت ناچیز نیست. همه‌ی گویندگان آدمهای محترمی هستند اما بالاخره تاریخ تولد حزب هفتم مه‌راست، آن چنان که اسکندری می‌گوید، و یا هشتم مهر آنچنان که در روز نهم مهر سلیمان میرزا به مأمور امنیتی شوروی گفته است؟ اصلاً این جلسه‌ی هشتم را باید جلسه‌ی بنیانگذاری حزب دانست یا نه؟

خاطرات شرحی است از "آنچه بر ما رفت"، آنهم تا آنجا که در یاد مانده است و تا آنجا که می‌خواهیم بر زبان آوریم. خاطرات خواندنی است، پر فایده است اما تاریخ نیست. نه شفاهی نه کتبی، نه پنهان و نه آشکار! تاریخ، ضبط صوت نیست، علم است و راه و روش خود را دارد. خاطرات می‌تواند یکی از مصالح و منابع تاریخ باشد. آن درد دلها و شرح فراغها و فراقها و فرقه‌ها و فتحها و فتوحات و فضولیات و فضلیات و چه بسا فضاحتها از مواد خام است و مصالح ساختمانی و نه بیش. مصالح ساختمانی هم خوب و بد دارد و در هر حال خانه و ساختمان نیست. این یکی چیز دیگری است و کار دیگری است.

تجربه‌ی مردم، پرسشهای همیشگی درباره‌ی رابطه‌ی سیاست و اخلاق را مطرح می‌کند که تا کجا می‌بایست کارآیی سیاسی را بر رعایت "اصول" مرجح دانست و حصول به هدف را به هر وسیله‌ای و از هر طریقی دنبال کرد؟ بسیاری می‌گویند سیاست، هنر ممکنات و فن مقدورات است بی‌آنکه تصریح کنند که هر سیاستی بر اصول و ارزشهایی تکیه دارد و رسیدن به هدفهایی را می‌جوید و پس آنچه می‌کند و می‌گوید نباید با آن اصول و ارزشها و هدفها در تضاد و تخالف درآید. که اگر چنین نشود سیاست را به زد و بندهایی مشکوک در خدمت مصلحتکارانه‌ی توجیه‌ناپذیر تبدیل کرده‌ایم. و این دیر یا زود "ره به ترکستان" می‌برد. همچنان که برد.

ناصر پاکدامن

پاریس، زمستان ۲۰۰۳